



دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

هجو و نظیره گویی های سیاسی - اجتماعی بین
ایران و عثمانی در دوره مشروطیت

استاد راهنما

دکتر محمد حسین محمدی

استادان مشاور

دکتر منوچهر اکبری

دکتر علی محمد مؤذنی

نگارش

ویسل باشچی

رساله برای دریافت درجه دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی

بهار ۱۳۹۳





شماره :

تاریخ : ۹۳/۳/۳۱

بنام خدا

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

صورت جلسه دفاعیه رساله دکتری

گروه آموزشی: زبان و ادبیات فارسی

با عنایت به آئین نامه آموزشی دوره دکتری و مصوبه ۱۳۸۲/۲/۱۵ شورای تحصیلات تکمیلی دانشگاه، جلسه دفاعیه رساله دکتری

در رشته ۴۱۰۲۸۸۱۲۲

به شماره دانشجویی

آقای ویسل باشچی

۹۳/۳/۳۱

شنبه

روز

۱۱ صبح

در ساعت

گرایش

زبان و ادبیات فارسی

با عنوان: هجو و نظیره گویی های سیاسی، اجتماعی بین ایران و عثمانی در دوره مشروطیت

با حضور هیئت داوران تشکیل شد و بر اساس کیفیت رساله، ارائه دفاعیه ونحوه پاسخ به

در محل تالار کمال

سوالات، رای نهایی به شرح ذیل اعلام گردید: رساله با اصلاحات مورد قبول می باشد ☒ رساله مورد قبول نمی باشد ☐

عالی

درجه رساله:

تعداد واحد رساله:

رساله مورد قبول می باشد ☐

امضاء	دانشگاه یا مؤسسه	مرتبه دانشگاهی	نام و نام خانوادگی	هیات داوران
	دانشگاه تهران	دانشیار	دکتر محمدحسین محمدی	۱- استاد راهنما: استاد راهنمای دوم:
	دانشگاه تهران	استاد	دکتر منوچهر اکبری	۱
	دانشگاه تهران	استاد	دکتر علی محمد مؤذنی	۲- استادان مشاور ۲
				۳
	دانشگاه تهران	استاد	دکتر تیمور مالیمیر	۳- استاد داور اول:
	دانشگاه خوارزمی	استادیار	دکتر محمد شادروی منش	۴- استاد داور دوم:
				۵- استاد داور سوم:
				۶- استاد داور چهارم:
			دکتر علیرضا حاجیان نژاد	۷- معاون یا نماینده معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده:

معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده: دکتر علی ناقر طاهری نیا

دکتر علیرضا حاجیان نژاد

مدیر یا سرپرست تحصیلات

امضاء:

امضاء:

تکمیلی گروه آموزشی:

تاریخ:

تاریخ:

تقدیم به:

همسرم دکتر نزهت باشچی و پسر عزیزم بُعرا باشچی که جهت پر بارتر شدن
این تحقیق روزهای بی شماری، درد دوری و تنهای را تحمل کرده اند...

تشکر و قدردانی

این رساله به لطف و یاری خداوند متعال و با کمک و یاری استادان دلسوز به پایان رسید که قلم و گفتار یارای بیان مراتب قدردانی و تشکر بنده از ایشان را ندارد، ولی شاید بتوانم در قالب این چند کلمات ناکار آمد تنها از زحمات ایشان را جبران نمایم.

در درجه اول از جناب آقای دکتر محمد حسین محمدی که راهنمایی مرا در انجام این رساله تقبل نمودند و در کلیه مراحل انجام آن بزرگوارانه مرا همراهی کردند کمال تشکر و سپاس را دارم، از استادان مشاورم به خصوص از جناب آقای دکتر منوچهر اکبری کمال تشکر و قدر دانی را دارم چرا که اگر تزکرات و اصلاحات عالمانه و مشفقانه ایشان نبود این رساله به اتمام نمی رسید. همچنین از دیگر استاد مشاورم جناب آقای دکتر علی محمد مؤذنی که با وجود دغدغه‌های فراوان علمی و ادبی در بین راه، به یاری ام شتافتند و مرا جهت رسیدن به مقصد تنها نگذاشتند، بسیار سپاسگزارم.

از بذل توجه داوران محترم جناب آقای دکتر تیمور مالمیر و جناب آقای دکتر محمد شادروی منیش که علیرغم مشغله‌های فراوان علمی و آموزشی، زحمت مطالعه و داوری این رساله را پذیرفته‌اند بسیار متشکرم.

ادب ایجاب می‌کند که از تمام استادان دانشگاه تهران و دانشگاه بین المللی امام خمینی (ق.س.) تشکر کنم که شوق آموختن از آنها دل را از غصه غربت پاک می‌کرد. و از تمام دوستان ایرانی و غیر ایرانی که در طول اقامتم در ایران هیچگاه مرا تنها نگذاشتند سپاسگزارم و سلامتی و توفیق همه را از درگاه الهی آرزومندم...

چکیده

یکی از مهم‌ترین مشترکات بین ترکیه و ایران، مبادلهٔ واژه و تأثیر متقابل دو زبان فارسی و ترکی است. این دو ملت واژه‌های زیادی از یکدیگر گرفته و در زبان خود استفاده کرده‌اند. با این وصف می‌توان گفت که زبان فارسی همراه با زبان عربی، در رأس یکی از آن زبان‌هایی قرار می‌گیرد که زبان ترکی از آنها تأثیر قابل اعتنایی پذیرفته است. زیرا ترکان از طریق ایرانیان و فرهنگ ایرانی با دین اسلام آشنا شده‌اند. یکی از راه‌های تأثیرگذاری یک زبان بر دیگری ادبیات است که در انواع ادبی می‌توان آن را جست و جو کرد.

در این پژوهش سعی ما بر آن بوده است تا با بررسی تاریخی روابط تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌های دو کشور ایران و عثمانی در هر دو سطح نخبگان و عوام با تأکید بر شاعران و نویسندگان به نقش زبان و ادب فارسی در عثمانی و به طور خاص در دوره مشروطه دو کشور اشاره کرده و نمونه‌های از هجو و نظیرهای سیاسی و اجتماعی این دوره را بررسی کنیم.

کلیدواژگان: ادبیات فارسی، ترکی، هجو و نظیره، ایران، عثمانی

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱

فصل اول

مقدمه‌ای بر فنون نظیره‌نویسی در ادب فارسی و ترکی، فن مناظره در فنون ادبی

۱) مناظره و ویژگی های آن ۴

۲) پیوند مناظره با حماسه ۱۰

۳) مناظره و مقامه‌نویسی ۱۳

۴) جایگاه زنگی بخاری در اوج استقلال و تکامل مناظره در نظم و نثر ۱۴

الف) بستان العقول فی ترجمان المنقول ۱۵

ب) مناظره گل و مل ۱۶

پ) مناظره مویذاب و فقاع عجمیان ۱۶

ت) مقامه بیست و چهارم مقامات حمیدی ۱۶

ث) مناظره چشم و دل ۱۶

۵) هجو و مناظره ۱۷

۶) پیدایش انگیزه‌های اجتماعی - سیاسی در هجو و نظیره ۱۹

۷) سیر تحول هجو و نظیره گویی در ادبیات ترکی ۲۱

الف) ادبیات دیوانی و تأثیر زبان فارسی؛ سرآغاز نظیره گویی و هجو در جمال و کمال ۲۳

ب) جایگاه و سرگذشت هجو در ادبیات ترکی ۲۶

فصل دوم

نوعثمانیان و پیدایش زمینه‌های مشروطه

- (۱) زمینه‌های ادبی و اجتماعی پیدایش نوعثمانیان ۴۰
- الف) نامق کمال، شاعر ملت ۴۱
- ب) ضیاء پاشا ۴۲
- پ) ابوالضیاء توفیق ۴۲
- (۲) ادبیات نوعثمانیان و ظهورانقلاب مشروطه اول ۴۲
- (۳) زمینه‌های پیدایش مشروطه ایران و مقایسه آن با عثمانی ۴۶
- (۴) سپهسالار و اصلاحات عثمانی ۵۲
- (۵) نظریه‌پردازان ادبیات مشروطه ایرانی در عثمانی ۵۵
- الف) میرزا فتحعلی آخوند زاده ۵۵
- ب) میرزا آقاخان کرمانی ۵۶

فصل سوم

ادبیات مشروطه و هجو و نظیره گویی میان ایران و عثمانی

- (۱) متفکران انقلاب مشروطه و عثمانی ۷۰
- (۲) هجو و مدحیه های شاعر عثمانی از شاهان قاجار ۷۶
- (۳) مشروطه ایران در ادبیات مشروطه دوم عثمانی و اشعاری چند درباره ایران ۱۰۸
- (۴) مهاجرت مشروطه خواهان ایرانی به عثمانی و حیات ادبی ایرانیان در استانبول ... ۱۲۴
- الف) انجمن سعادت ۱۲۵
- ب) تاسیس روزنامه اختر ۱۲۶
- ت) روزنامه شمس ۱۲۸
- پ) مجله پارس ۱۲۹
- ث) روشنگری های اختر ۱۳۱

فصل چهارم

نوزایی هجوگویی و نظیره نویسی در دوره مشروطه

- (۱) طرح نظریه ادبی هجو و نظیره در پی ریزی طنز ۱۳۴
- (۲) گذر از هجو عامیانه به طنز ۱۴۲
- (۳) نقش نظریه پردازان ادبیات انتقادی و نظیره گویی در تولد طنز ۱۴۲
- (۴) تولد طنز و نقش دهخدا، هجو سرای نظیره گو ۱۵۵

فصل پنجم

ادامهٔ مناظره و هجویات میان دو امپراتوری

- (۱) پیدایش ادبیات در راستای دولت-ملت سازی ۱۶۳
- (۲) مناظرات شعری عارف قزوینی و سلیمان نظیف ۱۶۶
- (۳) دیگر سروده های عارف در باب عثمانی ۱۷۵

فصل ششم

روابط ادبی دو حکومت جدید

- (۱) فعالیت های ادبی و هجو سرای در دورهٔ پس از انحلال عثمانی و قاجار ۱۸۳
- (۲) اشعار سیاسی عارف ۱۸۶
- (۳) عشقی و هجویات وی دربارهٔ نظام نوین ۱۹۶
- (۴) دفاع از زرتشت ۲۰۶
- (۵) فرضیهٔ بی پایه بر مبنای تاریخ و ادبیات ۲۰۸
- نتیجه گیری ۲۱۵
- منابع ۲۱۶

ادبیات همواره مهم ترین بخش از تمدن و فرهنگ هر ملتی را تشکیل می دهد. زبانی که بدان سخن می گوئیم یا می نویسیم بخشی از هویت ما است که در طول سال های دراز تکوین یافته است. شکی نیست که گذار از هر دوره و تحولاتی که خواسته یا ناخواسته بر هر قوم و ملتی عارض می شود در شکل بخشیدن به زبان نقش آفرینی می کنند. تعاملات با سایر ملت ها نیز به نوبه خود باعث فزون شدن تاثیرپذیری ها و تاثیرگذاری ها می شود. در این بین مجاورت جغرافیایی بیش از هر چیز به ویژه در زمانه ای که وسایل ارتباط جمعی و راه ها و ابزار مناسب وجود نداشته، ملت های همجوار را بیش از دیگران در ارتباط قرار می دهد.

ایران و ترکیه به عنوان میراث داران امپراتوری های بزرگ جهانی و دو همسایه هم مرز تاریخی از افت و نشیب ها را در تعاملاتشان با یکدیگر داشته اند. از زبان همدیگر تاثیر پذیرفته و همچنین بر تاریخ یکدیگر تاثیر گذاشته اند. و کمو بیش تحولات هم زمانی را تجربه کرده اند که می توان گفت در دوران مشروطه در تاریخ معاصر بیشتر خود را می نمایند.

زبان وسیله تفهیم و تفاهم بین افراد و در عین حال در روابط علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان کشورها و ملت های مختلف ایفاگر نقش اساسی است. در همین راستا رابطه محکم و دیرینه زبان فارسی و زبان ترکی، در طول تاریخ نقش تعیین کننده ای در روابط ایران و ترکیه داشته است. ایران و ترکیه، ایرانیان و ترکان، زبان فارسی و زبان ترکی مثل رشته هایی است که جبر تاریخ و موقعیت جغرافیایی، آنها را به طور ناگسستنی و قطع نشدنی به هم پیوند زده است.

ایرانیان و ترک ها در طول تاریخ، همزیستی مسالمت آمیزی داشته اند که باعث وابستگی زبانی و ادبی آنها به یکدیگر شده است. همزیستی مسالمت آمیزی که میان دیوان سالاران ایرانی و سلاطین و خوانین ترک به وجود آمد، باعث شد تا ترکان زبان و ادبیات فارسی را از شبه قاره هند و چین تا مرزهای اروپا و بالکان و روم گسترش دهند. از سوی دیگر دیوانسالاران ایرانی انواع لغات درگاهی و دیوانی و لشکری ترک را وارد زبان و ادبیات فارسی کردند. البته، این بده و بستان ها، منحصر به درگاه و دیوان نبود و در سطح گسترده ای در میان مردم و بخصوص "ادبیات عامیانه" رایج بود که بررسی این مهم نیازمند پژوهشی مستقل است.

در این پژوهش، به دلایل و ریشه های عمیق نظیره گویی و هجو ها ی گفته یا نوشته شده در میان شاعران و نویسندگان دو زبان ترکی و فارسی، روشنایی می افکنیم. البته، این نوع بازگشت به یک دوره ای تاریخی که مشروطه نامیده شده است، تنها از

دیدگاه تاریخ ادبی و تاریخ زبان و ویژگی‌های سبک شناختی خواهد بود و از پرداختن به مسائل تاریخ سیاسی خودداری خواهیم کرد مگر در مواردی که به فهم مسائل ادبی یاری رساند.

در این پژوهش که پژوهشی کیفی است کوشیده ایم تا این تعاملات زبانی را مورد توجه قرار دهیم. هدف ما در این رساله بررسی تاثیر زبان و ادبیات فارسی بر عثمانی و ترکی استانبولی است. در این گذار بی شک هر جا که نیاز بوده گذری بر تاریخ دو کشور داشته ایم. اما بیش از هر چیز بر تاثیرپذیری قشر نخبگان و شاعران و نویسندگان از جمله نظیره ها و هجویات که در شکل گیری دولت – ملت دو کشور نقش مهمی ایفا کرده است، تاکید داشته ایم.

روش گردآوری داده ها در این پژوهش کتابخانه ای بوده است. از کتاب ها، مقالات، روزنامه های قدیمی، مجله ها و... در سه زبان فارسی، ترکی استانبولی و انگلیسی بهره گرفته ایم.

پژوهش حاضر در ۶ فصل تنظیم شده است. هر فصل دارای بخش های متفاوتی است که به ترتیب شماره گذاری و مشخص شده است. در پایان نیز نتیجه گیری و منابع به ترتیب بیان گردیده است.

مقدمه‌ای بر
فنون نظیره‌نویسی در ادب
فارسی و ترکی

۱. مناظره و ویژگی های آن

یکی از انواع شعر فارسی از لحاظ محتوا و درونمایه مناظره است. مناظره در لغت: "مباحثه کردن و بحث با یکدیگر درباره حقیقت و ماهیت چیزی، یا با هم سؤال و جواب کردن است."^۱ به تعبیری دیگر مکالمه و گفت و گویی است دو طرفی که هر طرف با استدلال و ارائه براهین، سعی می کند که برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند. از لحاظ علم منطق، مناظره: "توجه متخاصمین است در اثبات نظر خود، در مورد حکمی و نسبتی از نسبتها برای آشکار کردن حق و صواب."^۲

فنون ادبی و آرایه های سخن منظوم با تمام تفاوت های زیباشناختی که دارند، ارتباط معنایی شگفت آوری هم با یکدیگر دارند. زمانی که یک پژوهشگر ادبی درباره "نظیره" یا "مناظره" پژوهش می کند و می کوشد تا این فن ادبی را در قالب تعریف و قاعده درآورد، آشکارا شاهد ارتباط تنگاتنگ آن با "حماسه"، "مفاخره"، "طنز" و "هجو" می گردد. از این روی دشواری تعریف مفاهیم ادبی دو چندان می شود، اما ادیبان و سخن شناسان کوشیده اند، تعاریف مستقلی برای هر یک از این مفاهیم ارائه کنند و ارتباط آنها را مورد مطالعه قرار دهند. مثلاً "نظیره" و "استقلال" دو مفهوم با یک تعریف هستند.

"استقبال" در لغت به معنی پیش آمدن، روی آوردن، پیش رفتن، پیشواز کردن است اما در اصطلاح فنی شعر و شاعری تعریف دیگری دارد. شاعری، شعر شاعری را سر مشق قرار می دهد، با تقلید وزن و قافیه ی آن، شعری را که به اصطلاح فنی "نظیره" می گویند، می سازد.^۳ این عمل دو طرفه بین دو شاعر را "فن مناظره" نام می دهند. "فن مناظره" در دل خود، چندین فن حماسی، غنایی و بدیعی و بیانی را نیز به همراه دارد. برای نمونه همان "استقبال" است که نام دیگرش "تتبع" به معنی به دنبال رفتن می باشد. معمولاً این فن در قالب های غزل و قصیده رایج است. برای نمونه، قصیده ی "جغد جنگ" ملک الشعرا محمد تقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش.) که با بیت ذیل شروع می شود؛

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او که تا ابد بریده باد نای او

"استقبالی" است از قصیده منوچهری (متوفی ۴۳۲ ق) با این مطلع:

فغان از این غراب بین و وای او که در نوا فکنده مان نوای او

^۱ لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مناظره

^۲ فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج ۴ ص ۴۳۷۲

^۳ واژه نامه ی هنر شاعری، ذیل واژه مناظره ، همچنین رجوع کنید به سیروس شمیسا، انواع ادبی، ذیل نظیره.

منوچهری نیز این قصیده را به استقبال قصیده‌ای از یک شاعر عرب به نام عتاب بن و رقا شیبانی (متوفی ۷۷ ه. ق) سروده است.

در زمینه استقبال، حافظ (متوفی ۷۹۱ ه. ق) شاعر مشهور ایرانی بهترین نمونه-ها را در استقبال از سعدی (۶۰۶-۶۹۱ ه. ق.) سروده است. ۴ زمانی این شیوه ادبی، تغییراتی در مضامینش پیدا می‌شود که سر سخن باز می‌گردد به گفتگوی دو شاعر، که اصطلاحاً "مناظره" یا "dialogue\debate" گفته می‌شود. مضامین مناظره و موضوع مناظره تنوع و گستردگی بسیار زیادی دارد که باعث نفوذ این فن در فنون دیگر ادبی می‌شود. رسم بر آن است که شاعر و یا شاعرانی با یکدیگر یا درباره یک موضوع یا یک شخصیت (مناظره) می‌کنند تا هر یک برتری یکی را بر دیگری با هنر سخن آرای و فن بیان به اثبات رسانند. مضامین مناظره عبارتند از انسان، حیوانات و اشیاء، جانوران و طبیعت، سیاست، عقل، اقبال، ثروت، فقر... این تنوع مضامین گاه مناظره را به سوی انواع استعاره و گاه به سوی انواع تمثیل یا حماسه می‌کشاند. قدمت مناظره به اندازه طول تاریخ می‌باشد. کهن‌ترین مناظره‌ها را در ادبیات سومری بین‌النهرین شاهد هستیم. ۵ کهن‌ترین مناظره در ادبیات ایران پیش از اسلام "درخت آسوریک" است که منظومه‌ای به زبان پهلوی اشکانی در شیوه مناظر تا به امروز رسیده است. این مناظره میان درخت خرما و بُز می‌باشد. ریشه تاریخی مناظره که بخصوص در ادبیات بین‌النهرین رواج داشته است، به دوره سومریان می‌رسد. در ادبیات سومری شیوه مناظره وجود داشته و کتیبه‌هایی یافته شده که در آن دو چیز با هم به مناظره پرداخته اند. تفضلی می‌نویسد: "به نظر بعضی، این مناظره نشان دهنده معارضه میان دو جامعه دینی مختلف است، یعنی بُز نماینده دین زرتشتی و نخل نماینده دین کفرآمیز آشوری و بابلی است که در آن، آیین پرستش درخت نقش مهمی بر عهده داشته است. اما بعضی دیگر، این معارضه را جلوه‌ای از تضاد میان زندگی دامداری، که بُز نهاد آن است با زندگی متکی بر کشاورزی که نخل نماد آن است، دانسته‌اند" ۶. این منظومه دارای وزن هجایی است، بعضی از ابیات دارای ۱۱ هجا و بعضی دارای ۵ هجا هستند و از وزن شعری پارسی بر اساس کمیت هجاها و برگشت منظم ضرب وزن = Ictus پیروی می‌کند ۷ اینک بخشی از آغاز مناظره را نقل می‌کنیم:

^۴ واژه نامه‌ی هنر شاعری، همان ص ۲۷

^۵ شعر و شاعران ایرانی، ص ۴۰ و سرآغاز ادبیات، تاثیر ادبیات سومری بر ادبیات کتاب مقدس ص ۵۷.

^۶ ادب پهلوانی، ص ۲۸، ۶۹ ۷۶ و تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۷

^۷ تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۷. شعری به زبان پهلوی. ص ۱۸ از ماهیار نوایی درخت آسوریک، ص ۴۱

درختی رُسته است
سراسر ترّ
کشور شورستان
بُنش خشک است
سرش است ترّ
برگش (به) نی ماند
بَرش ماند به انگور
آن درخت بلند
با بُز نبرد کرد
که من: از تو بر ترم
به بسیار گونه چیز
که مرا به خوئیرس زمین
درختی همتن نیست
چه، شاه از من خُورد
چون نوبارآورم
تَخته کشتیانم
فَرسپ بادبان
جاروب از من گُند
که روَبند میهن ومان
جَو ازمن کنند
که کوَبند جو و برنج

جُز ازمن که بُزم
کس نتواند که ستود
چه، شیر، از من گُند
اندر پرستش یزدان
و هم بار جامه ای
که، به پشت دارند
جز از من که بُزم

کردن ساختن نتوان...^۸

میراث کهن ادبی این فن در همان دوران رُشد ادبیات فارسی احیا شد. نکته حائز اهمیت در اینجاست که "فن مناظره" همراه با "حماسه سرایی" احیا گردیده و ارتباط تنگاتنگی با حماسه پیدا کرد. کهن‌ترین مناظره در ادب فارسی دری از آن "اسدی توسی" است. وی متوفی ۴۶۵ ق می‌باشد و احیا کننده لغات کهن ایرانی و حماسه‌های ایران پیش از اسلام است. اسدی توسی، بر خلاف معمول رایج که قصیده را با غزل و یا تشبیب آغاز می‌کردند با "مناظره" آغاز می‌کرد. از کهن‌ترین سند موجود که مناظره‌های اسدی توسی را برای ما حفظ کرده است تذکره "مجمع الفصحا" رضا قلی خان هدایت است. اینک به طور اختصار نمونه‌های چند از اینگونه مناظرها را در ذیل می‌آوریم:

مناظره زمین و آسمان و تخلص به مدح و ممدوح:

... اندر حکایت است که مر هر دو را گهی

بد در سخن جدل زره فخر و کبریا

گفت آنکه آسمان به زمین کز تو من به ام

کم فضل از تو بیش و فراوان به صد گوا

از حرکت عظیم زمان رامنم اصول

وز حکمت خدای جهان را منم بنا...^۹

هم در صنع مناظره گبر و مسلم و تخلص به مدح وزیر ابونصر:

ز جمع فلسفیان با مغی بدم پیکار

نگر که ماند ز پیکار در سخن بیکار

ورا به قبله زرتشت بود یکسره میل

مرا به قبله فرخ محمد مختار...^{۱۰}

در مناظره قوس و رمح و مدح شهریار امیر منوچهر:

^۸ تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۸-۲۵۷

^۹ مجمع الفصحا، بخش اول از جلد اول، ص ۳۹۳

^{۱۰} همان ص ۳۹۴

...رمح قوس ست آلت جنگاوران کین گذار
هر دو را روزی جدال افتاد با هم در سخن
این بر آن آورد حجت آن بدین کرد افتخار
رمح گفت از تو که قوسی فضل من بهتر از آنک
تو چو پشت عاشقی من چون قد دلبر نگار
قوس گفت ار چون قد یاری تو چبود کز مثال
من چنان کابروی یارم گر تویی چون قد یار...^{۱۱}

در مناظره شب و روز و تخلص به مدح ابونصر خلیل احمد:

بشنو از حجت گفتار شب و روز به هم
سرگذشتی که ز دل دور کند شدت و غم
هر دو را خواست جدال از سبب پیشی و فضل
در میان رفت فراوان سخن از مدحت و ذم...^{۱۲}

انسی در چند قرن بعد وزن و قافیه قصیده اخیر اسدی، مناظره گل و شراب را با مطلع زیر برشته نظم کشیده است:

دوش در مجلس احباب گل و مل با هم
میزدندی ز مباحات دم از فخر و کرم...^{۱۳}

نمونه های دیگر از این قسم شعر را از شعرای دیگر نیز شاهدیم از جمله مناظره گل و سرو از تشبیب یک قصیده مدحیه انوری با مطلع ذیل:

...دی گل سرخ و سهی سرو رسیدند به هم
در میان آمدشان گفت و شنید بسیار
گل همی گفت ترا نیست بر من قیمت
سرو می گفت ترا نیست بر من مقدار

^{۱۱} همان ص ۳۹۵

^{۱۲} همان ص ۳۹۶

^{۱۳} همان ص ۳۹۷

گل از او طیره شد و گفت که ای بی معنی

دم خوبی زنی آخر بکدام استظهار...^{۱۴}

یا مناظره کلک و تیغ از امیر معزی:

...آهن و نی چون پدید آمد ز صنع کردگار

در میان کلک و تیغ افتاد جنگ و کارزار

تیغ گفتا فضل من ز آنست کاندلر شأن من

گاه وحی آمد و انزلنا الحديد از کردگار

کلک گفتا آمد اندر شأن من ن و القلم

هم بر این معنی مر افخر است تا روز شمار...^{۱۵}

یا گفتگوی خسرو با فرهاد از شیرین نظامی:

نخستین بار گفتش کز کجائی؟

بگفت از دار ملک آشنائی

بگفت آنجا بصنعت در چه کوشند؟

بگفت انده خرنده و جان فروشند

بگفتا جانفروشی در ادب نیست

بگفت از عشقبازان این عجب نیست

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟

بگفت از دل تو میگوئی من از جان

بگفتا عشق شیرین بر تو چونست؟

بگفت از جان شیرینم فروزنت...^{۱۶}

و هم از بوستان سعدی در مناظره شمع و پروانه:

شبی یاد دارم که چشمم نختفت

شنیدم که پروانه با شمع گفت

که من عاشقم گر بسوزم رواست

ترا گریسته و سوز یاری چراست

بگفت ای هوادار مسکین من

برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من بدر میرود

چو فرهتاد م آتش بسر می رود...^{۱۷}

یا غزلی معروف از حافظ با این مطلع:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

گفتم ز مهر ورزان رسم وفا بیاموز

گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم

گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید...^{۱۸}

شعرای معاصر نیز در این شیوه شعر سروده اند از جمله قطعه زیر از پروین اعتصامی در

گفتگوی مست و محتسب معروف است:

^{۱۴} قصاید انوری، قصیده شماره ۸۴ در مدح امیر ناصرالدین قتلغ شاه، برنامه نرم افزار گنجور.

^{۱۵} اشعار امیر معزی، قصیده شماره ۱۸، تخلص بمدح سلطان، برنامه نرم افزار گنجور.

^{۱۶} خمسه نظامی، گنجوی، خسرو و شیرین، بخش ۵۷، مناظره خسرو با فرهاد، برنامه نرم افزار گنجور.

^{۱۷} بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، مخاطبه شمع و پروانه، ص ۱۱۴

^{۱۸} شاخ نبات حافظ، غزل شماره ۲۳۱ ص ۵۶۵

محتسب مستی بره دید و گریبانش گرفت
 مست گفت ای دوست، این پیراهن است افسار نیست
 گفت مستی زان سبب افتان و خیزان میروی
 گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست
 گفت می باید ترا تا خانه قاضی برم
 گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست
 گفت نزدیک است والی را سرا آنجا شویم
 گفت والی از کجا در خانه خمار نیست...^{۱۹}

مناظره پروانه و بلبل از سلمان ساوجی:

شب‌ی وقت گل بودم اندر چمن	گل و شمع بودند شب یار من
شنیدم که پروانه با بلبلی	که میکرد از عشق گل غلغلی
همیگفت کاین جور و فریاد چیست	ز بیداد معشوق این داد چیست
زمن عاشقی باید آموختن	که هرگز نمی نالم از سوختن
چو بلبل شنید این بنالید زار	که من تیره روزم توئی بختیار
ترا بخت یار است و دولت رهی	که در پای معشوقه جان میدهی
بروز من و حال من کس مباد	که یارم رود پیش چشمم بباد... ^{۲۰}

جز اینگونه مناظرات که نتیجه نهائی آن از ابتدا معلوم نیست و شاعر در گفتگو از زبان هر یک از طرفین مناظره قویترین دلایل ممکن را اقامه می کند مناظرات دیگری هست که دو طرف مناظره مساوی نیستند و با شیوه ای که شاعر در برتری دادن یک طرف بر طرف دیگر پیش گرفته است محکومیت یک طرف از همان ابتدا قطعی و مسلم بنظر می رسد.

بررسی و نقل این مناظره های ادب فارسی نکات مهمی را از جمله پیوند مناظره با حماسه را آشکار می سازد که بیانگر ویژگی های مناظره در دوران آغاز این فن است.

۲. پیوند مناظره با حماسه

اسدی توسی خود از پیش گامان حماسه سرایی است که رضاقلی خان هدایت توضیحات نادرستی در این باره داده است. "گرشاسب نامه" سروده اسدی توسی، بعد از

^{۱۹} پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنویات، تمثیلات و مقطعات، برنامه نرم افزار گنجور.

^{۲۰} کلیات سلمان ساوجی، ص ۱۲۳

شاهنامه، دومین اثر بزرگ حماسی از قرن پنجم هجری می باشد. او استاد فردوسی نبوده است و اطلاعات ذکر شده در تذکره‌ها تطابق تاریخی ندارد و مورد اطمینان نیست. ۲۱ به نظر می‌رسد که ژرف ساخت مناظره از حماسه اخذ شده است ۲۲ و به همین سبب نخستین حماسه سرایان ایران به فن مناظره توجه داشته‌اند. از این جاست که در مناظره‌ها نوعی مکالمه رزمی و تدافعی را شاهدیم. برای نمونه می‌توان به مناظرهٔ ”رستم و اشکبوس کشانی“ از شاهنامه فردوسی اشاره کرد. ”حماسه‌ها“ که همواره با پرسش و پاسخ یا صنعت سوال و جواب همراه هستند به نوعی این عنصر ادبی در مناظره راه می‌یابد به بخشی از مناظره رستم و اشکبوس دقت کنید:

خروشید کای مرد رزم آزمای هم آوردت آمد مشو با زجای

گشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

بدو گفت خندان که نام تو چیست تن بی سرت را که خواهد گریست

تہمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى کزین پس نبینی تو کام ۲۳

هرمان ائه بر آن است که مناظرات اسدی توسی تاثیر زیادی برآینده شعر فارسی در زمینه مناظره سرایی داشته است. دو مناظره تحت عنوان ”قلم و شمشیر“ از ”فخرالدین“ به جا مانده است. در طول این دوران، یعنی از زمان اسدی توسی (متوفی ۴۶۵ هـ) تا زمان فخرالدین که معاصر با ملکشاه سلجوقی (۸۵-۴۶۵ هـ. ۹۲-۱۰۷۲ م.) بود، مناظره رو به تکامل نهاد و گام در راه منظومه‌های داستانی گذاشت. منظومه‌های داستانی نیز از قالب قصیده به سوی مثنوی تحول یافتند ۲۴. از سوی دیگر زبان فارسی نیز با وام گرفتن از زبان‌های عربی و ترکی از توانایی فوق العاده‌ای برخوردار شده بود. اوج این توانایی با ظهور ”نظامی گنجوی“ آشکار گردید. نظامی گنجوی در کنار انواع فنون شعر از فن مناظره نیز سود جست. اسکندرنامه نظامی (تالیف در ۹-۵۹۷ هـ. ۳-۱۲۰۱ م.) دارای مناظره‌ای میان نقاشان رومی و چینی اسکندر و خاقان چین در باب هنر نقاشی و معماری است.

گذشته از نظامی، از دیگر شاعران مناظره‌سرا می‌توان به انوری، اثیرالدین اخیکتی (متوفی ۵۷۰ یا ۵۷۷)، سوزنی سمرقندی (متوفی ۵۶۳) خاقانی و رشیدالدین

^{۲۱} حماسه سرایی در ایران، ص ۸

^{۲۲} فرهنگ اصطلاحات ادبی، ذیل مناظره ص ۷۳

^{۲۳} شاهنامه فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، رستم و اشکبوس ص ۱۳۴

^{۲۴} تاریخ ادبیات فارسی، ص ۴۲

وطواط اشاره کرد که مناظرات آنها قوی نیست ولی هجو و سایر قالب‌های شعری شان مشهور است.^{۲۵} رشد ادبیات عرفانی در دوران مغول، باعث شد تا مناظره را در دل ادبیات عرفانی نیز پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها، مناظره پدر و شش پسرش در “الهی نامه” عطار (۶۲۷ ه. ۱۲۳۰ م.) است. فن مناظره در ادبیات عرفانی بالید و رشد فوق العاده‌ای کرد. از نمونه‌های بارز این فن مناظره “آسمان و زمین” است که در منظومه عرفانی “گوی و چوگان” منتسب به عارفی (۸۴۲ ه. ۱۴۳۸-۹ م.) می باشد.^{۲۶} از منظومه‌های موفق در زمینه فن مناظره، مناظره “تیر و کمان” است. این مناظره در مثنوی “شاه و درویش” سروده هلالی جغتایی بوده است که امیر علی شیرنوی در مجالس النفایس از او یاد می‌کند. وی با سرنوشت بسیار غم انگیزی در ۹۳۹ ه. ۱۵۳۲-۳ م. در حمله عبید الله خان ازبک به خراسان کشته می‌شود.^{۲۷} او به جهت آن که مهارت خود را در قالب مثنوی نشان دهد، “شاه و درویش” به وزن هفت گنبد نظامی سروده و “صفات العاشقین” را به وزن “خسرو و شیرین” به نظم در آورده است.^{۲۸} مناظره “تیر و کمان” در مثنوی “شاه و درویش” پس از وصفی در تعریف کمان بدین صورت شروع می‌شود:

شاه تیری که در کمان پیوست	چون فکندش بر آسمان پیوست
تیر چون دید کز جفای کمان	ماند از دستبوس شاه جهان
بیخود افگند ز آسمان خود را	بر زمین زد همان زمان خود را
خویشتن را بقصد جنگ آراست	بکمان گفت ای کج ناراست
از کجی که بر آتشت دارند	گاه اندر کشا کشت دارند
شرم دار از قد شکسته خویش	وز میان شکسته بسته خویش... ^{۲۹}

همان گونه که از این مناظره هلالی بر می آید، فن مناظره از زمان اسدی توسی تا هلالی جغتایی از مضامین فلسفی به سوی مضامین طبیعی و مصنوعی حرکت کرده و از این نظر همراه با تحول اوضاع فکری شعر فارسی تغییر پیدا کرده است. شاید بتوان گفت که شعر از اوج خردگرایی خود رو به سوی عرفانی و توده‌ای شدن نهاد واز فلسفه به سوی عرفان حرکت کرد و به نزد توده مردم آمد.

^{۲۵} واژه نامه شاعری، ص ۳۴۹

^{۲۶} تاریخ ادبیات فارسی ص ۴۲

^{۲۷} دیوان هلالی، ص ۱۲

^{۲۸} همان، ص ۲۲

^{۲۹} همان، ص ۳۱

با این حال هنوز فن مناظره دارای خاصیت و دیالکتیک خود می‌باشد لذا در این دوران منظومه “گلشن لطافت” منسوب به شاعری به نام انشاء (۹۸۰ ه. ۱۵۷۲ م.) تالیف یافته است. این مناظره بین “خرد” و “توانگری” و “بخت” می‌باشد. پیروز این مناظره “خرد” است. از دیگر مناظرات این عصر، مثنوی “مخزن معنی” است. عناصر این مناظره شامل “شمشیر” و “قلم” است که کنایه‌ای از “قدرت” و “خرد” هستند. این اثر سروده خواجه مسعود قمی، معاصر امیر علی شیر نوایی است. تنها یک نسخه خطی از این اثر در کتابخانه بودلین موجود است^{۳۰}. شاید بتوان گفت که از این پس مناظره از درون مثنوی‌ها، داستان‌ها بیرون می‌آید و استقلال خود را باز می‌یابد، چرا که شاهد ظهور مناظرات مستقلی هستیم، همانند مناظره “گوی و چوگان” اثر طالب جاجرمی (متوفی ۸۵۴ ه. ۱۴۵۰ م.) و “ماه و خورشید” خواجه مسعود قمی؛ مناظره “گرما و سرما” - نسخه منحصر به فرد در ایندیا افس-؛ “بدوی و حضری”، “ابراهیم و پدرش آذر بت تراش” - نسخه کتابخانه بودلین-؛ “زبان و دهان” - در کتابخانه بودلین- و “تریاک و تنباکو” - در موزه بریتانیا- نیز مناظرات مستقلی هستند.

این تکامل و استقلال مناظره باعث شد تا مناظره از شعر به سوی نثر هم راه یابد. بعید نیست که در این حرکت از شعر به سوی نثر مسجع، زبان عربی نیز موثر بوده باشد. نمونه برجسته این حرکت “مقامات حمیدی” تالیف حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی است که تحت تاثیر ادبیات عرب می‌باشد. از این پس در تاریخ تکامل مناظره، رابطه تنگاتنگی با “مقامات نویسی” پدید می‌آید که در این باره به طور مختصر و مرتبط با مناظره بحث کوتاهی خواهیم داشت.

۳. مناظره و مقامه نویسی

“فن مقامه نویسی” در ادبیات فارسی تحت تاثیر ادبیات عرب رشد زیادی کرد. ادبیات عرب از دوران پیش از اسلام با این فن آشنایی داشت؛ در اواخر قرن چهارم هجری، این فن از فن قصص جدا شده و به وسیله بدیع الزمان همدانی به استقلال ادبی رسید^{۳۱}. مقامه نویسی نوع خاص از نثر نویسی است، بدین ترتیب که خطیب یا دبیر، روایات یا داستان‌هایی را در عبارات مسجع و مقفی و آهنگ دار برای جمعی خوانده یا می‌نگارد. فایده این فن در تمرین انشاء نویسی و توانایی در نثر نویسی است^{۳۲}. رپیکا برآن است: “مقامات، محصولات صناعات بدیعی وسیع و عالیت‌تری است و عبارت از نثری مسجع،

^{۳۰} تاریخ ادبیات فارسی، ص ۴۳. از خواجه مسعود قمی آثار دیگری در دست است همانند لیلی و مجنون، شمس و قمر که در تهران توسط انتشارات فردوس چاپ شده اند.

^{۳۱} مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن ص ۲۲

^{۳۲} فن نثر ص ۱۳ و مقدمه مقامات حمیدی، ص ۵-۶

آمیخته با ادبیات به معنای واقعی هنر برای هنر و متضمن داستان‌های کوتاه پُر از ماجرای معرکه گیری‌های آواره و با قریحه است. آواره‌هایی که باز پسین هنرپیشه‌های کم ارج کلاسیک بشمارند^{۳۳}. در فن مقامه نویسی معنا و مضمون غالب نیست بلکه خطیب تأکید بر روی قدرت زبانی و صنایع لفظی خویش دارد. از این نظر نوعی رقابت میان مقامه نویسان وجود دارد تا هر چه بیشتر از صنایع لفظی استفاده کنند. این رقابت گاه به صورت مناظره‌هایی میان دو کس یا دو فن یا دو چیز بالا می‌گیرد تا چیرگی یکی بر دیگری به وسیله قدرت بیان و آرایش سخن اثبات گردد. یکی از بهترین این نمونه‌ها از آن حریری (متوفی ۵۱۶) است که مقامات خود را در سال ۴۹۵ آغاز کرد و به سال ۵۰۴. به پایان رسانید^{۳۴}. شاخص عمده نثر دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، موازنه، سجع، تکلّف و صنایع لفظی است. نثر مسجع در این برهه از تاریخ ادبی ایران را به پای سخن منظوم ترقی می‌کند. ۳۵

قاضی حمیدالدین بلخی در پرداختن مقامات خود، دنباله‌رو و مقلّد بدیع الزمان و حریری بود ولی نوع آوری‌های خاصّ خود را نیز ارائه می‌کند. قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمود بلخی (متوفی ۵۵۹) در سال ۵۵۱ هجری مقامات خود را در ۲۴ مقامه به رشته تحریر درمی‌آورد. در این مقامات، چند مناظره نیز وجود دارد که جای تامل دارد. یکی از این مناظرات میان «سنی و ملّحد» و دیگری مناظره «طیب و منجم» است^{۳۶}. این هر دو مناظره نیز همانند مناظرات دوران اولیه دارای مضامین فلسفی، دینی و علمی می‌باشند. جریان تفکر فلسفی و علمی در روند تاریخ اندیشه در مناظرات منعکس می‌گردد. در یک داستان تمثیلی تألیف صاین الدین علی ترکه اصفهانی (متوفی در ۸۳۵. ۱۴۳۲ م.) پنج مناظره «عقل و عشق»، «عقل و جنون»، «جنون و خیال»، «سامعه و باصره»، «عاشق و معشوق»^{۳۷} بیانگر اوج تکامل مناظره در نثر و نظم می‌باشد. بدین ترتیب شاهدیم که چگونه فن مناظره در راه تکامل خود به استقلال می‌رسد و سرانجام این فن توسط زنگی بخاری به اوج کمال دست می‌رسد.

۴. جایگاه زنگی بخاری و اوج استقلال و تکامل مناظره در نظم و نثر

کارآمدی فن مناظره در نظم و نثر باعث شد تا این فن هر چه بیشتر مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گیرد. از سوی دیگر توانایی فن مناظره در بیان مسائل جدی انگیزه می‌گردید تا علما و دانشمندان و فلاسفه نیز از این فن به عنوان یک ابزار و روش

^{۳۳} تاریخ ادبیات، ترجمه عیسی شهبازی، ص ۳۸۱

^{۳۴} فن نثر، ص ۵۶۴

^{۳۵} مقدمه مقامات حمیدی، ص ۱۰

^{۳۶} همان، ص ۹۳-۱۷۹

^{۳۷} تاریخ ادبیات، ص ۴۴

علمی بهره مند گردند^{۳۸}. از آن روی فلاسفه‌ای همانند صاین الدین ترکه اصفهانی که می‌کوشیدند فلسفه و عرفان را بیان کنند، از آن سود جستند. پیشینه بهره بردن و بکارگیری از ادبیات نظم و نثر برای بیان مضامین فلسفی به طور نمادین و سمبولیک از جانداران و حیوانات و اشیاء به هندوستان باز می‌گردد که نمونه بارز آن «کلیله و دمنه» است. این اسلوب با فن مناظره نیز آمیخته گردید و کارآمدی نظم و نثر را برای بیان افکار پیچیده‌ی فلسفی دو چندان کرد.^{۳۹}

محمد بن محمود بن محمد زنگی بخاری این روش را تکامل بخشید و از آن بطور گسترده‌ای استفاده کرد. از این نویسنده توانا چندین رساله ادبی، فلسفی آمیخته به فن مناظره در دست است که به معرفی هر یک از آنها می‌پردازیم. مجموعه این آثار مستقل، بیانگر آن است که محمد زنگی را می‌توان «پدر مناظره نویسی» بعد از «آغازگری مناظرات اسدی» نامید.

الف) بستان العقول فی ترجمان المنقول

این رساله ترجمه آراسته‌ای از رساله حیوانات است که به وسیله اخوان الصفا نوشته شده است. تاثیر کلیله و دمنه در آن کاملاً هویدا است. در این رساله شاهد مناظرات بین حیوانات در زمینه‌های گوناگون اخلاق، فلسفه، سیاست، تاریخ و لطایف ادبی هستیم.

زنگی بخاری، آگاهانه از این روش ترکیبی خود سخن می‌گوید و آن را برتر از روش اخوان الصفا و کلیله و دمنه می‌داند. او به طور گسترده‌ای از توانایی استعاره‌ای مناظره استفاده می‌کند ۴۰ که جایگاه ویژه و منحصر به فردی در فن مناظره به او می‌بخشد. اگر اسدی توسی از بنیان گذاران مناظره است، می‌توان گفت که زنگی بخاری از تکمیل کنندگان و اعتلا دهندگان فن مناظره محسوب می‌شود.

ایرج افشار برآن است که این رسالات در تاریخ ۷۱۳ هـ کتابت و نسخه نویسی شده است و ترجمه آن پیش از ۷۰۳ هـ بوده که در سال وفات غازان خان آغاز شده بود^{۴۱}. مصحح رسالات معتقد است: «یکنواختی سبک و سیاق نگارش و تمایلی که به

^{۳۸} البته مناظراتی هم بین شهرها به صورت منشور در دست است. نظیر مناظره «بغداد و اصفهان»، مناظره «چشم و دارو» و «زلف و شانه» که ادبی و پزشکی بومی هستند. اته، همان، ص ۴۴

^{۳۹} درباره کلیله و دمنه، از ص ۲۰ تا ۷۰

^{۴۰} بستان العقول فی ترجمان المنقول، به کوشش ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه صص ۲۷-۳۹-۷۱-۱۲۷

^{۴۱} مقدمه زنگی نامه، ص ۸ و متن بستان العقول، ص ۳۲-۲۸

مقامه نویسی و مناظره نویسی و مناظره پردازی در همه این رساله‌ها هست و از جمله آنچه در خطبه "بستان العقول" گفته است آن را به مناسبت در برداشتن "مناظره حیوانات" در خود ترجمه دانسته است.^{۴۲}

برای این پژوهشگر جالب توجه بود که این نسخه ۱۸۰ ورقی در سرزمین عثمانی بوده و چند یادداشت ترکی در آن هست که نشان می‌دهد در دوره سلجوقی و عثمانی فن مناظره در ترکیه رواج کامل داشته است که در فصل دیگری به تفصیل به این مهم خواهیم پرداخت.

ب) مناظره گل و مل

این مناظره را زنگی برای یکی از شاگردانش نوشته است. در این مناظره تاثیر آموزشی و تعلیمی کلیله و دمنه آشکار است، همچنین نقل قول‌های عرفانی از خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو یوسف همدانی و سعد الدین حموی در آن وجود دارد.

این مناظره در ردیف سایر مناظرات دیگر همانند "الورد و بنت الکرم" ابن سعد ترمزی (۵۷۵ هـ) به زبان فارسی می‌باشد. به نوشته ایرج افشار، میان این دو مناظره ارتباط مضمونی و فضایی و شباهت‌های لفظی وجود دارد.^{۴۳}

پ) مناظره مویزاب و فقاع عجمیان

این رساله در دوره غازان خان مغول و در حمله ای امیر آدینه بر بغداد (۶۹۷- ۷۰۹) در این شهر سروده و به او تقدیم شده است. در این مناظره مفاخره و فقاع شهر بغداد که زنگی در آن می زیسته است مطرح می‌شود. آغاز رساله در تعریف دارالملک ایران در دوره غازان خان یعنی تبریز می‌باشد.

ت) مقامه بیست و چهارم مقامات حمیدی

این مقامه، مناظره‌ای است از شهر بغداد و اماکن مهمی همانند مدرسه نظامیه، رودهای دجله و فرات، اوقاف مستنصریه، "جمریان و حرفوشان" زیبای بغداد که بایستی از سعدی آغاز شود.

محمد زنگی، این رساله را برای مجیرالاسلام والمسلمین جاجر می نگاشته که به درستی هویت تاریخی او مشخص نیست. زنگی با این مقامه، مقامه‌ای بر بیست و سه گانه قاضی حمیدالدین بلخی (نگاشته ۵۵۱ هـ یعنی مقامات حمیدی) افزوده و آن را

^{۴۲} همان، ص ۸ مقدمه

^{۴۳} همان، ص ۱۲ مقدمه

”بیست و چهارگانه“ کرده است. هدف او آن بود که این مقامات با ۲۴ فلک اعظم دلالت و رقابت و پهلوی زند. بدین وسیله از رمز و راز جادوی ۲۴ مقامه و ۲۴ فلک خوش یمنی و شانس اعداد برخوردار گردد.

ث) مناظره چشم و دل

نام دیگر این مناظره زیبای زندگی، ”مذاکره دل و غمخوار و چشم عیار“ است. زندگی، این رساله را به درخواست دوستی به نام امیر شمس الدین محمد الترخانی ساخته است. این مناظره، اشعاری از مولانا و سعدی را به تضمین دارد.

کارنامه زندگی بخاری در زمینه مناظره سرایی و گسترش این غنی است. همچنین او آثاری نیز در زمینه ادبیات داستانی به سبک کلیله و دمنه دارد که در ترکیه می‌باشند. مجموعه این آثار فراوان بیانگر توانایی ادبی و هنری و ذوق و قریحه زندگی است. متأسفانه درباره زندگی این شاعر و نویسنده توانا اطلاعات زیادی در دست نیست. به احتمال زیاد، مدتی در شهر بغداد می‌زیسته و در دوره ایلخانان و عصر غازان خان در قید حیات بوده است. وی با بزرگان عصر از جمله وزرا و امراء دوستی و معاشرت داشته که رسائل خود را به آنها تقدیم کرده است. از اشعار تضمین شده و گنجینه لغات آثار او معلوم است که بر ادبیات فارسی چیرگی و آشنایی خاصی داشته است. در مجموعه می-توان زندگی را از اعتلا دهندگان فن مناظره به شمار آورد که در تاریخ این فن جایگاه مخصوصی را به خود اختصاص می‌دهد. زندگی نظم و نثر را در فن مناظره به خوبی ترکیب می‌کند و مضامین جغرافیایی، مذهبی و فلسفی را با آن درمی‌آمیزد.

۵. هجو و مناظره

از بررسی مناظره‌های معرفی شده مشخص می‌گردد که تا دوران مغول هنوز هجو به طور جدی و مستقل وارد مناظره نشده است؛ از این دوران است که با رشد هجو نویسی، فن مناظره کارآیی فوق‌العاده خود را در هجو نویسی نشان می‌دهد و این دو فن نیز با یکدیگر ترکیب می‌شوند. خاصیت ذاتی هجو یا هجا ”hajv“ به معنی سرزنش مذمت و نکوهش و غیر در حالت تضاد معنایی با تعریف و تمجید و ستایش قرار دارد که نوعی دیالکتیک مناظره‌ای را ناخودآگاه پدید می‌آورد. از دیدگاه ادیبان ”ذم“ در مقابل ”مدح“ است؛ هر چند که ذم در مورد غیر جانداران کاربرد دارد اما منافاتی با مناظره پیدا نمی‌کند؛ به نوعی هجو و ذم مترادفند. اصطلاح ”هزل“ نیز در ارتباط با هجو به کار می‌رود همچون: هجو هزل آمیز.

”هجو هزل آمیز“ سخنی است که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که گفتن آنها در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی و در حوزه قراردادهای اجتماعی،

همچون الفاظ حرام یا «تابو» باشند. در ادبیات فارسی و ترکی مرکز آن بیشتر چیزهای مربوط به مسائل جنسی است یا در تعریفی کلی‌تر سخن خنده‌آوری به نظم و نثر، رکیک یا غیر رکیک است که به قصد شوخی و انبساط خاطر گفته می‌شود و در مقابل جدّ یا سخن جدی قرار دارد. محاجات هجویه‌های شاعران با یکدیگر است^{۴۴}. اگر این نظر برخی از پژوهشگران را بپذیریم که هجو در ابتدا یک سخن جادویی، افسون و نفرین و تابویی آیین‌ها و آداب مذهبی بوده است که خطاب به اشخاص جاندار یا بی جان سروده می‌شد و نیروی جادویی سخن در جنگ‌ها بر علیه دشمن به کار می‌آمد که سپس به رجز خوانی در جنگ‌ها برای کوبیدن دشمن و تضعیف روحیه او قرار گرفت؛ و چونین بود که میان هجو و جنگ ارتباطی پیدا می‌شد که واکنش جنگ را «تهاجمی» نام می‌داد،^{۴۵} شاید بتوان گفت که این دوران پیدایش هجو در تاریخ ادبی انسان است. باری، به نوعی از همان ابتدا میان «هجو جنگی» و «نظیره گویی» نوعی ارتباط تنگاتنگ مضمونی – کاربردی پدیدار می‌شود. در طول تاریخ هر دو نوع ادبی، گاه شاهد نزدیکی آنها به همدیگر و گاه دور شدن و استقلال هر یک را هستیم.^{۴۶} در اینجا قصد آن نداریم که تاریخ هجو نویسی در ادبیات فارسی را بنویسیم بلکه بر آن هستیم تا کاربردها و هم سویی‌های نظیره و هجو را مشخص سازیم. از این دیدگاه با توجه به انگیزه‌های شعرا به هجو می‌نگریم نه از دیدگاه تاریخی؛ البته همین انگیزه‌ها نیز به نوعی تغییر کرده و دوره‌های گوناگون تاریخ هجوسرایی را شکل داده است که البته مورد پژوهش قرار گرفته است. به طور عمده چهار انگیزه در طول تاریخ هجوسرایی وجود دارد:

(۱) آزرده‌گی‌های شخصی مثل هجو محمود غزنوی به وسیله فردوسی

(۲) مشاجرات قلمی مثل هجو سنائی توسط سوزنی.

(۳) ناامید شدن از دریافت صله به این معنی که وقتی شاعری از عطای ممدوح (مدیحه) مایوس می‌شد، نخست او را ضمن قطعه‌ای به هجا تهدید می‌کرد و اگر زیر بار نمی‌رفت، زبان به هجوش می‌گشود.

(۴) گاه موجبی، برای هجو جز اقتضای طبیعت شاعر نبوده است، چنانکه انوری به زبانی بس رکیک زن خود را هجو کرده است.^{۴۷}

^{۴۴} هجو، دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۴۳۴

^{۴۵} همان، ص ۱۴۳۴

^{۴۶} مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، ص ۱۳

^{۴۷} فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۵۳۵

این چهار انگیزه ویژگی ادبیات کلاسیک فارسی است و هنوز در آن انگیزه‌های سیاسی- اجتماعی به نوع انقلابی و اصلاح طلبانه دوران مشروطه راه نیافته است. مسلماً این انگیزه، موضوع اصلی این تحقیق است. پیش از آن که به موضوع اصلی پژوهش بپردازیم که در فصول آینده به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت باید این سوال را مطرح سازیم که از چه زمانی انگیزه‌های اجتماعی وارد دو نوع ادبی "هجو و نظیره" گردید؟

۶) پیدایش انگیزه‌های اجتماعی - سیاسی در هجو و نظیره

هجو حتی در همان چهار انگیزه مورد نظر در ادبیات کلاسیک بطور کلی بیانگر احوالات اجتماعی بود اما انگیزه‌ای مستقل، اصلاح گر و انقلابی را بطور آگاهانه به صورت یک فن مستقل پی گیری نمی‌کرد. هجو اجتماعی به طور پنهانی نه مستقل، از همان ابتدا شعر فارسی هویداست اما هجو تند اجتماعی در اشعار سنایی غزنوی بالا می‌گیرد و آغازی می‌شود^{۴۸}. در ادامه انتقادات شدیدتر حافظ و عبید زاکانی که در اوج هجو گوئی انتقادی - اجتماعی متمایل به سیاسی شدن دارند.

بطور کلی سنایی را می‌توان آغازگر شعر اجتماعی فارسی دانست. البته نه تنها در شعر بلکه سایر جنبه‌های شخصیت سنایی از دیدگاه انتقادی و اجتماعی جالب توجه است.

دکتر شفیعی کدکنی می‌گوید: "همه نوع معنی و مضمون را می‌توان در شعر سنایی غزنوی یافت، از نقد کار بعضی از علمای دین و زاهدان ظاهر پرست، صوفیان دکان دار تا بازاریان و ترازوداران دزد تا پادشاهان و وزیران و سپاهیان و همه عناصر جامعه. باری، همین انتقاد تند و تیز، در آینده غزل شعر فارسی، حافظ را پدید آورد و در عرفان عاشقانه در شعر مولوی و در پند و اندرز و حکمت، اشعار سعدی را می‌خوانیم".^{۴۹} پس به نوعی می‌توان گفت؛ سنایی غزنوی نوعی پیش رویی در ایجاد اساسی ترین اندیشه‌های اجتماعی و فکری ادب پارسی داشته است. از این دست اشعار سنایی باید به این سروده او اشاره کرد:

مرد هوشیار در این عهد، کم است

ور کسی هست، به دین متهم است

و آن که را هست ز حکمت رقمی

^{۴۸} سیمای جامعه در آثار سنایی، ص ۱۷-۱۴

^{۴۹} زمینه اجتماعی شعر فارسی، ص ۵۴

خونش، از بیم، چو شاخ بقم است

هر کجا جاه، در آنجا چه است

هرکجا سیم، در آن سیم، سم است...^{۵۰}

سنایی علاوه بر مضامین عرفانی که در اشعارش می‌گنجاند، از هزل و تعلیم نیز غافل نیست. در اشعار سنایی گونه‌ای هجو و انتقاد، به خصوص انتقاد از مردم دیده می‌شود و طرف مقابل اشعار مردم کوچه بازارند که به باد انتقاد گرفته می‌شوند. همانند این شعر:

خانه خریدی و مُلک، باغ نهادی اساس

مُلک به مال ربا، خانه به سود غله

مال یتیمان خوری، پس چله داری کنی

راه مزن بر یتیم، دست بدار از چله

گر بخوری شکر کن، ور نخوری صبر کن

پس مکن از کردگار، از پی روزی گله...^{۵۱}

بدین ترتیب می‌توان گفت که جدایی عرفان عاشقانه از عرفان عابدانه و انتقادات عرفان عاشقانه با شطحیات عرفانی از دین و قدرت دینی در پیوند با سیاست بود که زمینه‌های ظهور شعر اجتماعی در زبان فارسی را پدید آورد. شاید از دیدگاه عرفانی، مولانا، از پی سنایی و عطار می‌آید^{۵۲} اما از دیدگاه اجتماعی به نوعی شعر اجتماعی - انتقادی حافظ و عبید زاکانی نیز از پی سنایی و عطار می‌آیند. عطار به وسیله شخصیت‌هایی همانند "عقلای مجانین" انتقادات تندی از شرایط اجتماعی - سیاسی حاکم می‌نماید که مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. سرانجام عبید زاکانی^{۵۳} حافظ^{۵۴}

^{۵۰} سیمای جامعه در آثار سنایی ص ۲۱

^{۵۱} همان، ص ۲۳ و هم چونین بنگرید به شعر و شاعران ایرانی، ص ۶۲

^{۵۲} شمس تبریزی در مقالات خود انبوهی از انتقادات تند اجتماعی را دارد. بنگرید به مقالات شمس محمد علی موحد.

شمس تبریزی، ص ۸۳-۷۲-۳۹ عرفان از طریق جریان‌های فکری هماننده قلندریه، حکومت ها و اوضاع اجتماعی را به شدت مورد نقد قرار می دهد. شفیعی کدکنی؛ قلندریه، دیگردیدی های یک ایدئولوژی، ص ۸۹-

۲۱

^{۵۳} عبید زاکانی، ص ۱۲۱-۱۵

^{۵۴} طنز حافظ، ص ۳۶ و تک درخت یاد نامه، ص ۱۱۳

در اوج شعر اجتماعی - انتقادی هجوسرای کلاسیک قرار می‌گیرند که پرداختن به ویژگی‌های شعر اجتماعی و انتقادی و هجوی آنها در این رساله موضوع تحقیق نیست و مورد کنکاش بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است.^{۵۵} بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که انگیزه اصلی پیدایش هجوگویی را باید در دگردیسی‌های ائدولوژیک عارفان گسیخته از عرفان عابدانه و زاهدانه جستجو کرد.

هرچه عرصه پیوند دین، سیاست و عرفان تنگ تر می‌شد، رفته رفته شعر هجو و شاعران هجوگو نیز بیشتر می‌شدند. دوران صفویه که اوج پیوند طریقت، شریعت و سیاست است؛ باعث فرار شاعران به سوی امپراتوری‌های عثمانی و مغولان هند می‌گردد، شاهد ظهور هجوسراهایی چون حکیم شفایی اصفهانی (۱۰۳۷ ق) است. در این دوره از سلیم تهرانی (۱۰۵۷) طالب املی (۱۰۳۶)، صائب و بسیاری دیگر می‌توان نام برد که از این شرایط اجتماعی انتقادات بسیار تندی دارند. سرانجام این میراث غنی به سده‌های دوازدهم تا چهاردهم رسید که نام‌های پرآوازه‌ای همانند شهاب ترشیزی (۱۲۱۵ ق)، یغمای جندقی (۱۲۷۶ ق)، قآنی (۱۲۲۳ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۰) و ایرج میرزا (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳ ق)، ملک الشعراء بهار (۱۳۳۰ ش) فرخی یزدی (۱۳۱۸ ش) و عارف قزوینی (۱۳۱۲ ش) را پروراند که هم در نظیره‌سرایی و هم در هجوگویی یگانه دوران بوده‌اند. در این پژوهش به برخی از این بزرگان هجو و نظیره خواهیم پرداخت و از تغییرات حاصل شده در این دو فن سخن خواهیم گفت.

۷. سیر تحول هجو و نظیره گویی در ادبیات ترکی

تاریخ ترکیه امروز در آناتولی با ورود سلجوقیان به ترکیه آغاز می‌شود. آلب ارسلان در سال ۴۶۳ هجری در جنگ ملازگرد، رومانوس دیو جانس، قیصر روم شرقی را شکست داد و راه را برای ورود ترکان ایرانی به آسیای صغیر هموار ساخت.^{۵۶} سلجوقیان که بر حکومت‌های محلی غلبه کردند، همان سیاست ادب پروری را ادامه دادند. عزالدین قلیچ ارسلان (۵۵۱ - ۵۸۴) دولت سلجوقی روم را استحکام بخشید و قونیه را پایتخت فرهنگی - سیاسی خود نمود. او در اواخر عمرش قلمرو دولت خود را میان یازده شاهزاده‌اش تقسیم کرد.^{۵۷} هر یازده شاهزاده‌نشین علاقمند به زبان و ادب فارسی بودند. آنها شاعران را به شاهنامه‌سرایی تشویق می‌کردند و در این دوره بار دیگر داستان‌های

^{۵۶} در مدارس ترکیه بر این بخش از تاریخ ترکیه تأکید زیادی می‌گردد. نگاه کنید به:

Muzaffer Taşyürek, Tarih Dersleri, s. ۱۹۱ - ۲۰۸

(مظفر تاش یورک، دروس تاریخ، ص ۱۹۱-۲۰۸)

^{۵۷} زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی، ص ۴۱.

حماسی ایران از نو بازیافت و تدوین گشت ۵۸. جملگی شاهان سلجوقی روم علاقمند به شعر فارسی بودند و قصاید و مثنوی‌هایی از آنها به جا مانده است. این روند در دوره عثمانی نیز ادامه داشته و بسیاری از پادشاهان عثمانی به فارسی شعر می‌گفتند.

با فتح استانبول، پایتخت عثمانی از " ادرنه " به قسطنطنیه انتقال یافت. فی الواقع مرکز اداری، ادبی و فرهنگی و سیاسی نیز تغییر مکان یافت. سلطان محمد فاتح از دوستداران زبان و ادبیات فارسی بود و به هنگام فتح استانبول این بیت فارسی را گفت:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

پرده داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت ۵۹

عثمانیان در برابر فرهنگ بیزانس، از فرهنگ ایرانی ساسانی، سامانی و غزنوی و سلجوقی استفاده کردند و در دربارهای بیزانس عید نوروز و شاهنامه خوانی را رواج دادند. شاهنامه خوانی در دوره سلطان سلیمان قانونی به اوج خود رسید که در این باره بحث‌های زیادی شده است. حمایت دربار عثمانی از زبان و ادب فارسی باعث شد که دوباره بسیاری از شاعران ایرانی جلب این دربار گردند. معروفترین شاعر دربار سلطان محمد فاتح، حامدی اصفهانی است که به مدت بیست سال مداح و ندیم سلطان بود. حامدی که متولد اصفهان بود، در جوانی این شهر را ترک کرده و پس از سی سال گشت و گذار و کسب تجربه در سال ۸۵۶ در بورسا به خدمت سلطان محمد فاتح درآمد. بعدها یکی از پسرهای حامدی شاهنامه را به ترکی ترجمه کرد و به سلطان سلیم اهدا نمود ۶۰. حامدی آثاری همانند گل صد برگ، خمسه منثوری به نام پنج برگ و مثنوی-های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون را سروده است. وی سرانجام مورد غضب سلطان محمد قرار گرفت و در سال ۸۸۱ به عنوان متولی تربت مراداول، مجبور به اقامت در بورسا شد ۶۱. شاعر معروف دیگر دوره سلطان محمد فاتح، قبولی می‌باشد. محل تولد او مشخص نیست، مدتی را در شروان، به خدمت فرخ یسار [۸۶۷ - ۹۰۶] از حکام شروان بود و پیش از سال ۸۷۷ به روم رفت و در استانبول به خدمت فاتح درآمد. شعر قبولی نسبت به شعر حامدی از نظر ادبی پخته‌تر و مقبول‌تر است. نهضت ادبی این دوران منحصر به نظم نبود و در زمینه نثر نیز پیشرفت‌های قابل توجهی بوجود آمد. آثاری که

^{۵۸} تاثیر شاهنامه در ادبیات ترک ، ص ۱۶۵

^{۵۹} احتمالاً این بیت از عبدالکریم کشمیری یا انوری است. ریاحی، زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۴۴.

^{۶۰} همان، ص ۱۵۱-۱۵۰

^{۶۱} زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۵۱

به نثر نوشته شد در زمینه‌های گوناگون ادبی، تاریخی و علوم و فنون بود^{۶۲}. از معروفترین این آثار که می‌توان نام برد؛ بهجه التواریخ احمد رومی (در گذشته ۸۹۴)، منهج الرشاد، انیس العارفین از شکر الله رومی که در زمینه عرفان است و آثار ریاضی دان معروف "ملا علی قوشچی" که در سال ۸۷۹ وفات یافت، در زمینه علوم و فنون بسیار قابل توجه است.^{۶۳}

از دیدگاه تاریخ ادبیات نویسان سه دوره برای زبان و ادبیات عثمانی می‌توان برشمرد:

(۱) ادبیات صوفیانه ← اوزان‌ها، عاشق‌ها

(۲) ادبیات دیوانی ← زبان درباری و دولتی و ادبی رایج

(۳) ادبیات خلقی (مردمی یا ← زبان حال مردم و طبقه دیگر اندیشی)

ادبیات عرفانی آناتولی، تحت تأثیر ادبیات عرفانی خراسان بود و صوفیان ترک خراسانی همانند حاج بکتاش ولی، یونس امره، احمد یسوی (پیر ترکستان) آثار زیادی به زبان ترکی آمیخته به فارسی دارند^{۶۴}. همچنین نهضت حروفیه در دوره تیموریان در آناتولی رشد زیادی کرد و آثار ترکی نسیمی نیز در آنجا رواج یافت. سلطان ولد پسر مولوی، مؤسس طریقت مولویه در آناتولی نیز کتاب‌هایی همانند "ابتدای نامه" و "رباب نامه" را به زبان ترکی نوشته است و بسیاری دیگر که از بحث ما به دور است. ادبیات مردمی نیز داستان‌هایی همانند سید بطلال غازی، دانشمند احمد غازی (بطلال نامه و دانشمند نامه) و لطیفه‌های خواجه نصیرالدین را دهان به دهان نقل می‌کردند^{۶۵}. در این بین ادبیات دیوانی، تحت تأثیر فوق العاده زبان و ادب فارسی بود. ادبیات دیوانی، مرحله مهمی از تاریخ ادبیات عثمانی است که در عصر تنظیمات و مشروطه محل نقد و بررسی قرار گرفت. در اینجا به بررسی مختصر آن خواهیم پرداخت.

الف) ادبیات دیوانی و تأثیر زبان فارسی؛ سرآغاز نظیره گوینی و هجو در جمال و کمال

^{۶۲} عناصر فرهنگ و ادب ایرانی در شعر عثمانی، ص ۳۶-۳۷

^{۶۳} زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۶۰-۱۶۱

^{۶۴} صوفیان نخستین ادبیات ترک، ص ۴۷، ۱۶۵، ۳۰۵

^{۶۵} Özkan, İsa, Nasreddin Hoca s. ۱۷-۳۹

(عسی، ازکان، خواجه نصرالدین ص ۱۷-۳۶)

عثمانی ها جهت رفع نیازهای مذهبی و اداری و ادبی خود از زبان‌های گوناگون به خصوص عربی و فارسی کمک گسترده‌ای گرفتند اما زبان مادری خود را در آن دخالت داده که در ادبیات و بخصوص در شعر، "ادبیات دیوانی" نام گرفت. شاعران ادبیات دیوانی کوشیدند، نظیره‌هایی برای شاهکارهای زبان فارسی و ادبی پدید آورند؛ البته این نظیره‌ها سر رقابت و مخالفت نداشت بلکه از سر کمال و جمال سروده می‌شد. برخی از این نظیره عبارتند از:

(۱) شیخی نظیره ای بر خسرو شیرین سرود

(۲) فضولی برای لیلی و مجنون

(۳) عطایی در برابر هفت پیکر ۶۶

(۴) چلیپی مثنوی نقش خیال را نظیره مخزن الاسرار سرود.

بسیاری از نویسندگان ترک، نظیره‌هایی در مقابل آثار ادبی عرفانی و غنایی بوجود آوردند که باعث غنی شدن ادبیات دیوانی گردید. شعر دیوانی که نظیره گویی‌هایی در مقابل شاهکارهای ادبی داشت با خصوصیات منحصر به فرد ادبیات ترکی همراه شد. این ویژگی‌ها شامل شکل خاص صور خیال، طبیعت آناتولی، شهر استانبول، آداب و رسوم روستایی، قطعه‌های محلی، قصه‌های کهن، موسیقی و سرانجام فکاهی و طنز و انتقاد به شیوه ترکی بود.

شعر دیوانی در تاریخ ادبیات ترک پنج دوره را در خود دارد:

(۱) دوره تأسیس (۱۲۵۰-۱۴۵۱ م.) از آغاز تا پایان سلطنت محمد فاتح ادامه دارد و شاعران معروف این دوره "دهانی، نسیمی و شیخی" می‌باشند.

(۲) دوره گذر (۱۴۵۱-۱۵۱۲ م.) که از سلطنت محمود دوم تا سلطنت بایزید دوم ادامه دارد و نمایندگان آن "احمد پاشا و نجاتی" هستند.

(۳) دوره کلاسیک (۱۵۱۲-۱۶۰۳ م.) که از سلطنت سلیم اول تا سلطنت احمد اول ادامه دارد و شاعران بزرگی همانند "فضولی و خیالی" نمایندگان این دوره اند.

(۴) دوره سبک هندی (۱۶۰۳-۱۶۸۷ م.) دوره‌های احمد اول، مراد چهارم و محمد چهارم را دربرمی‌گیرد و شاعران معروف آن، "نفعی و نشاطی" هستند.

(۵) دوره محلی شدن (۱۶۸۷-۱۸۳۹ م.) که تا آغاز دوره "تنظیمات" ادامه دارد و "ندیم، نابی و شیخ غالب" از مشهورترین‌های این دوره می‌باشند.

^{۶۶} تعامل زبان و ادبیات فارسی ص ۳۵-۳۴

این شاعران در غزل و قصیده از اعراب تقلید می کردند و در مثنوی و رباعی دنباله رو شاعران ایرانی بودند؛ در جهان بینی، عروض، صنایع ادبی و تصوف پیرو ایرانیان به شمار می رفتند. البته این پیروی کورکورانه نبود. ترکان از ادبیات عرفانی - شمنی قوی برخوردار بودند که آن را با مفاهیم مانوی آمیخته و سپس با اندیشه های تصوف خراسانی آمیزش دادند و نهضت بسیار بزرگ تصوف آناطولی و علویان را پدید آوردند^{۶۷} که از بحث این رساله خارج است.

در دوره های بعدی شاعران ترک، آثار ادبیات خارجی را به زبان ترکی بطور گسترده ای ترجمه کردند. "لامعی" ملقب به جامی رومی، آثار جامی را به زبان ترکی ترجمه نمود. بخشی از شاعران آذری زبان ایران نیز به عثمانی مهاجرت کردند همانند بیداری درگزی، سحابی، شاهی، حبیبی، مسیحی شرقی، منقای شیرازی، پناهی تبریزی، مشربی همدانی، محمد قزوینی، میرزای مختوم و ملا مرحوم مردی^{۶۸} برخی از این شاعران همانند بصیری به لهجه عثمانی نیز شعر سروده اند.

در این دوره شاهد ظهور نظیره های زیادی هستیم که مجموعه این نظیره ها شعر به نام "جامع النظائر" از حاجی کمال و "مجمع النظائر" اثر نظمی تألیف می گردند^{۶۹}.

"در قرن ۱۷ ادبیات دیوانی به سیر تکامل خود ادامه داد و شعرای بسیار قوی در قصیده و غزل ظهور کردند. مکتب های ادبی فضولی و باقی تشکیل یافت و غزلیات بسبک هندی و اشعار حکیمانه نیز سروده شد. بزرگترین شعرای این قرن نفعی، یحی، نائلی، نابی، عطائی و حالتی هستند. نفعی در قصیده، یحی و نائلی و نابی در غزل، عطائی در مثنوی، و حالتی در رباعی استاد و مشهور بودند. در نثر کاتب چلبی و اولیاء چلبی بسیار مهم اند. از مورخین نعیم و پچوی قابل ذکرند. از شعرای خلقی عاشق عمر، گوهری و مخصوصاً قاراجا اوغلان هنرمندان معروف بودند. نماینده شعر صوفیانه خلقی هم نیازی مصری، سنان امی و خدائی هستند. عمر نفعی با نوشتن قصیده برای پادشاه و وزرا بسیار مشهور شد ولی بعد از مدتی هجویه های تندی که برای آنها نوشت موجب قتل وی شد. نفعی دارای دیوان هایی به ترکی و فارسی و مجموعه هجویات است. شیخ الاسلام یحی دارای غزلیات عاشقانه زیبائی است. احساس و قدرت خیال شاعر بسیار زیاد و زبانش نسبت به دوران خود ساده است. یحی در عین حال مؤلف و مترجم رساله های دینی است. مصطفی چلبی نائلی اولین بار در ترکیه به سبک هندی غزل های عاشقانه و تا حدودی هم عارفانه نوشته است و صاحب دیوان است. قرن ۱۷ از نظر پیشرفت و تکامل نثر ترکی شایان توجه است. در موضوعات و شعب مختلف علوم آثار زیادی نوشته شد.

^{۶۷} در بیان ادبیات دیوانی، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۱۰۷ - ۵۳

^{۶۸} سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۱۳۳.

^{۶۹} همان، ص ۱۳۴.

آثار منشور به دو شیوه نثر ساده ترکی و نثر مغلق عثمانی نوشته می‌شد. مهمترین نویسندگان عبارتند از: اولیاء چلبی (محمد) و کاتب چلبی. اولیاء چلبی محمد نویسنده سیاحتنامه اولیا چلبی در ۱۶۱۱ در استانبول متولد شد و بعد از تحصیلات علوم دینی حافظ قرآن و مدتی هم پیشنماز بود. وی در کشورهای داخل عثمانی، اروپا و ایران و قفقاز سیاحت نموده و نتیجه بررسی و مشاهدات خود را در ده جلد نوشته است. زبان سیاحتنامه ساده و شیرین و جالب است و حاوی اطلاعات تاریخی، جغرافیائی، اجتماعی، و فلکلور ملل مختلف می‌باشد. کاتب چلبی (مصطفی) ملقب به حاج خلیفه سه سال از اولیاء چلبی بزرگتر و همشهری اوست. با آنکه در ۴۹ سالگی در گذشته دانشمندی جامع الاطراف و مصلح و نویسنده‌ای توانا بوده و آثار مهمی از خود به یادگار گذاشته که مهمترین آنها عبارتند از:

"کشف الظنون" که به عربی نوشته شده و درباره ۱۴۵۰۰ کتاب مختلف اطلاعات ارزشمندی می‌دهد (به شکل بیلیو گرافی است) و به زبان آلمانی و انگلیسی و لاتین ترجمه و چاپ شده است. "جهان نما" کتاب جغرافی عثمانی و جهان است که با استفاده از منابع اروپائی نوشته شده است. "تقو التواریخ، میزان الحق، دستورالعمل"، هرساله به شکل رساله‌اند. در آثار اخیر از اوضاع اجتماعی و معایب و فساد دستگاه عثمانی و راه اصلاح آن سخن گفته و برای ترقی جامعه اشاعه علوم مثبت را پیشنهاد و نظر مردم را به ترقیات اروپا جلب نموده است.

از کتب تاریخ، می‌توان "تاریخ نعیم" و "تاریخ پچوی" را نام برد. نمایندگان نثر مغلق و غلیظ عثمانی نرگسی و ویسی هستند که هر کدام آثار مختلف و منشآت نوشته‌اند. از تذکرة‌های شعرا "ریاض الشعرا" (تألیف ریاضی) و تشریفات الشعرا قابل ذکر است. در ادبیات عرفانی و دینی شرح مثنوی مولوی در شش جلد به قلم اسماعیل آنقروی و همچنین شرح مثنوی ساری عبدالله افندی مهم است. در قرن ۱۷ ادبیات خلقی هم پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت مهمترین شعرای عاشق قاراجا اوغلان، عاشق عمر و گوهری، قور اوغلو و قول مصطفی بودند. در این عصر تئاتر و بازی‌های خلقی - مردمی "قاراگوز و اورتا اویون لاری" (نوع خیمه شب بازی) و مداحی پیشرفت نمود و داستان‌های خلقی مانند "اصلی و کرم و عاشق غریب و کوراوغلو" ساخته شد. داستان‌های اخیر در آذربایجان هم مشهور و جزو ادبیات شفاهی هستند. درمیان شعرای (تکه) خانقاه هم شخصیت‌های جالبی مانند "نیازی مصری" (مؤلف دیوان نیازی)، سنان امی و خدائی " (صاحب تذکرة خدائی) ظهور نموده و اشعار خود را با وزن هجائی سرودند. اشعار صوفیانه نیازی قرن‌ها مانند اشعار نسیمی ورد زبان صوفیان بوده است" ۷۰

ب) جایگاه و سرگذشت هجو در ادبیات ترکی

در زندگی فرهنگی عثمانی که میراثدار سلجوقیان و امیرنشینان آناتولی است، اشکال مختلف شوخی و تمسخر طنزآمیز، نسبت به هجوهای برنده و تند که همیشه در نظر داشتند، صرفاً به هدف خود آسیب برسانند، رواج بیشتری داشت. در دربار سلجوقیان آناتولی مقلدان و طنزبازان و در قصرهای امیرنشینان درباریان، مقلدان، طنزپردازان و شاعران دائماً وجود داشتند. آثاری مولانا همچون مثنوی، فیه مافیه، مجالس سبعة که سرشار از حکایت های طنز و آموزشی هستند و "قصه های ملانصیرالدین" و برخی آثار "یونس امره"^{۷۱} نخستین نمونه های طنز خنده آور ترکی را تشکیل می دهد. در کنار این آثار نوشته هایی چون "منطق الطیر گلشهری"، "غریبنامه" عاشق پاشا، آثار ترجمه شده در قرن چهاردهم مانند: کلیله و دمنه، "گل و خسرو" توتماچی، "سهیل و نوبهار" و "داستان های بکتاشی" خواجه مسعود و نیز برخی اشعار هجوی دیوان های شعر احمد داعی، شیخی، احمدپاشا و نجاتی که تا قرن پانزدهم مطرح شدند، معروفترین آثار طنز این دوره هستند.

دیوان "نجاتی" (متوفی ۱۵۰۹) و برخی قطعات وی، نخستین نمونه های هزل را تشکیل می دهند. در میان آثار هجو اجتماعی که در قرن پانزدهم نوشته شده اند "خرنامه" شیخی در صدر قرار می گیرد. این اثر افسانه ای از ۴ بخش تشکیل می شود. بخش اول توحید و نعت، بخش دوم ستایش پادشاه وقت، بخش سوم متن و داستان اصلی است که دنیا را با چشمان یک الاغ تصویر می کشد و شرح می دهد و در بخش پایانی با تطبیق احوال الاغ با سرگذشت خود شاعر و طلب عدالت از پادشاه دعا می کند. موضوع داستان که به صورت نظم نوشته شده، خلاصه بدین شرح است: روزی الاغ ضعیف و بیماری که از حمل بار شاکی است، در چمنزار گاوهایی فربه را می بیند و با غبطه به حال آن ها به بی عدالتی که در حقش روا داشته شده می اندیشد. برای حل این مساله به سراغ مرشد خودشان که الاغی عاقل و باتجربه است، می رود. او به الاغ قصه می گوید که گاوها برای رزق آفریده شده اند حال آنکه الاغ ها برای حمل هیزم و کارهای عادی روزمره آفریده شده اند از این رو نباید از حال خود شاکی باشند. الاغ بیچاره ای که از پاسخ مرشدشان قانع نمی شود به مزرعه برگشته و شروع به خوردن باری می یکنند که حمل کرده بود. در نهایت با خشم صاحب مزرعه رو به رو شده و گوش ها و دم خود را از دست می دهد.^{۷۲}

^{۷۱} شاعر معروف ادبیات ترک که امروز در ترکیه لقب "حافظ ترکها" به خود گرفته است.

^{۷۲} داستان خرنامه شیخی تشابهات زیادی با خرنامه اقتباسی محمد حسن خان اعتمادالسلطنه دارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به خرنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات کتاب پنجره، تهران ۱۳۷۹

در این اثر ایده‌ی برابری را با این اصل که هر کس به اندازه کاری که انجام می دهد شایسته رفاه است، مطرح می کند. تیمورتاش خرنامه را در راس آثار هجوی ادبیات ترک قرار داده و معتقد است چون این اثر نخستین اثر از نوع خود می باشد و دارای ارزش مضاعفی است.^{۷۳}

برخی از محققان "رساله تعریفات" فقری در قرن ۱۶ را جزو آثار نایاب هجو اجتماعی ادبیات ترک می دانند. اثر دیگری در همین قرن "شکایت نامه" فضولی است که خطاب به نیشانجی جلال زاده مصطفی چلبی نوشته است. هدف از نگارش این نامه چنین بیان شده است: به دنبال سفر سلطان سلیمان قانونی به بغداد فضولی در مدح پادشاه و بزرگان دولت قصیده هایی می سراید. به این ترتیب از محل اعتبارات اوقاف روزانه ۹ آکچه^{۷۴} به او اختصاص داده می شود. به دلیل فساد مامورین این اوقاف، وی نمی تواند پولی که به او اختصاص داده اند دریافت کند. در نتیجه نامه یاد شده را به نیشانجی نوشته و در آن با اسلوبی جدی به هجو ناکارآمدی دموکراسی، ححیله ها و رشوه گیری ها می پردازد. شاعر در این نامه با جسارت، عاصی، حمله کننده و نکته بین است.

در همین دوره روحی بغدادی (متوفی ۱۶۰۵) با اثر "ترکیب بند" خود در میان آثار ادبی هجوی قرار می گیرد. در این اثر بیش از اینکه نوشته های هجوی دیده شود نکات حکمت آمیز و اخلاقی که حاکم بر ساختار کلی اثر دارد، به آن ارزشی فراتر از هجو ساده می بخشد.

در حالی که در قرون پیشتر آثار هجو و هزلی به ندرت دیده می شد در قرن ۱۶ در مقیاس وسیع بر تعداد این آثار افزوده می شود. هجو و هزلیات اسحاق چلبی و نیهالی جعفر چلبی از قدمی ترین آثار موجود در این حوزه هستند. در قرن ۱۷ به ویژه با ظهور نفی (متوفی ۱۶۳۵) دوران طلایی ادبیات هجوی آغاز می شود. در این دوره تقریباً تمامی شاعران به نوعی در قالب هجو دست به قلم برده اند. از این رو در ادبیات دیوانی از قرن ۱۷ به عنوان "عصر هجو" یاد می شود.

نفی که همزمان با مراد چهارم بود از یک سو با مدحیات خود به پادشاه نزدیک می شود و از سوی دیگر دشمنی بخش های زیادی را با هجویات تیز خود به دست می آورد که در نهایت موجب مرگ وی می شود.

^{۷۳} F.K. Timurtaş, Şeyhi'nin Harnamesi s. ۱۳-۱۴
(تیمورتاش، ف.ک، خرنامه شیخی، ص ۱۳-۱۴)

^{۷۴} سکه دوره عثمانی را گویند.

"سیهام قضا" اولین اثر هجوی است که فرد را مورد هدف قرار می گیرد. این مجموعه شعر پر از انتقاد، تهمت، تهدید، هجو، لعن و ناسزاهای مستهجن است. قصیده، ترکیب بند، قطعه و رباعیات فارسی این اثر، قالب های مختلفی هستند که هجو در لایه های آن ها نگاشته شده است. وی در این اثر در حالی که در قصیده ها و ترکیب بندهای خود انتقادهای جدی تری را مطرح می کند در قطعه هایش بیشتر از زبان عامه، شوخی، نکته بینی و ناسزاگویی استفاده می کند. افرادی که نفعی در هجویات خود آن ها را مورد هدف قرار می دهند در مقام ها و شغل های مختلف قرار داشتند. در سیهام قضا نویسندگان و شاعران معاصر نفعی، بزرگان دولتی، دانشمندان و بزرگان وقت مورد هجو قرار گرفته اند. محمت بی، پدر نفعی و از بزرگان دولتی گورجو محمت پاشا، کمانکش علی پاشا، اکمچی زاده احمد پاشا، باکی پاشا، رجب پاشا و خلیل پاشا به طور خاص در این اثر مورد هجو قرار گرفته اند. شاعر با سایر شاعران اطراف خود نیز بگو و مگوهای داشته است. اشخاص دیگری که مورد هجو وی قرار گرفته اند عبارتند از: نوعی زاده عطایی، قافزاده فائزی، اوروس زاده، فرصاتی، بحثی، منطقی، غنی زاده نادری، ویسی، حکیم باشی، درویش علی، محمت بالی، طفلی، طری، ریاضی و عظیمزاده خلعتی.

باز در همین قرن، "تشریفات الشعرا" گوشتی (متوفی ۱۶۷۷) نیز در بسیاری از موارد ذکاوت و نکته دانی وی، مرزهای شوخی را رد کرده و با هجو و نسبت های زشت به هزل گویی تبدیل می شود. در قرن ۱۷ در کنار هجو و هزل های رایج کتاب های لطیفه نیز به تعداد زیادی رواج پیدا می کنند.

در این دوره، بسیاری از اشعار طنزآمیز که اغلب در دیوان نابی (متوفی ۱۷۱۲) و به ویژه در قصیده "آلیه" او دیده می شود، با طعنه و کنایه نسبت به ویژگی های روحی افراد همراه است. شاعر دیگر در این قرن که به شوخی، مزاح، مسائل روز و استهزا در اشعارش معروف بود، ثابت (متوفی ۱۷۱۲) است. در اشعار وی بازی با کلمات، اصطلاحات عامه و نکته بینی خاصی حاکم است.

در این قرن به لطایفی برمی خوریم که بر خلاف مسائل جدی با هدف سرگرمی با مضمون هایی خلاف ادب و اخلاق در شعر و نثر ظاهر می شوند و در جایی میان هجو و طنز قرار می گیرند. نوعی زاده عطایی (متوفی ۱۶۳۶)، نیکساری زاده محمت (متوفی ۱۶۱۶) جز شاعران دارای آثار هزلی هستند. در این میان هوایی (متوفی ۱۷۱۵) که در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ زندگی می کرد هویت متفاوتی را به نمایش می گذارد. هوایی، اشعار نابی را مانند شاعر ایرانی "بسحاق شیرازی"^{۷۵} که با تغییر محتوای اشعار حافظ و سعدی را به وصف خوراکی ها می کشاند- طوری که موجب نارضایتی حافظ

^{۷۵} شیخ جمالالدین ابو اسحق حلاج اطعمه شیرازی.

می شود- با نکته بینی در باره ی خوراک و نوشیدنی ها تغییر می دهد. وی اشعار طنز خود را با تخلص "هوایی" و اشعار جدی خود را با تخلص "رحمی" در دیوان های جداگانه ای گردآوری کرده است.

شاعر دیگری که در قرن ۱۸ به سبک هوایی اشعار طنز دارد طرسی(متوفی ۱۷۲۸) است. با این وجود این شاعر بدبین در عرصه هجو و هزل دست قوی ندارد.

هر چند قرن ۱۸ نسبت به قرن ۱۷ در عرصه ی طنز دوران خاموشتری است اما در عرصه ی هجو و هزل شاعران مهمی را دربرمی گیرد. عثمان زاده تائب (متوفی ۱۷۲۴) که به دلیل مدحیاتش عنوان "رئیس الشعرا" را به خود اختصاص داده بود و با عزیمتش به قاهره به عنوان قاضی، در آنجا به دلیل هجویاتش مورد طعن والی شهر قرار گرفته و بنابر روایت کشته می شود. وی که پیشتر تخلص حمدی را داشت با توبه کردن از گفتن اشعاری که وی را مدام به دردسر می انداخت تخلص "تائب" یعنی توبه کار را برای خود بر می گزیند. با این وجود تذکره ها نشان می دهند که وی با وجود تغییر نام و پشیمانی مزاجش تغییر نیافته است. در منابعی که از وی یاد شده است به کرات از لطیفه دانی، هجوی گری، نکته بینی، بد خلقی، تمایل به اغراق در لعن یا ستایش او اشاره شده است.

شاعر معروف دیگر این دوره که در ثبت تاریخ و هجویات شهره است سروری(متوفی ۱۸۱۴) است. به دلیل چیرگی وی در ثبت تاریخ با حروف ابجد به "سروری مورخ" شهرت دارد. مهارت وی به حدی است که گویا برای این کار به دنیا آمده است. تولدها، مرگ ها، عزل و نصب های مهم، جنگ ها، کشتی ها یی که به آب انداخته می شوند، ساختمان های تازه بنا شده، بازسازی ها، پادشاهان، شاهزاده ها و مشابه این ها همگی در تاریخ نگاری سروری جایگاه خود را دارند. با این وجود شاعر به این حوادث اکتفا نکرده به ثبت تمامی وقایع چون خودکشی یک نفرعادی، تول یا مرگ یک گربه، جنایت رخ داده در کوچه، دزد مسجد و هر اتفاق روزانه ی دیگری می پردازد.

همین ذکاوت در هزلیات وی نیز به چشم می خورد. وی در این گونه اشعار خود که به اقتضای هجویات و طنز های دوره ی خود از کلمات رکیک و ناسزای بسیاری استفاده کرده است تخلص "هوایی" را به کار می برد. فردی که بیشتر از همه مورد هجو وی قرار گرفته است دوست نزدیکش "سنل زاده ی وهبی" است که گاهی نیز رابطه شان به سردی می گرایید. وی هر چند گاهی شاعران دیگری چون "عینی" و "رفعی کالای" را نیز مورد هجو قرار می دهد اما رابطه متقابلش با سنبل زاده وهبی تا پایان عمرش ادامه دارد. در هزلیات وی نیز همچون هجویاتش قطعه هایی که در آن به ثبت تاریخ برخی ماجراها و حوادث طنز زندگی افراد معمولی پرداخته بر می خوریم.

شاعر دیگر قرن ۱۸ که به دلیل هجویات و لطایفش باید به او توجه کرد "حشمت" (متوفی ۱۷۶۸) است. حشمت که همراه با "فطنت خانم" شاعرزنی در آن دوره، به مجالس "کوجا راغب پاشا"^{۷۶} نشاط می بخشید و گاهی مرزهای اخلاقی را در لطایف خود رعایت نکرده و به دلیل همین هجویات تیز و مستهجن خود به بورس و رودوس تبعید شده است. حشمت در دیوان خود ناکارآمدی های دوران خود را با شیوه ای کنایه ای مورد هجو قرار داده است. در نظیرهای خود که برای "ترکیب بندهای" "روحی بغدادی" به نگارش درآورده است، دروغ گوینان، کلاه برداران، پادشاهان و افرادی که به ناحق صاحب مقام و منصبی شده اند مورد نقد وی قرار گرفته اند.

در قرن ۱۹ در راس شاعرانی که به نوعی پیرو راه "ثابت" هستند و طنز را در میان مردم جای داده اند، "فاضل" (متوفی ۱۸۱۰)، "واصف" (متوفی ۱۸۲۴)، "رفیعی کالایی" (متوفی ۱۸۲۱)، "عینی" (متوفی ۱۸۳۷)، "ترک غالب" (متوفی ۱۸۷۶) قرار دارند. با این وجود در قرن نوزده طنز عثمانی به ویژه در ادبیات دیوانی رو به افول است و از غنا، تنوع، پویایی و احتشام و فن دوران پیشین اثری در آن نمانده است. ولی با این وجود مردم همچنان به زندگی خود با طنز رونق می بخشند.

از قرن های پیشین که در آن فرهنگ مکتوب تری شکل می گیرد تا به دوره ی "تنظیمات" که به دنبال رابطه با غرب تغییرات رادیکالی صورت می گیرد، سرزمین عثمانی دارای یک ادبیات غنی در طنز است. با این وجود ما در اینجا به طور خلاصه به اشخاصی پرداختیم که در ادبیات کلاسیک در قالب هجو و هزل جزو شخصیت های تاثیرگذار بوده اند. در این میان می توان به غنای طنز در ادبیات عامه نیز اشاره کرد.

در روزگار گذشته امکان نشر متون به راحتی وجود نداشت از این رو آثار پژوهشی در طول سالیان و با زحمت بسیار و همت پژوهشگر پدید می آمد و باز در درجه دوم قرار می گرفت. به همین دلیل بسیاری از آثار مربوط به طنز، هجو و هزل در سایه قرار گرفته اند. با تمام این کاستی ها با توجه به اطلاعاتی که در دست داریم می توانیم به یقین بگوییم که تا پیش از دوره ی تنظیمات، عثمانی در دو بعد فردی و اجتماعی به لحاظ تنوع، نکته بینی و روش دارای ادبیات غنی بوده است.

^{۷۶} ایشان نیز شاعر است و دیوان شعر به زبان فارسی دارد. یکی از پیشرویان سبک هندی در ادبیات عثمانی محسوب می شود. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Faysal Soysal, Koca Ragıp Paşa'nın Farsça Manzumeleri, (۲۰۰۷) Yüzüncü Yıl

Üniversitesi Yüksek Lisans Tezi. Van

(سوئیسال، فایصال، اشعار فارسی کوجا راغب پاشا -۲۰۰۷- پایان نامه فوق لیسانس در دانشگاه یوزونچی ییل وان)

بعد از دوره ی "تنظیمات" آثار نثری که مضمون خود را از مسائل اجتماعی می گرفتند شعر را نیز تحت تاثیر قرار دادند. در این دوره همزمان با ظهور روزنامه، تئاتر، داستان، رمان، نقد و مقاله نویسی، هجو نیز به دنبال اشکال جدیدتری برای ایفای خود بود. در ادبیات دیوانی هجو بیشتر در قالب های قطعه و قصیده سروده می شد.

دو دلیل اساسی که در دوره بعد از تنظیمات ما دیگرشاعر "هجو یا هزل سرا" به استثنای کسانی چون "اشرف" که رابطه ی خود را با سنت های گذشته همچنان حفظ کرده بود، نداریم این است: نخست اینکه هجوی که کاستی ها و زشتی های افراد و اجتماع را به نمایش می گذاشت جای خود را به رسانه ها داد. بعد از تنظیمات تقریباً در تمام روزنامه ها در کنار مقالات جدی از کاریکاتور به عنوان ابزاری برای نقد استفاده می شد و به تدریج جای مدح و هجو را که به عنوان امری تبلیغاتی دیده می شد را گرفت. دوم اینکه گرچه هجو گویی قواعد خاصی نداشت اما به دلیل شیوه های کنایی و غیرمستقیمش کم کم به عنوان راهی پیچیده شناخته شد. به این ترتیب حتی امروزه هجو به نسبت رمان، تئاتر و سایر آثار نثر بیشتر در سایه حضور دارد.

همان طور که پیشتر نیز ذکر شد روزنامه ها و مجله ها در نشر هجو نقش مهمی داشتند. اولین روزنامه ترک زبان که در سال ۱۸۳۱ در استانبول به چاپ رسید "تقویم وقایع" بود. هجده سال بعد شاهد چاپ "وقایع طبیه" به همراه عکس هستیم. سی و شیس سال بعد نیز در استانبول با کاریکاتور روبه رو می شویم. اولین مجله طنز در امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۵۲ توسط "هووسپ وارتانیان" پاشای ارمنی تبار به چاپ رسید. کاریکاتورهای این مجله که Boş boğaz bir Adem (آدم دهن لق) نام داشت توسط ناشر طراحی می شد. بعدها ارمنی های مجله ی "نغوو" را منتشر کردند. در این بازه زمانی سی و شیس ساله تا زمانی که در یک مجله ی ترک عثمانی کاریکاتور به دنیا بیاید ارمنی ها نقش مهمی در ایجاد طنز چاپی داشتند و نشر ترکی را نیز تحت تاثیر قرار دادند.

در دوره تنظیمات نشریات ادواری پر از حوادث و طنز های مربوط به "کاراگوز و هاجیوات"، "مداح"، "ملانصیرالدین"، "ارتالیون"، "اینجیلی چاووش"، "بکری مصطفی" و "بکتاشی" است. در ابتدای کار نیز منابع اصلی طنز تصویری طنز نوشتاری بوده است.

اولین مجله ی طنز ترکی "ترقی" نام دارد که همانام با یک مجله ی جدی دیگر است. اولین روزنامه طنز مستقل نیز در سال ۱۸۷۰ با نام "دیوژن" به چاپ رسید. این روزنامه که مسئول آن یک ارمنی به نام "تئودور قصاب" بود ابتداءً به زبان های ارمنی، رومی و فرانسوی به چاپ می رسید و بعدها به زبان ترکی نیز منتشر شد. بسیاری از

آثار طنز هجودار علی بی، تئودور قصاب و نامق کمال در این روزنامه به چاپ رسیدند. نقد مشهور نامق کمال در باره "محمود ندیم پاشا" یکی از وزراء پادشاه وقت که در آن وی را به یک گربه مانند کرده بود با نام "هیره نامه" در شماره ۱۲۸ این روزنامه جای گرفته است.

جدای از مواردی که ذکر کردیم در دوره ی تنظیمات نشریات همیشگی عبارت بودند از: "نسخه سرگرمی عصر"، "لطایف آثار"، (۱۸۷۱) "شری وری"، (۱۸۷۲) "عبرت نمای عالم"، (۱۸۷۳) "قمر"، (۱۸۷۳) "لطیفه"، (۱۸۷۴) "شری وری تمدن"، (۱۸۷۴) "شفق"، (۱۸۷۴) "نثار"، (۱۸۷۵) "قهقهه"، (۱۸۷۵) "سینان سیاه"، (۱۸۷۵) "گستاخ"، (۱۸۷۵) "بادبادک" (۱۸۷۶)، "مداح" (۱۸۷۶) و "حدیقه اظهار یا مجموعه لطایف (۱۹۰۰).

فشاری که درمورد سایر نشریات وجود دارد در مورد نشریات طنز نیز اعمال می شود. بعد از سانسورهایی که اعمال می شد در تاریخ ۴ آگوست ۱۸۷۶ بنابر قانون جدید دیگر نشر کاغذی هزلیات و طنز ممنوع می شود.

"تورگوت چویک ار" موضوعات اصلی را که در دوره ی تنظیمات در کاریکاتورها مورد توجه قرار می گرفت را چنین می داند: "مشکلات شهرداری، تغییرات زندگی اجتماعی در جریان غربی شدن، اقتصاد، دنیای نشر، زن و رابطه ی زن و مرد، جنگ و صلح، سیاست، آزادی، پیشرفت، برابری و عدالت."^{۷۷}

به لحاظ فنی کاریکاتور تصویری دوره ی تنظیمات همراه با برخی نوشته ها است. مهم ترین منبع این نوشته ها را لطیفه های محاوره ای تشکیل می دهند. کاریکاتورو متن کاریکاتورهای که با موضوعات "هاجیوات و کاراگز" کشیده شده اند، پر طرف تیرین کاریکاتورهای این دوره اند. همچنین در دوره تنظیمات و حتی در دوره مشروطه در مجله های طنز به غیر از نوشته های مربوط به کاریکاتورها بخش های زیادی اختصاص داده می شود که به محاوره نزدیک اند. بدون شک اشعار و پاورقی های آثار "شاعر اشرف" که در فصل های بعدی به هجوهای سیاسی وی را در ارتباط با ایران اشاره خواهیم کرد، حکایت های طنزهای مختلف بود که نشریات طنز را تحت تاثیر قرار می داشت. او خود در مصر و بعد از اعلام مشروطیت دوم در ایزمیر و استانبول به نشر مجلات طنز پرداخته است. در این راستا می توانیم بگوییم اشرف با وجود تفاوتش از سایر شاعران دوره تنظیمات فقط به دلیل موضوعاتی که به آن ها می پرداخت، نبود بلکه از جهت فنی تحت تاثیر نشریات زمان خود نیز بود.

^{۷۷} T.Çeviker, Gelişim Sürecinde Türk Karikatürü s.۲۱

(چویک ار، ت. سیر تحول کاریکاتور ترک، ص ۲۱)

تا دوره دوم مشروطیت به دلیل رژیم استبدادی عبدالحمید دوم جامعه عثمانی از روزنامه های ادورای طنز محروم ماند. با این وجود در خارج از کشور فعالیت های نشری "ترک های جوان" که باز در فصول آینده از فعالیت های ادبی این گروه صحبت خواهیم کرد، مهم بود. "خیال، حمیدیه، کمد، تیماک، بیروچی، جورجونا و دجال" از جمله روزنامه ها و مجله های طنز هستند که ترکان جوان در این دوره منتشر می کردند. با اعلام مشروطیت دوم در عرصه ی نشریات طنز شاهد یک شکوفایی بزرگ هستیم. روزنامه ها و مجلات مختلف با استفاده از زبان شعر، تئاتر، رمان و داستان از شوخی تا طنز برنده را با تنوع بسیار مورد استفاده قرار دادند. به علاوه در این دوره هجو بیشتر ویژگی های سیاسی و اجتماعی به خود گرفته است.

در ادبیات بعد از دوره تنظیمات اولین اثر هجوی که به ذهن می آید "ظفرنامه" ضیا پاشا است که هم به دلیل محتوای و هم به دلیل شیوه جدید بیان انعاس وسیعی داشته است. ظفرنامه که یک اثر پر حجم است، متشکل از یک قصیده ۶۶ بیتی، تخمیصات و شرح آنها است. موضوع این اثر درباره شورش "گیریت"^{۷۸} در سال ۱۸۶۶ و شکست نیروی دریایی است که صدراعظم علی پاشا برای سرکوب این شورش فرستاده بود. ضیا پاشا با توصیف این شکست به عنوان پیروزی به مدح کنایه آمیز بخش های سیاسی، اداری، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی دولت پرداخته و در واقع ناکارایی های آن ها را به زبانی ظریف بیان می کند. شاعر هر بخش را از زبان یکی از چاپلوسان علی پاشا به نگارش درآورده و به این ترتیب رنگ طنز را در اثر خود تقویت کرده است. قصیده از زبان فرماندار ایزمیت، فاضل پاشا نوشته شده است. شاعر این قصیده را به کاتب بازنشسته "خیری افندی" و مامور انتظامی "حسنی پاشا" شرح می دهد. هر سه نفری که در این قصیده مورد نظر شاعر هستند، سواد اندکی در خواندن و نوشتن دارند.

هر سه بخش قصیده، تخمیصات و شروخی هستند که در ادبیات دیوانی نیز به کرات به نمونه هایی از آن بر می خوریم. اما ویژگی ضیاپاشا استفاده از این سه در یک مجموعه و حفظ اسلوب کنایه آمیز خود در تمامی اثر است. نویسنده در حالی که نکته بینی ظریفی دارد بدون استفاده از الفاظ تند یا رکیک به صورت تاثیرگذاری علی پاشا را به دلیل ناکارآمدی های سیاسی، نادانی، بی اخلاقی و نقص های بدنی اش مورد هجو قرار می دهد. "احمد حمدی تانپینار" معتقد است: "ظفرنامه با قلم موی کینه دار و ظالمانه ای تصویری خاص از دوره ی خود را به تصویر می کشد و مصداق غربی "ساتیر" را به ادبیات ترکی ارمان می آورد."^{۷۹}

^{۷۸} جزیره ای در دریای مدیترانه.

^{۷۹} Tanpınar, A. Hamdi XIX. Asır Türk Edebiyatı Tarihi, s. ۳۲۶

(تانپینار، احمد حمدی، تاریخ ادبیات ترک قرن ۱۹، ص ۳۲۶)

تانپینار در عین حال معتقد است ترکیب بند ضیا پاشا از انسجام فکری برخوردار روحیات وی را بین طیفی از هجو، بدبینی و حکمت تشخیص داده و چنین شرح می‌کند: "در دنیای بدون نظم ترکیب بند خود نه علی پاشا و نه دیگران را حتی برای یک لحظه فراموش نمی‌کند. همان طوری که تمام راه‌ها به روم ختم می‌شود تمام قافیه‌ها نیز شاعر را مستقیم به سوی آن‌ها می‌برد. هجو، نمایش و تهدید در هر فرصتی مثل تازیانه بر پیکر شعر می‌تازد. در یک لحظه همچون حاکمی که به واقعیت زندگی رسیده است از تمامی آرزوها و خواست‌هایش دست می‌کشد و در لحظه دیگر با یادآوری اینکه زمان او نیز همچون پایان یک میهمانی فرارسیده است از همه چیز قهر کرده، با بدبینی می‌نگرد اما همچنان هر بار قافیه او را به سراغ دغدغه‌ی اصلی اثر یعنی پاشاها باز می‌گرداند."^{۸۰}

شاعران هجوسارای دیگر دوره‌ی تنظیمات که به اندازه‌ی ضیاء پاشا شهرت دارند عبارتند از: "کانلیجالی نیهات"، "کاظم موسی پاشا"، "حیرت"، "حسین کامی" و "محمت سعید بی".

کانلیجالی نیهات (متوفی ۱۸۷۰) در سال ۱۸۳۱ به مصر می‌رود و در مقام کاتب دیوان به خدمت محمت علی پاشا فرماندار مصر مشغول می‌شود. بعدها جزو ندیمه‌های پاشا می‌شود. در سال ۱۸۴۱ به مکه می‌رود و پس از مدتی اقامت در آنجا به مصر و از آنجا در سال ۱۸۴۴ به استانبول باز می‌گردد و به وزیر کشاورزی مشغول به کار می‌شود. پس از بازنشستگی در کانلیجا^{۸۱} اقامت کرده و در همان جا فوت می‌کند. "ابن الامین محمود کمال اینال" در "ترجمه‌ی حال" خود نویسته است، "وی در جلسات دوستانه حکایت‌ها و داستان‌های طنز و نکته‌بینانه‌ای را بیان می‌کرده و موجب سرور و شادی اطرافیان می‌شد و از این جهت به او عنوان "ندیم" داده بودند. او ندیمگی خود را بالاتر از شاعری خود می‌دانست. همچنین او معتقد بود که هجویاتش به اندازه‌ی نکته‌هایش موفق نبوده‌اند."^{۸۲}

کاظم موسی پاشا (متوفی ۱۸۹۰) با کارهای مختلفی که در "باب عالی"^{۸۳} انجام می‌داد از مقام یک کاتب درجه پایین به عنوان امین طنز می‌رسد. در دوره‌ای که ستوان / مین باشی بود به دلیل برخی از هجویاتش درجه‌اش را از دست داده و به قبرس تبعید می‌شود. در سال ۱۸۶۳ مورد عفو قرار گرفته و درجه‌اش به او بازگردانده می‌شود و تا مقام پاشایی پیشرفت می‌کند. در جنگ عثمانی- روسیه در سال‌های

^{۸۰} Ibid, p. ۳۲۷

^{۸۱} یکی از محله‌های ساحلی استانبول.

^{۸۲} Çağın, Şerife, Bir Hiciv Ustası, s. ۲۵
(چاغن، شریفه، یک هنرمند هجو، ص. ۲۵)

^{۸۳} مقر سلطنتی عثمانی‌ها.

۱۸۷۷-۱۸۷۸ رئیس ارکان جنگی اردوی چهارم می شود. در دیوان محاسبات و نظارت نیز جای می گیرد و در حالی که عضو دیوان دائمی جنگ بود فوت می کند. وی در حالیکه نعت و اشعار صوفیانه داشت، ولی شهرت اصلیش را از هجویاتش به دست آورده است. وی که هزل و هجویاتش به سبک سنتی است بیشتر بزرگان دولتی را هدف قرار داده است.

ابن الامین محمود کمال معتقد است: "کاظم پاشا در زبان و قلم جزو شاعرانی است که در اوج بلاغت قرار دارد. محمت ثریا نیز اشاره می کند که وی شاعر و هجوسرای ادیب، تندزبان، بلیغ و صاحب دیوان و طنز و هجوهای بسیار است."^{۸۴}

"حیرت" (متوفی ۱۹۱۳) شاعر دیگر هجو هزل سرای این دوره است. وی که در ارکان مهمی مقام استادی و تدریس را بر عهده داشت و عضو انجمن بازرسی کتابخانه ها و نظارت بر معارف نیز بود به دلیل نقد های که در "روزنامه اسلام" به چاپ رسانده بود به جزیره رودوس تبعید می شود. در سال ۱۹۱۰ مورد بخشش قرار گرفته و به استانبول باز می گردد. اشعار وی بعد از مرگش به نام "اشعار حیرت" در یک مجموعه گردآوری شده است. ابن الامین محمود کمال در شرح حال خود برخی اشعار حیرت را که او را از نزدیک می شناخت، نقل می کند و چنین می گوید: "حیرت اشعار زیبایی دارد و به ویژه در هجو و هزل صاحب قلم توانایی است. با توجه به اشعاری حیرت که در روزنامه های "ادب یاهو" و "اشرف" به چاپ رسیده یا شعرهایی که اشرف درباره حیرت سروده است به نظر می رسد این دو رابطه دوستانه ای با هم داشتند. حیرت زمانی که در رودوس در تبعید به سر می برد، قطعه ای را همراه با یک نامه به سر دبیر روزنامه اشرف یعنی "خالد ضیا" می فرست که باعث بخشش وی از تبعید می شود و آن قطعه این است:

Dendi namın mürteci, vakt-i hürriyette Hayret

ای حیرت در وقت آزادی از تو به عنوان مرتجع یاد شد

Biz zaman yanımda istibdada derken düşmenim

کسی که روزگاری د برابر استبداد با من همراه بود، ولی الان دشمن من شده است

Mutlaka bir sehve mebnidir bu mahkumiyetin

حتما این محکومیت من بر مبنای اشتباهی است که من به آن مرتکب شده ام

Nefye sen layık değilsin, çünkü isbatın benim

^{۸۴} Çağın, Şerife Bir Hiciv Ustası, s. ۲۶

(چاغن، شریفه، یک هنرمند هجو، ص. ۲۶)

اما گویی تو لایق نفی نیستی چون که اثبات آن حال و روز، منم^{۸۵}

بر مبنای شرح حال شاعران ترک دوران اخیر حسین کامی (متوفی ۱۹۱۲) که در برخی دوره ها همزمان با شاعر اشرف در مصر زندگی کرده و دوستی او را به دست آورده بود بعد از اعلام مشروطیت دوم به استانبول برمی گردد. او برخی از آثار نظم و نثر خود را در کتابی به نام "دیوانچه دهری" گردآوری کرده و به جاپ می رساند. به همین دلیل نیز دستگیر می شود. "کردی زاده احمد رامیز" که برای چاپ کتاب واسطه شده بود در دادگاه اعتراف می کند که اثر متعلق به خود اوست و به این ترتیب شاعر را نجات می دهد و خود به شهر کاستامونو تبعید می شود. کامی نیز بعد از مدتی به دلیل مخالفت با نیروهای متحدین به طی حکمی به شهر کارامان تبعید می شود. ابن الامین معتقد است که منظومه های او سرشار از هجو و هزل بوده است. وی ظرافت طبع و قدرت قلم وی را در هر بیت از منظومه های او مورد تحسین قرار می دهد.^{۸۶}

کمال پاشازاده سعید محمت بی (لقب = لاستیک سعید، متوفی ۱۹۲۱) بعد از اینکه در پست های مختلف دولتی ایفای وظیفه می کند، در روزنامه "تصویر افکار" مشغول به کار می شود و همکاری خود را در روزنامه های "وقت" و "طریق" ادامه می دهد. همزمان با این فعالیت ها روزنامه به نام "شرق" را که خودش صاحب امتیاز آن است به چاپ می رساند. وی بار دیگر در سال ۱۸۹۹ به یمن تبعید می شود و بعد از اعلام مشروطیت به استانبول بازمی گردد.

وی که دارای اشعار اجتماعی و اخلاقی است در دوره خود به شعرها و هزلیات طنز نیز شهرت داشت. وی برخی از این اشعار را با مخلص "هوایی" منتشر کرده است.

ابن الامین در شرح حال خود معتقد است که وی در طنز و هزل همچون دیگر قالب های شعری خلاقیتی چشمگیری داشته است:

"سعید بی ظریف، نکته دان، مضمون پرداز، سیرع الانتقال است. در هزل و مزاح آشفته دل و مردی دانشمند بود. وی از نکته و سخنان ظریف لذت می برد. بیش از آنکه شاعر باشد نثر نویس بود و تعداد آثار منظوم او کم است. حتی در جدی ترین منظومه هایش و در دادگاه هایی که بود از بیان هزل یا مزاح خودداری نکرده است.

^{۸۵} Ibid p. ۲۶

^{۸۶} Ibid p. ۲۷

علی کمال در مقاله ای که در روزنامه "صبح" به چاپ رساند معتقد است سعید بی با تمسخر و تحقیر در هجوش می کوشد تا بر دشمنانش چیره شود. همچنین اشاره می کند که تعداد بسیار کمی از اشعار او از هجو و هزل به دور هستند.^{۸۷}

از سبک و داستان های مربوط به زندگی این گونه شاعران اطلاعات زیادی در دسترس نیست. اما در یک مقایسه اجمالی می توانیم بگوییم که هیچ یک از این شاعران از هیچ جهت به اندازه اشرف شهرت نداشته اند. اشرف به دلیل اسلوب خاص خود و گفته های نابش در جایگاهی متفاوت از دیگران قرار می گیرد که در فصول بعدی نمویه ای از هجویات سیاسی وی را که درباره محمد علی شاه قاجار سروده است، همراه با ترجمه های فارسی آن ارایه خواهیم داد.



^{۸۷} Ibid p. ۲۷

نوعثمانیان و پیدایش زمینه های مشروطه

۱. زمینه‌های ادبی و اجتماعی پیدایش نوعثمانیان

گسترش هرچه بیشتر اندیشه اصطلاحات در میان طبقات متوسط بورژوازی عثمانی و رشد مطبوعات و چاپ کتاب و رواج نمایشنامه‌نویسی و تاثیر باعث شد که آرام آرام اندیشه ترقی و پیشرفت از سوی پاشاها به سوی افندی‌ها انتقال یابد. در دوره اصلاحات و تنظیمات به نوعی ترقی و پیشرفت از بالا به پایین دیکته و می‌شد اما از این پس اصلاحات از پایین به سوی بالا حرکت می‌کند. رشد و گسترش روزنامه‌ها و مطبوعات و کتاب چنان بالا گرفت که اندیشه‌های اصلاحات و ترقی از این پس به وسیله اداره سانسور دولتی و بخشنامه‌ها ممنوع گردید. مردمی شدن اصلاحات باعث سری شدن و زیرزمینی شدن آن نیز می‌شد و به شکل جمعیت‌های پنهان ظهور می‌یافت، یکی از این جمعیت‌های مخفی "نوعثمانیان" بودند.

نوعثمانیان کسانی بودند که از دل تنظیماتچی‌ها بلند شده بودند؛ بخش دیگر از نوعثمانیان طبقه نظامیان تحصیل کرده و با غرب آشنا را شامل می‌شد. نخستین نطفه جمعیت نوعثمانیان در ژوئن ۱۸۶۵ و با گردآمدن تنی چند از روشنفکران ترک در خانه-ای در استانبول بسته شد، گویا پیش از انتخاب نام نوعثمانیان فعالان جمعیت نام آن را "اتحادیه وطن پرستان" و یا "اتفاق جمعیت" می‌نامیده‌اند و در سال ۱۸۶۷ بود که نام نوعثمانیان برای آن برگزیده شد. مطبوعات اروپا آنها را به اسم ژوئن ترک (Jeunes Turcs) نامیدند. اعضای جمعیت خویشان را گنج (جوان) ترک می‌نامند که همان (ترکان جوان) در زبان فارسی هستند.^{۸۸}

رفته رفته ترکیب جمعیتی ترکان جوان متنوع تر شد و طبقات گوناگون اجتماعی از پاشاها تا فئودال‌ها، از کارمندان دولتی تا افسران و معلمان را در بر گرفت. بطور کلی می‌توان هدف جمعیت را براندازی استبداد و برقراری مشروطه دانست. هرچند این هدف قرار گرفتن در مقابل قدرت امپراتوری، خلافت و سلطنت عثمانی بود، از ابتدا بطور آشکارا بیان نمی‌شد؛ به همین سبب ابهامات زیادی درباره اعضای انجمن وجود دارد اما بی‌شک بسیاری از ادبای دوره تنظیمات، به نوعثمانیان پیوستند و آنها را یاری نمودند. فعالیت‌های مطبوعاتی نوعثمانیان در داخل و خارج عثمانی بسیار چشم گیر بود. یکی از فعال ترین نویسندگان نوعثمانی نامق کمال بود. مقالات نامق کمال بیانگر چگونگی اندیشه‌های نوعثمانیان است. شاکله اندیشه نوعثمانیان را مثلی فرض می‌کنند که از سه ضلع اسلامیّت، مدرنیته و عثمانیت تشکیل شده است.^{۸۹} این شاکله

^{۸۸} ایران و عثمانی، ص ۱۲۶.

^{۸۹} مشروطه عثمانی، ص ۱۴۹ درباره اوضاع سیاسی این دوران بنگرید به: (ف.ه. آرمالگو، تاریخ سیاسی، ص ۲۲-).

F.H.Armaoglu, Siyasi Tarih. s.۲۲-۱۰۷۹ . (۱۰۷۹).

بعدها با ظهور "پان ترکیسم" و "لایسزم" در اوایل قرن بیستم کاملاً به هم می‌ریزد. در اینجا به سه شاعر و ادیب محوری نو عثمانیان خواهیم پرداخت که نقش مهمی در ایجاد نظریه ادبی نو عثمانیان و ادب مشروطه عثمانی داشته‌اند.

الف) نامق کمال، شاعر ملت

محمد نامق کمال در سال ۱۸۴۰ در تکیرداغ واقع در ساحل شمالی دریای مرمره به دنیا آمد. اجدادش پاشا بودند اما خانواده وی در فقر به سر می‌برد. ادبیات عربی، فارسی و ترکی را آموخت و با آشنایی با زبان‌های خارجه در صوفیه بود که از ۱۸۵۸ به استانبول بازگشت. در صوفیه نخستین شعرهایش را سرود و ازدواج کرد. او در بخش ترجمه وزارت امور خارجه عثمانی به کار مشغول شد. وی نوشته‌های منیسکیو را از زبان فرانسه به ترکی ترجمه کرد، در روزنامه‌ها به قلم زنی مشغول شد. شناسی، ادیب معروف تأثیر عمیقی بر روی او گذاشت و باعث شد تا به ادبیات مردمی و انقلابی توجه نماید. نامق بابیان اندیشه‌های آزادی خواه و با تصویرکشی اوضاع کشور در اشعار خود، صدای مردم شد و نفوذ عمیقی در میان خاص و عام یافت و به عنوان "شاعر ملت" معروف شد. فعالیت‌های آزادی خواهانه نامق باعث شد تا مجبور به فرار گردد و به فرانسه برود، در آنجا فلسفه، حقوق، جامعه شناسی و ادبیات و روزنامه نگاری خواند و در ترد امیل آکولاس از فعالان سیاسی جنبش و حزب سوسیال دموکرات فرانسه تحصیل نمود. سرانجام با وساطت دوستانش از جمله عالی پاشای صدراعظم در سال ۱۸۷۰ به استانبول بازگشت و به فعالیت‌های ادبی و روزنامه نگاری ادامه داد و با نمایشنامه‌های خویش نفوذ عظیمی در میان مردم به دست آورد. همین نفوذ باعث تبعید دوباره او به قبرس گردید. وی تا اوایل ژوئن ۱۸۷۶ در تبعید بود و زمانی که به استانبول بازگشت، "انقلاب مشروطه اول عثمانی" آغاز شده بود. در جریان انقلاب، به عضویت شورای دولتی درآمد و همراه روشنفکران لیبرال و نو عثمانی مامور تدوین قانون اساسی شد. اما حال و هوای انقلاب در فضای کشور دیری نپایید، عبدالحمید دستور سرکوب انقلاب را صادر نمود. نامق دوباره تبعید شد. سرانجام این شاعر ملی در جزیره ساقیز در تبعید در گذشت. نامق کمال در طی دوران نویسندگی خود به ویژه در فاصله ده ساله بین ۷۳-۱۸۶۳ بیش از ۵۰۰ مقاله سیاسی، اجتماعی و ادبی در روزنامه‌هایی چون "مخبر، مریت، بصیرت، عبرت، حدیقه، اتحاد، صداقت دیوژن و وقت" نوشته است.^{۹۰}

^{۹۰} Tanpınar, A. Hamdi, Edebiyat Üzerine Makaleler: Namık Kemal Hayatı ve Eserleri s ۲۲۶-۲۲۶

(تانپینار، احمد حمدی، مقالات ادبی، زندگی و آثار نامق کمال، ص ۲۲۶-۲۳۶) برای کتاب‌های فارسی نگاه کنید به رحیم رئیس نیا، ایران و عثمانی، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۳۰

ب) ضیاء پاشا

عبدالحمید ضیاءالدین، معروف به ضیاء پاشا در سال ۱۸۲۵ در استانبول به دنیا آمد. در جریان تحصیل از استادی به نام عیسی افندی فارسی آموخت. پس از تکمیل تحصیلات به استخدام دولت درآمد و به مقامات بالای دولتی رسید و پاشا گردید و سپس به "نوعثمانیان" پیوست. ضیا به همراه نامق کمال به اروپا فرار کرد. بعد از بازگشت به استانبول به ریاست جمعیت اجرا و عضویت شورای دولتی رسید، وی در سرنگون کردن عبدالعزیز و به سلطنت رساندن مراد پنجم در سال ۱۸۷۶ شرکت داشت و مقام مستشاری معارف تعیین گردید. در انقلاب مشروطه اول حضور فعال داشت و پس از سرکوب انقلاب با حفظ سمت دولتی به سوریه تبعید شد. سرانجام وی در سال ۱۸۸۰ در ولایت آدانا چشم از جهان بست. ضیا نماینده شعر کلاسیک انقلابی بود. اثر ۳ جلدی "خرابات" او، مجموعه‌ای از اشعار عربی، فارسی و ترکی می باشد. در زمینه ترجمه‌های وی نیز امیل روسو، خسیس مولیر، تاریخ اندلس و تاریخ انگلیسی‌یون را می‌توان نام برد.

۹۱

ت) ابوالضیا توفیق

محمد توفیق معروف به ابوالضیا در سال ۱۸۴۹ در استانبول به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات نامنظم به استخدام دولت درآمد و بعدها عضو "نو عثمانیان" شد. وی با تأسیس چاپخانه به فعالیت‌های گسترده روزنامه نگاری خود ادامه داد و در کنار ضیاء و نامق اندیشه‌های انقلابی خودش را ترویج کرد. در کنار کارهای سیاسی و دولتی و مطبوعاتی به فعالیت‌های پژوهشی دقیقی در زمینه تاریخ ادبیات ترک دست زد و نخستین تاریخ ادبیات ترکیه را نوشت. او به کمک چاپخانه‌اش صدها جلد کتاب از خود و از همفکران نوعثمانی چاپ کرد.^{۹۲}

۲) ادبیات نو عثمانیان و ظهور انقلاب مشروطه اول

غرب گرایی ادبیات تنظیمات و پیدایش شیوهای نو ادبی به سبک غربی باعث شد تا نوعی عکس العمل شرقی به وجود آید که به دنبال هویت اسلامی، شرقی و ترکی بود. تنظیمات، حقوق اتباع غیرمسلمان امپراتوری را به رسمیت می‌شناخت و این اصلاحات چندان به مذاق ترکان مسلمان نبود. نوعثمانیان به انتقاد از اصلاحات

^{۹۱} ایران و عثمانی ج ۲، ص ۱۳۹ و نیز بنگرید:

Tanpınar, A.H. Türk Edebiyatı Tarihi, XIX. Asır, Cilt ۱, Ziya Paşa s. ۲۸۱

(تانپینار، احمد حمدی، تاریخ ادبیات ترک، قرن ۱۹، ج ۱، ضیا پاشا، ص ۲۸۱)

^{۹۲} Ibid. p. ۲۸۱

تنظیماتچیان پرداختند و با تکیه بر دو عنصر نوپای “پان اسلامیس” و “پان ترکیسم” شعار اتحاد جهان اسلام به رهبری ترکان را سر دادند.^{۹۳}

آنها به نوعی روشنفکران دینی بودند که پیشرفت دموکراتیک غرب را با مفاهیمی همانند “مشورت”، “شورا”، “اجماع” هماهنگ ساختند و خواهان حفظ اسلام و خلافتگری سلطان بودند اما به روش اسلام دموکراتیک اصلاحات را قابل اجرا می-دانستند؛ از این روی، فلسفه و ایدئولوژی نوعثمانیان قصد انقلاب بر علیه امپراتوری عثمانی و خلافت اسلامی آن نبود بلکه نوعی اصلاحات دموکراتیک – اسلامی را آرزو داشتند. به همین سبب بیش از عمل به نظر روی آوردند و به خاطر این امر متوسل به ادبیات و مطبوعات شدند. “ادبیات نوعثمانیان” گرایش به ریشه‌های سنتی شعر کلاسیک داشت اما از شیوه‌های جدید انواع ادبی رمان، نمایشنامه، تئاتر نیز بهره می‌گرفت ولی در مضمون و معنا به تبلیغ اندیشه اسلامی می‌پرداخت. این اندیشه نوعثمانیان باعث شد تا سنت گرایان اسلامی و شیخ الاسلام‌ها از مخالفت مستقیم با آنها دست بردارند و به نوعی در جریان مشروطه مشروعه نوعثمانیان، آنها را یاری بکنند.^{۹۴} نوشته‌های نوعثمانیان همراه بااوضاع نابسامان اقتصادی امپراتوری و شورش‌های اقلیت‌ها بود بنابراین از هر سوی آتش انقلاب شعله کشید. واقعه از شورش سفتاها(طلاب علوم دینی) استانبول آغاز شد که در اعتراض به صدارت محمود ندیم پاشا – که دارای گرایش‌های روسی بود و به شدت تحت تأثیر ایگنا تیف قرار داشت – و حسن فهمی افندی شیخ الاسلام، کلاس‌های درس را تعطیل کرده و در میدان “بایزید” و “فاتح” اجتماع نموده و خواستار پاسخگویی حکومت شدند. سلطان عبدالعزیز که شرایط را مناسب نمی‌یافت، بلافاصله محمود ندیم پاشا را از مقام صدارت عزل و مترجم رشدی پاشا را جایگزین نمود.^{۹۵} نوعثمانیان به رهبری مدحت پاشا بر اوضاع انقلابی چیره شدند و اعتراضات را جهت اصلاحات قانونی و تصویب قانون اساسی به پیش بردند. آنها در ۳۰ ماه می ۱۸۷۶ عبدالعزیز را از سلطنت خلع کردند و دولت موقت را در دست گرفتند؛ اعضا این دولت موقت چندان متمایل به مشروطه نبودند مگر مدحت پاشا و هواداران نوعثمانیش که خواهان تصویب قانون اساسی بودند. درگیری درونی رجال قدرتمند، ناامنی اقتصادی و ترس از بالا گرفتن شورش توده مردم فقیر، تهدید امنیتی کشورهای اروپایی و روسیه، دست در دست هم می‌داد تا این رجال سیاسی به توافقی ظاهری دست یابند. حاصل این توافق به قدرت رسیدن شاهزاده مراد پنجم، پسر سلطان عبدالمجید و برادرزاده سلطان عبدالعزیز مخلوع بود. او یک شاهزاده جوان سی و شش ساله، غرب گرا،

^{۹۳} Ibid. pp. ۹۷-۱۰۰

^{۹۴} Ibid. pp. ۱۰۱-۱۰۵

^{۹۵} مشروطه عثمانی، ص ۱۶۰

فراماسون، مسلط به زبان فرانسه و موسیقی غربی بود. نامق کمال، ضیاء پاشا و مدحت پاشا از دوستان نزدیک مراد پنجم بودند و دل به او بسته بودند تا آرزوها و اندیشه‌های نوعثمانیان را تحقق بخشند.^{۹۶} تأثیر ادبیات نوعثمانیان در مشروعیت سلطنت مراد پنجم به قدری بود که به هنگام نمایش نمایشنامه وطن نامق کمال به شوق آمده بودند و به هنگام خروج از تئاتر بانگ سر می‌دادند که "خدا مرادمان را بدهد" که منظورشان به سلطنت رسیدن مراد پنجم بود:^{۹۷}

Ha'l olup Sultan-ı Aziz, Şah Murad Han oldu

سلطان عزیز خلع و مرادخان شاه شد

Biri giryan gözümün digeri handan oldu

یک چشم من گریان و چشم دیگرم خندان شد.

پس از مدت کوتاهی مراد پنجم دچار بیماری روانی شد و از ادامه سلطنت بازماند و برادرش، شاهزاده عبد الحمید به جای او انتخاب شد. روزنامه فارسی زبان ایرانیان مشروطه خواه یعنی اختر این حوادث دولت عثمانی را منعکس می کند و میرزا حسن شوکت نامی، قطعه زیر را می سراید:

عبدالحمید ثانی با فر آسمانی سلطان شد و جهان را از خرمی جوان کرد

تاریخ پادشاهیش کردم طلب ز شوکت گفتا جلوس سلطان عبدالحمید خان کرد

عبدالحمید، برعکس مراد پنجم بود و حامی قدرت مطلقه سلطان و دشمن مشروطه خواهان. او با سیاست ابتدا با مشروطه خواهانی چون مدحت پاشا کنار آمد و سپس شروع به محدود کردن قدرت آنها نمود.^{۹۸} نامق کمال با یک سلسله مقالات سیاسی – ادبی در روزنامه اتحاد شروع به انتقاد از اقدامات سلطان جدید کرد. نوعثمانیان که هنوز قدرت را در دست داشتند، سرانجام بعد از کشمکش‌های زیاد و اعمال اصلاحات در قانون اساسی مدحت پاشا طی تشریفات ویژه در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ حکومت مشروطه در امپراتوری عثمانی اعلام کرد. بدین ترتیب امپراتوری عثمانی نخستین کشور اسلامی دارای قانون اساسی مکتوب گردید. دکتر حضرتی در این باره می‌نویسد:

^{۹۶} ایران و عثمانی ص ۱۷۵ . مقایسه کنید احسان ثریا سرما، سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب و مدحت پاشا و عبدالحمید دوم .

^{۹۷} ایران و عثمانی ، همان چ ۲، ص ۱۷۵

^{۹۸} سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب ، ص ۵

”در همین زمان تلاش‌های زیادی از سوی مدحت پاشا برای تهیه و تصویب متن نهایی قانون اساسی صورت می‌گرفت. در ظاهر امر هم مخالفتی از سوی عبدالحمید ظهور نمی‌کرد. سلطان، مدحت پاشا و چند نفر دیگر را مأمور تهیه پیش نویس‌های اولیه برای قانون اساسی و همچنین تشکیل کمیسیون‌های مختلف برای بررسی آنها نمود. در این مرحله مخالفت مستقیمی از سوی عبد الحمید با حکومت مشروطه و قانون اساسی صورت نگرفت. اما او تلاش زیادی نمود تا در قانون اساسی مورد نظر اختیارات سلطان تحدید نشود و نهادهایی مانند پارلمان از قدرت حداقلی برخوردار شوند. عبدالحمید بعدها نشان داد که ذاتا سلطان مستبد و خودکامه‌ای است و به هیچ وجه اعتقادی به توزیع قدرت در نهادهای سیاسی و تقلیل قدرت سلطان ندارد. اما در اوان روی کار آمدنش به علت شرایط خاصی که وجود داشت با عدم مخالفت مستقیم با مشروطه و قانون اساسی، به گفته نویسنده‌ای، ”در درون حکومت مشروطه، استبداد را جستجو می‌کرد.“ به عبارت دیگر برای او مخالفت انتزاعی با مفاهیمی مانند قانون اساسی مهم نبود. مهم نوع و محتوای آن نبود. از نظر او اگر قانون اساسی خللی به جایگاه سلطان و اختیارات و اقتدار او وارد نمی‌کند، اعلان آن مشکلی نداشت. بنابراین عبدالحمید به جای مخالفت با ”قانون اساسی“ به مصادیق آن توجه نمود. عبدالحمید در ۷ اکتبر ۱۸۷۶ م. / ۱۸ رمضان ۱۲۹۳ ق. دستور تأسیس کمیسیون بررسی پیش نویس‌های قانون اساسی که به وسیله افراد مختلفی تهیه و تنظیم شده بود را صادر کرد.

مدحت پاشا در تنظیم ”قانون جدید“ از قوانین اساسی کشورهای اروپایی مانند آلمان، بلژیک و فرانسه بهره برده بود، اما نمی‌توان گفت که پیش نویس او ترجمه‌ای از قوانین است. در حالیکه پیش نویس دوم که از سوی سعید پاشا تنظیم شد، ترجمه صرف و سطر به سطر از قوانین اساسی ۱۸۴۸ و ۱۸۵۸ م. / ۱۲۶۴ و ۱۲۷۵ ق. فرانسه است. تا آنجا که با بی توجهی، حتی واژه‌هایی مانند ”سنا“، ”فرانک“ (برای پرداخت حقوق اعیان) بدون تبدیل به معادل‌های بومی آورده شده بود. جالب تر اینکه در جایی دیگر ”خاک فرانسه“ به جای ”خاک عثمانی“ سهوا به کار رفته است، بدون اینکه دقتی در برگرداندن آن صورت بگیرد.

سلطان از جمله مخالفان اصلی قانون اساسی بود. از این پس میان مخالفان و موافقان نبردی سخت در گرفت. سلطان عبدالحمید ابتدا با سیاست، قدرت مدحت پاشا را کاست و سرانجام او را عزل کرد. عزل مدحت پاشا، عکس‌العمل وسیع طلاب حامی او و نوع‌ثمانیان را برانگیخت و خیابان‌های استانبول را آشفته ساخت. مشروطه خواهان به حمایت مدحت پاشا به تظاهرات پرداختند و فشار سختی به سلطان عبدالحمید وارد کردند و حتی او را تهدید به عزل نمودند. سلطان عبدالحمید برای آرام کردن شورش، ابتدا قول همکاری داد و سپس زمانی که مردم از خیابان‌ها رفتند، پس از غروب آفتاب

شروع به دستگیری فعالان تظاهرات کرد. بسیاری را دستگیر و زندانی کرد و به طلاب علوم دینی اخطار نمود که از این پس اگر در سیاست دخالت نمایند، به شدت با آنها برخورد خواهد شد. سیاست سرکوب عبدالحمید موفق شد و مشروطه خواهان نتوانستند انسجام دوباره پیدا کنند. مدحت پاشا تبعید گردید و بسیاری دیگر از مشروطه خواهان زندانی شدند. عبدالحمید به این وقایع قانع نشد و مخفیانه مدحت پاشا را به قتل رساند و در پی بهانه‌ای در ۱۴ فوریه ۱۸۷۸ مجلس مبعوثان را تعطیل کرد. از این پس یک دوره استبداد صغیر ۳۰ ساله آغاز شد.^{۹۹}

ایرانیان که در این دوران اصلاحات امیر کبیر و مرگ امیر کبیر و اصلاحات سپهسالار را پشت سر گذاشته بودند و آرزو می کردند که همانند عثمانی دارای "قانون و مجلس" شوند، از شرایط بوجود آمده در استانبول بسیار ناراحت بودند. ایرانیان به وسیله ادبیات به حمایت از مشروطه عثمانی پرداختند که مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در فاصله میان مشروطیت اول تا مشروطیت دوم عثمانی بود که ایرانیان، نهضت مشروطه خود را آغاز کردند و موفق به برقراری مشروطیت در ایران شدند. این موفقیت ایرانیان، انگیزه قوی شد برای مشروطه خواهان عثمانی که مشروطیت دوم خود را آغاز نمایند. در این فراز و فرود مشروطیت در دو کشور هماهنگی عجیبی بین مشروطه خواهان و مستبدان دو کشور بوجود آمد که از دیدگاه سیاسی مورد بحث است. گفتمان مشروطه خواهان دو کشور جهت ایجاد قانون و حمایت از یکدیگر به طور وسیعی در ادبیات منعکس شده است؛ نظیره و هجو دو قالب توانایی بودند که می توانست استبداد را هجو نمایند و مشروطه خواهی را با نظیره سازی حمایت کنند.

۳) زمینه های پیدایش مشروطه در ایران و مقایسه آن با عثمانی

"ایل قاجار" مجموعه ای از عشایر ترک زبان ایران بودند که به تدریج قدرت سیاسی را به رهبری آقامحمد خان قاجار بدست آوردند. آنها طی دهه های ۹۰- ۱۷۸۰م / ۷۰- ۱۱۶۰ سایر ایلات را تابع کردند و قلمرو وسیع ایران را از خراسان تا آذربایجان و قفقاز تا خوزستان و بلوچستان متحد ساختند.^{۱۰۰} تهران در ۱۷۸۶ م / ۱۱۶۵ ه پایتخت دولت قاجار برگزیده شد. دوره حکومت آقامحمد خان قاجار، عصر بنیادگذاری این سلسله و قدرت گیری آن بود که در دوره فتحعلی شاه نیز ادامه پیدا کرد. در دوره فتحعلی شاه قاجار، جنگ های ایران و روس آغاز شد که به شکست ایرانیان منجر گردید.

شکست ایران از روس باعث شد تا اصلاحاتی در ارتش ایران به وسیله عباس میرزا و قائم مقام فراهانی انجام شود و نخستین دانشجویان ایرانی به اروپا اعزام

^{۹۹} سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب ، صص ۷۷-۷۳-۵-۴-۲

^{۱۰۰} تاریخ ایران مدرن ، صص ۲۹-۲۸

گردند. این دانشجویان پس از بازگشت مصدر خدمات بزرگی در ایران آن روزگار شدند. "میرزا صالح شیرازی" نخستین چاپخانه به روش جدید را بنیاد نهاد، هر چند که ایرانیان از طریق آرامنه از دوره صفویه با چاپ آشنا شده بودند، اما در این زمان اهمیت چاپ و نشر بیشتر شد. میرزا صالح، نخستین روزنامه را چاپ کرد و ادبیات روزنامه نگاری متولد شد. پیش از ایرانیان شهرهای آگره، پنجاب، بمبئی، تفریس و اسلامبول با روزنامه آشنا شده بودند و روزنامه نگاری به زبان فارسی از این شهرها سر بر کشید.

در رمضان ۱۲۵۲ق، خورشید مطبوعات ایران با انتشار پیش شماره نخستین نشریه ادواری چاپی طلوع کرد. بنیانگذار این نشریه بی نام که با عنوان کاغذ اخبار، اخبار و وقایع شهر، اخبار شهر، نشریه میرزا صالح یاد می شود^{۱۰۱}.

دانشجوی دیگر "میرزا رضا" که در رشته مهندسی تعلیم یافته بود، پس از بازگشت به وطن، "مهندس باشی" لقب گرفت. وی کتابی در تاریخ پطر کبیر از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد و خدماتی را در ارتش به انجام رسانید. ایران در این دوران کارخانه توپ ریزی و تفنگ سازی را به کمک معلمین فرانسوی و انگلیسی دایر کرده بود^{۱۰۲}. دانشجوی دیگر به نام استاد محمد علی چخماق ساز، فنون آهنگری و اسلحه سازی یاد گرفته و در همان کارخانه مشغول به کار بود.

در دوره اول فتحعلی شاه با یاری عباس میرزا و قائم مقام فراهانی اول و دوم اقدامات عمرانی و اصلاحی خوبی انجام شد. از جمله می توان به کارخانه ماهوت با نی خوی، ترجمه تعداد زیادی کتاب، تجهیز قشون و سپاه به فنون و دانش روز اشاره کرد. از همین دوران است که ایرانیان با حکومت مشروطه و اوضاع پیشرفته اروپائیان به خوبی آشنا می شوند و به دنبال اصلاحات گسترده هستند.

ادبیات فارسی نیز که دوران "بازگشت ادبی" را طی می کرد، به دنبال احیای عظمت گذشته خود بود اما اتفاق دیگری در آن در شرف پیدایش بود و آن نظریه سازی اوضاع ایران با اروپا بود. این مقایسه رشد و عقب ماندگی باعث شد تا نخستین جرقه های علل عقب ماندگی ایران در ادبیات راه یابد. از جمله رباعی های مشهوری که تا انقلاب مشروطه بر سر زبان ها بود. و از این دوران در دست است، رباعی صافی اصفهانی، وفات به سال ۱۲۱۹ می باشد:

دردا که دوی درد پنهانی ما افسوس که چاره پریشانی ما

^{۱۰۱} تاریخ مطبوعات ایران، ص ۱۱

^{۱۰۲} انقلاب مشروطیت، ص ۹

در عهدهٔ جمعی است که پنداشته‌اند آبادی خویش را به ویرانی ما^{۱۰۳}

در این مدت تا روی کار آمدن امیر کبیر و به تخت نشستن ناصرالدین شاه، خبر اصلاحات عثمانی در ایران پیچیده بود و امیر کبیر نیز با حضور مستقیم خود در مذاکره ارزنه الروم عثمانی از نزدیک با تحولات سیاسی - اجتماعی عثمانی آشنایی پیدا کرده بود. فریدون آدمیت درباره سرچشمه‌های فکری اصلاحات امیر کبیر سخن می‌گوید و اوضاع ایران و عثمانی را با یکدیگر مقایسه می‌کند که لازم است آن را به اختصار نقل کنیم:

"میرزا تقی خان با جریان اصلاح طلبانه دیگری که برخورد مستقیم داشت، جنبش دوره "تنظیمات" عثمانی است. در سفارت چهار ساله خود به ارزنه الروم، ناظر تحول سیاسی و اجتماعی کشور همسایه بود. اما تأثیر تنظیمات را در ذهن و اندیشه او نباید گزاف دانست، و نه در ارزش ماهیت آن زیاده روی کرد. گام‌های نوجویانه‌ای که تحت لوای تنظیمات پیش از سفارت و همزمان سفارت میرزا تقی خان و حتی مقارن صدارت او در عثمانی برداشته شد، چندان ژرف و گسترده نبود و آنچه امیر در سفر روسیه از دنیای غربی آموخته بود، و یا حتی به طور غیرمستقیم درباره آن کسب کرده، بسیار با معنی تر و ارزنده تر از پیشرفت‌هایی بود که تازه در عثمانی در مرحله تکوین بود. البته نهضت تنظیمات در دوره بعد نیرو گرفت و اعتبار یافت، اما زمانی بود که امیر روی در خاک کشیده. ولی باید دانسته شود که تحول عصر تنظیمات از جهت دیگری در خاطر میرزا تقی خان اثر بخشید. و آن این است که عثمانی به عنوان کشور همسایه مسلمانان و رقیب ایران، به راه ترقی جدید افتاده بود. این معنی به خودی خود برای ایران آموزنده و عبرت گیر بود."^{۱۰۴}

اما ببینیم جوهر "تنظیمات عثمانی" چه بود: دوره تنظیمات از ۱۲۵۵ آغاز گشت و معمار آن رشید پاشا (۱۲۷۵-۱۲۱۴) بود که او را پطر کبیر ترک گفته اند، و تا بیست سال بعد یعنی تا ۱۲۷۵ شش بار به صدارت رسید. میرزا تقی خان و رشید پاشا همدیگر را می‌شناختند، نامه‌نگاری رسمی داشتند و به احوال هم آشنا بودند. سفارت و صدارت امیر همزمان زمامداری رشید پاشا بود.

پیش درآمد تنظیمات را اصلاحات ترقی‌خواهانه سلطان سلیم و سلطان محمود ثانی می‌ساخت. سلطان سلیم بنیان گزار "نظام جدید" در عثمانی بود، یعنی همان مقامی را که عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام در ایران دارند. مجموع فرمان‌هایی که سلطان در اصلاح قشون وضع کرد "نظام جدید" خوانده می‌شود. مخالفت سرسختانه

^{۱۰۳} انقلاب مشروطه ص ۳۷

^{۱۰۴} امیر کبیر و ایران، ص ۳۸

شیخ الاسلام ترک و قوای ینی چری با نظام جدید، به عزل و کشتن سلطان سلیم و گروهی از وزیرانش تمام گشت (۱۲۲۲). این نکته بسیار بامعنی است که هیچگاه در ایران چنین مقاومتی علیه اصلاح نظام صورت نگرفت. سلطان محمود وقتی توانست کار اصلاحات را پیش ببرد که کار ینی چری را بسازد؛ در یک روز یکسره سرگردان آن را به گلوله بست و جمعی را از دم تیغ گذراند (۱۲۴۱). همین بلا را به سر پیشوایان فرقه دراویش بکتاشی یعنی یاران ینی چری هم آورد و خود را از شر آنان آزاد ساخت. در تاریخ جدید عثمانی برانداختن ینی چری به "واقعۀ خیریه" ثبت است. پس از اصلاح لشکر به مرحله تازه ای افتاد مدرسه طب عسکری و "مکتب همایون حربیه" بنا گردید (۱۲۴۳) و در همین سال نخستین بار دولت عثمانی با وجود مخالفت تند شیخ الاسلام، چند تن شاگرد ترک را برای تحصیل به اروپا فرستاد. از ایران بار اول در ۱۲۲۶ دو محصل به انگلیس رفت و بار دوم پنج نفر در ۱۲۳۰ و هیچگاه دستگاه روحانی کشمکشی با دولت در این باب نداشت. اما نظام جدید هنوز سروسامان نگرفته و نیروی کافی به دست نیاورده بود که عثمانی در جنگ با روسیه شکست خورد. اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نامه سنجیده و پر مغزی که از جانب عباس میرزا نوشته، به نقص کار نظام جدید ایران و عثمانی اشاره می کند:

"... این مطلب بین و آشکار است که هر وقت نقصی در محاربات روس برای ما روی داده، از این رهگذر بوده که آنها با تأنی و آرام تدارکات و نظام خود را به قانونی که دارند مضبوط کرده اند. و ما با عجله و اضطراب خلقی بسیار مختلف الاوضاع و اطوار را برداشته، در مقابل رفته ایم. همچنانکه دولت عثمانی نیز به همین سیاق رفتار نموده، بعد از آنکه اساس ینی چری را از هم ریخت، هنوز نظام جدید را کامل نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضرب خورد و مملکت بر باد داد" ۱۰۵. نیم قرن بعد، نامق کمال نویسنده متفکر ترک، همان نکته جویی و انتقاد قائم مقام را به طراحان اولیه تنظیمات وارد کرد.

دوره تنظیمات با سلطنت عبدالمجید و صدارت رشید پاشا و صدور فرمان معروف "خط شریف گلخانه" شروع شد (شعبان ۱۲۵۵). به دنبال آن "خط همایون" (محرّم ۱۲۵۶) و "خط همایون ثانی" (محرّم ۱۲۶۱) اعلام گشت. این سه منشور پایه اصلاحات را در مرحله نخست عصر تنظیمات بنا گزارد. دو عامل عمده در پیشرفت آن موثر بود. یکی پافشاری و پشتیبانی صریح و قاطع فرانسه و انگلیس از نقشه اصلاح و نوجویی عثمانی در مقابله روسیه و آن حمایت به اندازه ای بود که هرگاه گردش چرخ تنظیمات به کندی می گرائید، اعتراض تند رسمی انگلیس و فرانسه در کنار بود. عامل دیگر، حمایت جدی مادر مقتدر و دانای سلطان از اندیشه های ترقی خواهانه بود. مادر ایران آن روس و انگلیس بودند که با هم می ساختند و به کارشکنی علیه ایران می -

^{۱۰۵} برای متن نگاه کنید به سیاستگران دوره قاجار، ج ۲، صص ۳۴-۳۱.

پرداختند و مهد علیا مادر شاه بود که به خون امیر تشنه بود. درست است که سیر تنظیمات نوسان‌هایی داشت و عنصر سنت پرست چند بار رشیدپاشا را از حکومت برکنار نمود اما نه نفوذ فرانسه و انگلیس می گذاشت او را نابود کنند، و نه سلطان "قدر حق ناشناس و ناعاقبت اندیش" بود که وزیر عالیقدرش را به دست دژخیم استبداد بسپرد.

"خط شریف" اصول امنیت جانی و مالی را اعلام کرد، تساوی افراد مسلمان و غیرمسلمان را از نظر محاکم حقوقی شناخت. دو بنیاد تازه نیز برپا شد: "دارالشرایع باب عالی" و "مجلس والای احکام عدلیه" که بعدها هر دو تکامل یافتند. با دو "خط همایون" اصلاح تشکیلات اداری شروع شد، قانون جزا تدوین گشت که تساوی همه اتباع عثمانی را از مسلمان و مسیحی و غیره در برابر قانون تأیید نمود. در ۱۲۶۳ سنگ بنای دارالفنونی را نهادند. از کارهای این دوره تأسیس وزارت به نام "وزارت معارف" و مدارس متوسطه ماندی به اسم "رشدیه" بود. و تا سال‌ها بعد فقط شش مدرسه رشدیه در سراسر عثمانی احداث گردید.

میرزا تقی خان همزمان این دوره تنظیمات بود. از مراحل بعدی آن چیزی نمی‌گوییم از آنکه بیرون از گفتار ماست. امیر وضع نظام جدید را در ایران و عثمانی نیک می‌شناخت، هردو نظام بر یک پایه ریخته شده بود و نقص هر دو یکی بود، یعنی فرمانده و صاحب منصب لشکری تربیت یافته نداشتند. پس ایران و عثمانی هر دو به این کار دست زدند. وضع حقوقی اتباع غیر مسلمان امپراتوری عثمانی، از مهمترین و حساسترین دشواری‌های سیاسی آن دولت بود. و به همین لحاظ وجهه جهت هر اصلاحی معطوف به آن می‌گردید. اما جامعه ایران از این نظر متشکل بود و گرفتاری عمده‌ای نداشت.

گذشته از مطالعه در اصلاحات روسیه و تنظیمات عثمانی، سرچشمه‌های دیگر میرزا تقی خان آثار مولفان فرنگی است. نشانه‌ای از توجه معنوی او به دنیای معرفت نو این است که در سفارت ارزنة الروم، با وجود همه آن گرفتاری‌های سیاسی، دستور داد پاره‌ای از کتاب‌های اروپایی را گرد آورند و از مجموع آنها کتاب کلانی در دو جلد در احوال جغرافیائی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان پرداختند و خود بر این کار نظارت داشت. نام کتاب "جهان نمای جدید"^{۱۰۶} است و نخستین تألیف فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همه کشورهای پنج قطعه جهان و حتی جزایر دور افتاده اقیانوس‌ها، با احصائیه‌های منظم بدست می‌دهد.

^{۱۰۶} از این کتاب دو نسخه در کتابخانه ملی ایران موجود است. نسخه اصلی به شماره ۲۳۷ که در ارزنة الروم نوشته شده و جلد دوم آن موجود نیست. نسخه دیگر که کامل است به شماره ۵۵ و به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۲۷۳ به خط "رضا قلی تاریخ نویس" تحریر یافته. شامل ۶۲۰ صفحه به قطع وزیری بزرگ می‌باشد. در نسخه دوم پاره‌ای نکته‌ها را تغییر داده و یا حذف کرده‌اند مانند اشاره به "قانون آزادی" و محدود بودن قدرت سلطنت در فرانسه. (راجع به این کتاب نگاه کنید به فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تألیف آقای عبدالله انور).

این کتاب از جهات مختلف ارزنده و در خور توجه می‌باشد. نه تنها از زمان آشنائی ایران با دانش جدید اروپائی، کتابی بدان صورت و معنی به فارسی نگارش نیافته بود، تا سال‌ها بعد هم مانندش را ننوشتند^{۱۰۷}.

کوشش امیر کبیر در زمینه رصد علوم جدید در ایران، باید دانش نوین در دارالفنون را پی ریزی کرد. یکی از راه‌هایی که ایران را به غرب پیوند می‌زد، پل عثمانی - استانبول بود. از این دوران است که عثمانی به خصوص استانبول مرکز تجمع روشنفکران ایرانی می‌گردد که گاه در مخالفت با دولت ایران در آنجا فعالیت می‌کنند. در رأس این روشنفکران، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوند زاده، میرزا حسین خان سپه سالار که بعداً وزیر شد و سرانجام میرزا ملکم خان که بسیار جنجال برانگیز بود^{۱۰۸}.

پس از سقوط صفویه موانع بازرگانی میان ایران و عثمانی از میان رفت، مخصوصاً دشمنی عثمانی با روسیه برای جلوگیری از صدور کالاهای ایرانی از روسیه و خلیج فارس و برگرداندن مسیر راه‌های بازرگانی باعث گسترش روابط عثمانی با ایران گردید. از این رو، رفت و آمدهای بازرگانان ایرانی به اروپا از راه عثمانی شتاب بیشتر می‌گرفت. بازرگانان ایرانی مرکز تجاری خود را در استانبول دایر نمودند زیرا اکثر نمایندگان صنایع اروپا در استانبول بودند. گروه‌های مختلف ایرانی در استانبول که تعداد آنها ۱۶۰۰۰ نفر در استانبول و ۱۰۰۰۰ نفر در سایر شهرها نوشته شده است. آنها با استفاده از کمک‌های مالی تجار، بیمارستان و مدارس ایرانی تأسیس کردند و انجمن‌هایی بر پا نمودند. هم چنین به انتشار روزنامه‌های مختلف پرداختند. بالاخره شروع جنگ‌های جهانی اول و مهاجرت آزادی خواهان و روشنفکران بسیاری نظیر عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی به استانبول باعث آشنایی آنها با نوشته‌های متفکران عثمانی شد^{۱۰۹}. آنان پاره‌ای از تحولات عثمانی را به درون جامعه ایران انتقال دادند که در ادامه توضیحات مرتبط با ادبیات ایران و عثمانی را خواهیم داد. این ارتباطات همراه با تحولات داخلی ایران و عثمانی فراز و فرودهای پیچیده‌ای یافت.

بخصوص در دوران استبداد ۳۰ ساله مشروطه عثمانی و بالا گرفتن آزادی خواهی در ایران و برعکس در دوره استبداد صغیر در ایران و بالا گرفتن مشروطه دوم عثمانی است که موجب ارتباط پیچیده دو جناح استبدادگرا با یکدیگر و حمایت آزادی

^{۱۰۷} امیر کبیر و ایران، ص ۴ - ۱۸۳

^{۱۰۸} مجموعه آثار میرزا ملکم خان، مقدمه ف ب- م ج، ۱ ص ۱۳

^{۱۰۹} ایران و عثمانی از گذشته تا امروز، ص ۴۵-۴۹

خواهان از یکدیگر می‌شد. بدون شک، راهی غیر از ادبیات جهت حمایت از یکدیگر نبود و صفت ادبی قوی تر از هجو و نظیره وجود نداشت. از این روی است که میان ادبیات و سیاست در این دوران ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌شود که بدون بررسی اوضاع سیاسی به تحولات ادبی این دوره دست نمی‌توان یافت. زمانی که اصلاحات در دورهٔ امیر کبیر در ایران ناکام ماند و صدای آزادی خواهان رو به کاستی نهاد و سبب شد تا آنها به عثمانی مهاجرت نمایند.

در این جا به برخی از معروفترین این چهره‌های روشنفکر ادبی به اختصار خواهیم پرداخت که البته مرتبط با عثمانی بودند و در آنجا زندگی و تحصیل کرده بودند.

۴. سپهسالار و اصلاحات عثمانی

در فاصلهٔ ده ساله توقف اصلاحات امیر کبیر در ایران از ۱۲۷۷هـ تا ۱۲۸۸ بطور متوسط هر دو سال یک بار قحطی و خشکسالی پدید آمد. ۱۱۰ خزانه دولت خالی و جیب مردم خالی تر شد؛^{۱۱۱} این اوضاع با بی‌کفایتی صدراعظم پیشین، میرزا آقاخان نوری (صدارت از ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵) دو چندان شده بود، چرا که زمینه‌ها را برای تصرف هرات برای انگلیس آماده کرده و اوضاع اصلاحات را متوقف نموده بود. دوران آقامحمدخان نوری به کشمکش‌ها و جناح بندی‌های سیاسی درون دربار و شاهزادگان و دول خارجه گذشت و سرانجام موجب عزل او شد و صدارت به میرزا حسین خان مشیرالدوله (مدت وزارت ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ هـ.ق) انتقال پیدا کرد.

وی از سال ۱۲۷۵ هـ.ق سفارت اسلامبول را داشت و از نزدیک با عالی پاشا و فواد پاشا ارتباط داشت. در این زمان، رضا قلی خان سواد کوهی معروف به حاجی میرزا صفا (متولد ۱۲۱۲ هـ/ وفات ۱۲۹۱ هـ.ق) در اسلامبول فعالیت گسترده‌ای داشت و بسیاری از رجال معروف عثمانی همانند عبدالرحمان سامی پاشا از وزراء و شعرا و نویسندگان عثمانی، محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیزخان، عالی پاشا وزیر امور خارجه، رضا وزیر دربار عبدالحمید ثانی، مصطفی رشید پاشا وزیر امور خارجه، ضیا پاشا سفیر عثمانی در واشنگتن، عون الرفیق شریف مکه و هزاران نفر فضلالی استانبول را مجذوب خود ساخته بود. حاجی میرزا صفا صوفی صاف شیعه بود که مریدان زیادی در استانبول

^{۱۱۰} ناصر الدین شاه در روز دوشنبه ۱۶ محرم ۱۲۶۸/ یازده نوامبر ۱۸۵۱ امیر کبیر را از صدارت معزول کرد و در روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ او را در کاشان به قتل رساندند. عباس امانت، قبله عالم، ص ۱۸۳

^{۱۱۱} اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، ص ۱۲۰

^{۱۱۲} سیاستگران دوره قاجار، ص ۲-۵

داشت^{۱۱۳}. مقامات یاد شده عثمانی از مریدان شیخ بودند و به گفته خان ملک ساسانی آنها را متمایل به تشیع نموده بود. به نظر می‌رسد که با ورود حاجی میرزا صفا به استانبول تحت حمایت او، ایرانیان از آزادی بیشتری جهت انجام فرایض مذهبی همانند عزاداری برخوردار شده‌اند؛ پیش از این تبلیغات زیادی بر علیه ایرانیان عثمانی می‌شد که با ورود حاجی میرزا صفا اوضاع کاملاً تغییر کرد.

در سال ۱۲۸۷ که ناصر الدین شاه به منظور زیارت عتبات عالیات می‌رفت، میرزا حسین خان برای دیدار شاه از استانبول به بغداد رفت و در همان سال به روز ۲۹ رمضان وزارت عدلیه و اوقاف را به او داد و با شاه به ایران آمد^{۱۱۴}. میرزا حسین خان تحت تأثیر اصلاحات عثمانی بود و رمق تازه‌ای به اصلاحات بخشید و مقام وزارت را به دست آورد.

ناصر الدین شاه به میرزا حسین خان مشیر الدوله لقب سپهسالار اعظم و وزیر اعظم عسکریه داد و در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ رسماً اداره امور را به دست آورد. سپهسالار اعظم مشیرالدوله برای نخستین بار دارالشوری کبری، دارلترجمه دولتی، روزنامه و مطبوعات، انتظام وزارت جنگ و امور عسکریه، هیئت وزرا و تأسیس وزارتخانه‌ها به سبک اروپایی و تقسیم کار اداری و رسیدگی به مراجعات مردمی، تأسیس مشورت خانه وزراء، ترتیب استخدام و میزان حقوق مستخدمین را به وجود آورد و به دولت نظم و سیاقی اساسی داد. او شاه را تشویق کرد که به اروپا سفر کند و پیشرفت‌های غرب را از نزدیک مشاهده نماید. مخالفان سپهسالار سرانجام او را به بهانه امتیاز رویتر و شباهتش به مدحت پاشا به سبب خیانت به سلطان عثمانی محکوم و توطئه مرگ او را پی ریختند. فریدون آدمیت درباره دوران سپهسالار می‌نویسد:

"آنچه به نظر می‌آید این است که گویا شاه از مرگ سپهسالار خوشنود گشت و خود را آسوده یافت. با آن همه دشمنان دولتی که سپهسالار داشت و هراسی که آنان از او داشتند و سوء ظن فراوانی که در دل شاه نسبت به او تولید کرده بودند شگفت نخواهد بود که تصریح اعتمادالسلطنه درست باشد که به زهر کارش را بساختند. عبارت خود شاه نیز مبنی بر اینکه سپهسالار "ما را همیشه در زخم داشت" و "جز مرگ برای او چاره نیست" - ظاهراً تأیید تلویحی است در مسموم کردن او. از کسان معدودی که شاید حقیقت امر را می‌دانستند، حاجی میرزا عباسقلی از رفیقان دیرین میرزا حسین خان است که با او به مشهد رفته بود. باز به گفته اعتمادالسلطنه: پس از مرگ سپهسالار، حاجی میرزا عباسقلی به تهران آمد. فردای ورودش از مشهد احضار به حضور شاه شد... عصای مرصع گرفت تا بعد معلوم شود که مقصود چه بود. مجدداً حضور شاه بار یافت و

^{۱۱۳} همان، ص ۶۲

^{۱۱۴} همان، ص ۷۰

"خلوت ممتدی به او فرمودند." ۱۱۵ همه آن روایت را آوردیم. اما آنها دلایل کافی برای ما نیستند که میرزا حسین خان به مرگ طبیعی رفت یا نه به هر حال از نظر گاه زندگی اجتماعی او مگر تفاوت فاحشی بود میان عاقل گذاردن آن مرد و مرگ غیر طبیعی؟

با برافتادن دولت سپهسالار دوره تاریخی مهمی به سرآمد دوره‌ای که رکن عمده‌اش او بود. اینکه ملکم نوشت: "هم پادشاه، هم رعیت، هم خدا و هم روزگار از شما طلب‌های بزرگی دارند و قطعاً ... می‌توانید این طلب‌ها را بدهید" ۱۱۶ اعتقادش را به مسولیت تاریخی آن وزیر بیان می‌کند. اینکه خود به شاه گفت: "با مردان بزرگ و وزرای نمره اول روی دنیا داعیه همسری دارم ۱۱۷" به حقیقت خویش معتقد بود. آن غرور بجا ما را نشانه عزت آدمی و فضیلت می‌شماریم. همانطور که زبونی و فروتنی دروغین را ناستوده می‌شناسیم. اما اینکه در اوج قدرت صدارت به میرزا فتحعلی پاسخ داد: "من... هنوز به آرزوی خودم نرسیده‌ام به آرزو رسیدن این نیست که بیایم در مسند صدارت بنشینم آخر باید کاری هم بکنم، هنوز کاری نکرده‌ام ۱۱۸" نشانه‌ای است از شرافت و وجدان منفعل او. اینکه باز به او گوشزد شد: "اگر در ایران ده نفر بیسمارک می‌گذاشتند، هر ده نفر زیر بار مشکلات تهران مضمحل می‌شدند ۱۱۹" وصفی است از فساد سیاست ایران و فرجام او. سخن شاهزاده اقبال الدوله هندی که "مصیبت سپهسالار الحق جگر مرا خراشید... رکن بزرگ به کارآمد ایران بود، و نباید به این زودی‌ها بمیرد ۱۲۰" بیان دوستی است در رثای آن مرد.

دوران سپهسالار در قیاس تاریخی با عصر تنظیمات عثمانی که رهبری ترقی خواه متشکل مستمری داشت و خاصه در مقایسه با عصر میجی ژاپن که هیأت اقلیت حاکم، خود پیشرو اصلاح گردید به شکست و نامردی انجامید. از مطالعه تطبیقی که

^{۱۱۵} روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، (۲۲ ذیحجه ۱۲۹۸) ص ۱۴۱-۱۴۰.

۴۱. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، (محررم ۱۲۹۹) ص ۱۴۹، ۱۴۲. اسناد ملکم، خلسه یا خواننامه، ص ۵۳.

۴۳. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۵۵.

۴۴. ایران، ملکم به میرزا حسن خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۱.

۴۵. مجلس، میرزا حسن خان به شاه، ۱۲۹۷.

بگذریم، دوران میرزا حسین خان اهمیت تاریخی زیادی دارد. نخستین تجربه را در تغییر حکومت استبدادی و ایجاد دولت منتظم غربی در این دوره داشتیم. چرا که دانستند غیر از سنت کهنه حکمرانی مطلق، اصول سیاست دیگری هم در دنیا متصور هست. مبدأ قانون گذاری جدید همین دوره است. تحول افکار اجتماعی و سیاسی (تحت تأثیر مستقیم جریان‌های فکری اروپا) درخششی شگرف و پرمایه داشت. ترقی روزنامه نگاری و آغاز بحث و انتقاد اجتماعی از ارزشمندترین و برازنده‌ترین جنبه‌های این دوره است. از همه با معنی‌تر تحول نگرش اجتماعی و وجهه نظر طبقه اندیشمندی است نسبت به مفهوم ملت و دولت، شناسایی حقوق افراد، الزام متقابل دولت و منشأ قدرت حکومت. مقدمه پیدایش " افکار عمومی " جدید نیز در این دوره است.

امروزه وقتی که مردم از سپهسالار یاد می‌کنند، مسجد و مدرسه و خانه او را به یاد می‌آورند. دستگاه عمارتی که با جنبش ملی مشروطیت ملازمت تاریخی یافت: مسجد مجلس وعظ و خطابه بود؛ مدرسه کانون اجتماع ملی بود؛ خانه او خانه ملت شد – خانه‌ای که بر آن ماجراها گذشت: گاه سنگرگاه آزادیخواهان بود، گاه در روشنایی مشروطیت اعیان شد؛ گاه در تیره شامی استبدادی فرو رفت؛ گاه جلوه‌گاه شور و امید بود؛ گاه آماج تیر بیگانه شد؛ قزاق بر آن چیره گشت. بوم در آن خانه کرد^{۱۲۱}.

۵) نظریه پردازان ادبیات مشروطه ایران در عثمانی

الف) میرزا فتحعلی آخوندزاده

ادبیات فارسی با سابقه طولانی که در قلمرو امپراتوری عثمانی دارد که به اختصار مورد بحث قرار دادیم، در تحولات نوگرایی نیز حضوری پررنگ داشت. آزادی خواهان ایرانی با گسستن از شیوه اندیشه قدما و تحت تأثیر ادبیات جدید اروپایی، تحولات گسترده‌ای در اندیشه ادبی و زبان فارسی بوجود آوردند که یکی از راه‌های ورود این اندیشه‌ها از طریق سکونت آنها در قلمرو عثمانی بود.

ایرانیان که حضور پررنگی در عثمانی داشتند، از نزدیک جریان‌های ادبی نوین عثمانی و اروپا و روسیه را تعقیب می‌کردند. یکی از معروف ترین آنها آخوندزاده (۱۸۷۲/۱۸۱۲) بود که از نزدیک تحت تأثیر ادبیات روسیه و غرب قرار داشت. هرچند که آخوندزاده در عثمانی نبود و دست تحولات روزگار او را از ایران جدا کرده بود و باعث شده بود تا او تبعه روسیه شود. سال تولد میرزا فتحعلی آخوندزاده همزمان با شکست ناپلئون در روسیه و همچنین مصادف است با شکست‌های پی در پی سلسله تازه به قدرت رسیده قاجاریه در مقابل ارتش متجاوز امپراتوری تزاری و عهدنامه گلستان.

^{۱۲۱} اندیشه ترقی، ص ۲۷۱-۲۷۳.

نخستین دوره جنگ‌های پراکنده ایران و روس در اواسط ۱۸۰۳/۱۲۱۸ م آغاز و در اواخر سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸ م با شکست ایران و امضای عهدنامه شوم گلستان، که در ده گلستان در قراбаغ کنار رود ارس بسته شد، پایان یافت ۱۲۲. آخوندزاده یک ساله بود که عهدنامه گلستان بسته شد. وی ایرانی زاده شد اما در یک سالگی زادگاه او به دست روس‌ها افتاد و قسمتی از سرزمین روسیه تزاری گردید. یک سال پس از عهدنامه گلستان، میرزا فتحعلی دو ساله همراه پدر و مادر از شهر شکی که دیگر به ایران تعلق نداشت به تبریز کوچ کرد که احتمالاً حدود سال ۱۸۱۴/۱۲۹۹ ه داشت.

میرزا محمد تقی پدر میرزا فتحعلی، زن دیگری هم داشت. زن پدر سر ناسازگار با مادر فتحعلی گذاشت، پس مادر از شوهرش خواهرش کرد که او را به اتفاق فرزندش به نزد عمویش آخوند حاج علی اصغر که پس از شکست ایران از روسیه و امضای عهدنامه گلستان در مشکین شهر از توابع اردبیل در مصاحبت حاکم شکست {خورده و آواره} سابق شکی، سلیم خان زندگی می‌کرد، روانه کند. آخوندزاده از این تاریخ از پدرش جدا شد و از هفت سالگی تا سیزده سالگی در نزدیکی‌های اردبیل در میان ایلات قرادا، زندگی کرد. در این مدت او فارسی و عربی را نزد آخوند حاج علی اصغر می‌آموزد ۱۲۳. آخوندزاده در زندگی نامه‌اش می‌گوید در سال ۱۸۲۵ م همراه مادر و عموی مادری اش آخوند حاج علی اصغر به تشویق و ترغیب عباس میرزا نایب السلطنه دوباره به شهر گنجه در قفقاز رفت. شاید عباس میرزا می‌خواست است که آخوند حاج علی اصغر مردم گنجه را بر علیه روس تحریک به جنگ نماید. سرانجام جنگ‌های ایران و روسیه ادامه پیدا کرد و میرزا فتحعلی ۱۶ ساله بود که عهدنامه ترکمن چای بسته شد و او مجبور شد در روسیه باقی بماند. او راه آخوند حاج علی اصغر را ادامه داد و یک طلبه روحانی شد. آخوندزاده در شهر گنجه با میرزا شفیع عارف آشنا شد که در حکمت و عرفان "سرآمد بود. پس از مدتی آخوندزاده از دروس دینی دست می‌کشد و به آموزش زبان روسی می‌پردازد و از اندیشه‌های مدرن آن دوره به طور کلی آگاه می‌شود.

آخوندزاده با مورخ و اندیشمند قفقازی عباسقلی بیک صاحب کتاب "گلستان ارم" آشنا می‌شود. عباسقلی بیک با رجال ادبی روسیه همانند گریبایدوف، پوشکین، مارلینسکی دکابریست و رجال ادبی و انقلابی گرجی و ارمنی دولتی رابطه داشت و وسیله پیوند آخوند زاده با ادبیات شد. عثمانی‌ها به او مدال دادند اما علما و وزراء استانبول با تغییر خط مخالفت کردند و او را با فرمانی دوباره عازم قفقاز کردند. سفیر ایران در استانبول، میرزا حسین خان سپهسالار که دل پر خونی از انتقادات او از شاه

^{۱۲۲} تاریخ ایران مدرن، ۲۸-۴۸.

^{۱۲۳} تمثیلات و شش نمایشنامه و یک داستان، صص ۳-۵.

ایران بخصوص در کتاب تمثیلات وی داشت، در ناکامی آخوندزاده در عثمانی نقش مهمی بازی کرد؛ اما در هر حال، نظرات او سرآغاز تغییر الفبا در عثمانی شد ۱۲۴.

آخوندزاده در شهر تفلیس به مطالعات خود ادامه داد و صاحب نظری تمام عیار در فرهنگ شرق و غرب گردید؛ وی در همین شهر بود که با اندیشه‌های انقلابیون مارکسیست روس آشنا می‌گردد؛ آخوندزاده تحت تأثیر ادبیات غرب و ادبیات روسیه، نخستین اندیشه‌های نقد ادبی خود را پی ریزی می‌کند.

"مکتوبات آخوند زاده"

او را بنیان گذار نقد ادبی نوین ایران برمی شمارند که در این زمینه آثار متعددی به یادگار نهاده است همانند:

۱. قرتیکا ۱۲۵

۲. درباره نظم و نثر (به عنوان مقدمه بر دیوان واقف و ذاکر)

۳. درباره ملای رومی و تضعیف او

۴. درباره پوئزی (ضمن مکتوبات کمال الدوله)

۵. اصول نگارش (از مقاله الفبای جدید)

۶. فهرست کتاب

۷. فن کرتیکا (گزیده‌ای از نظریات آخوندزاده درباره کرتیکا از مکتوبات او)

۸. رساله ایراد

این آثار مملو از اندیشه‌های انتقادی درباره شعر و ادب و عرفان ایرانی است که از نگاه یک منتقد تیزبین و آشنا به فن نقدنویسی تألیف شده است. دکتر زرین کوب در این باره معتقد است: "میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ قمری) نویسنده و شاعر بود و در نقد هم نه فقط به مفهوم نقد اروپایی نظر داشت بلکه از آن نیز احیانا به همان لفظ فرنگی تعبیر می‌کرد... وی که به فارسی و ترکی قفقازی تحریر می‌کرد با تخلص صبحی شعر فارسی می‌گفت و تعدادی تمثیلات هم به زبان ترکی نوشت که او را به خاطر آنها گه گاه با مولیر و گوگل هم مقایسه کرده‌اند. در بین سایر آثار او حکایت یوسف شاه و سه مکتوب شایسته ذکر است اما آنچه مخصوصا از لحاظ نقد ادبی در خور

¹²⁴ Maktobat Akhond Zadeh by Bahram Choubine Mai.

^{۱۲۵} همانا معنی نقد را می‌دهد، خطی، شماره ۲۷۷۶ مدرسه سپهسالار، ۱۳۸۳/۱۸۶۶.

توجه است رساله‌ای است در "ایراد" که شیوه تاریخ‌نگاری مولف روضه الصفای ناصری و همچنین نقدی که به شکل و مضمون یکی از قصاید سروش اصفهانی دارد و نیز بحثی انتقادی است درباره "ملای روم و مثنوی او" که همانند آنها معرف علاقه نویسنده است به فکر ترقی و حاکی از عصیان اوست نسبت به عقاید جاوید.^{۱۲۶}

شاید بتوان گفت آخوندزاده یکی از پرشورترین نقادان ادبی تاریخ نقد ادبی ایران است که راه جدیدی را بر ظهور نقادان دیگر باز می‌کند و این کار را با ارتباطی که با سایر روشنفکران عصر خود دارد، گسترش می‌دهد. در هر حال او نه تنها یک نقاد است بلکه در زمینه ادبیات نظریه‌پردازی می‌کند و خود آثار بسیار با ارزشی می‌آفریند. ارزش اندیشه ورزی آخوندزاده تا اندازه‌ای است که اغلب پژوهشگران تجدد در ایران او را بی‌نظیرترین نظریه پرداز نوگرایی در ایران برشمرده‌اند. آخوندزاده دریافته بود که مسیر تجدد و نو اندیشی از مسیر سنت نمی‌گذرد. او به نقد شدید سنت، ادبیات و عرفان می‌پرداخت و اندیشیدن مستقل را پی می‌ریخت. اندیشیدن مستقلی که نه تنها در زمینه ادبیات بود بلکه در تمام جنبه‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شد. آخوندزاده از جمله نظریه پردازانی است که مفاهیم اصلی مدرنیته همانند آزادی، ملت، وطن، دموکراسی، ناسیونالیسم، مشروطه، پارلمان را به معنای دقیق مدرن آن فهمیده بود. در حالی که متأسفانه بسیاری از اندیشمندان مشروطه ایرانی نتوانسته بودند، این مفاهیم را به خوبی دریابند و با همان فکر شرقی - سنتی مدرنیته را می‌فهمیدند؛ همین کج فهمی نیز باعث انحراف اندیشه تجدد در ایران و عثمانی گردید که از مجال این رساله خارج است.^{۱۲۷}

ایرج پارسی نژاد پس از تحقیق‌های جامعی درباره آخوندزاده می‌نویسد:

"میرزا فتح علی آخوندزاده بنیان گذار نقد ادبی جدید در ایران است. او در تأثیر افکار و آثار نویسندگان و منتقدان نواندیش روسی نقدی عینی مضمون را جانشین خرده‌گیری - های لفظی می‌کند. با نوشتن "قرتیکا" و مقاله‌های دیگر در نقد ادبی این مبحث را از حوزه محدود سنتی بحث درباره صنایع بدیعی و لفظی کلام خارج می‌کند و به نقد و سنجش و داوری در ارزش موضوع و شیوه بیان می‌کشد و بر طرح مضامین فکری و اجتماعی و اخلاقی در آثار ادبی تأکید می‌کند. همچنین برای نخستین بار، در تأثیر بینش نقد اجتماعی، تعهد شاعر و نویسنده را در خدمت به جامعه یادآور می‌شود و در این زمینه تا آنجا پیش می‌رود که ادبیات و هنر را وسیله تهذیب اخلاق می‌شناسد.

^{۱۲۶} نقد ادبی، ص ۶۳۷-۶۳۶

^{۱۲۷} مشروطه ایرانی، ص ۵۵-۲۱

آخوندزاده در انتقادهای ادبی خود ارزیابی دقیق از مضمون آثار معتبر ادبی کلاسیک‌ها و معاصران را وظیفه خود قرار می‌دهد و در این زمینه، هر چند که از اشتباه برکنار نمی‌ماند، اما جسارت انتقاد از آثار معروف و معتبر را در آیندگان بر می‌انگیزد.

در "قرتیگاه" نظریه‌های جدید خود را در نقد شعر مطرح می‌کند و یا پیشنهاد "حسن مضمون و حسن الفاظ" به عنوان دو ضابطه اصلی و در انطباق و ارزیابی با آن آثار شاعر درباری همزمان خود، سروش اصفهانی، را مردود می‌شناسد.

در "رساله ایراد" در تحلیل روضه الصفا اثر معروف رضا قلی خان هدایت، ادیب مورخ معاصر خود، از تصنع و عبارت پردازی و اطناب، که از خصوصیات مهم نویسندگی او و بیشتر نویسندگان همانند اوست، انتقاد می‌کند و در این مورد بر عدم دقت در انتخاب کلمات در معنی خاص خود اشاره دارد.

در "رومی و تصنیف او" ضمن انتقاد از پرگویی‌ها و پراکنده‌گویی‌های شاعر مثنوی از درک اندیشه‌های صوفیانه مولا در می‌ماند و در بررسی اندیشه‌های شاعر عارف از دیدگاه عقیده و سلیقه‌های خود دستخوش سو تفاهم‌هایی می‌شود.

در مقاله "درباره نظم و نثر" فرصت می‌یابد که بر دیدگاه‌های خود در تفاوت شعر و نظم تأکید کند. هر چند که در این مقاله در ترفیع آثار شاعران ترک زبانی چون "واقف" و "ذاکر" و تحقیر شاعر دیگر چون "فضولی" زیاده‌روی می‌کند. سرانجام در "فهرست کتاب" و "نامه به میرزا آقا تبریزی" نظریه‌های هنر نمایشنامه‌نویسی، را که خود بنیانگذارش در میان ملل اسلامی است، می‌شناسد و بر هدف‌های آموزشی آثار نمایشی تأکید می‌کند.

با مطالعه مجموعه مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده در نقد ادبی اصول انتقادی پیشنهادی او را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. ارزیابی مضمون آثار ادبی و پرهیز از تأکید و تمرکز بر معیارهای لفظی و کلامی
۲. توجه به جنبه‌های اجتماعی آثار ادبی و تاثیر آنها بر ذهن، اندیشه و اخلاق مردم.
۳. تاکید بر ساده‌گویی در نثر و نظم و انتقاد از تصنع و تکلف و اطناب در کلام.

درباره اصول و ضوابطی که آخوندزاده بر اساس موازین جدید نقد ادبی به ویژه با توجه به مکتب رئالیسم اجتماعی زمان خود، بیش از یک قرن پیش ارائه کرده می‌توان

گفت که با همه ایرادهایی که امروزه بر آن وارد است همچنان تازگی و اصالت خود را حفظ کرده است. ۱۲۸

آخوندزاده به سبب دوری از ایران به آسانی می توانست استقلال فکری خود را حفظ کند و آزادانه دربارهٔ تابوهای فکری ایرانیان بیاندیشد و انتقادات تندى را ارائه نماید که برای اندیشمندان داخل ایران غیرممکن بود؛ بنابراین او عرفان و مولانا را به تندى رد می کرد و اعتقاد او به روح و ماندگارى روح را غیرعملی می دانست. این عقاید آخوندزاده به ایران تزریق می شد و باعث می شد تا ایرانیان جهت آشنایی با تفکرات انتقادی به خارج از ایران مهاجرت کنند که یکی از معروفترین آنها میرزا آقاخان کرمانی بود.

ب) میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴/۱۸۵۵-۱۸۹۸)

یکی از برجسته ترین متفکران عصر روشنگری ایرانی بود که در استانبول بالیده است. میرزا عبدالحسین خان، معروف به میرزا آقاخان کرمانی در خانواده‌ای اهل علم و عرفان در روستای "مشیز" از بلوک بر دسیر استان کرمان به سال ۱۲۷۰ متولد شد. پدرش آقا عبدالحسین مشیزی از ملاکین بود که از پیروان "اهل حق" به شمار می رفت. جده پدری میرزا، دختر قاضی تهمتن از بزرگان دین زرتشتی بود که بعد به دین اسلام مشرف شده بود. مادر میرزا آقا خان، دختر میرزا کاظم خان پسر میرزا محمد تقی معروف به مظفرشاه کرمانی از فقیهان به شمار می رفت که به تصوف روی آورده بود و از پیروان عارف معروف مشتاق علی شاه بود. مشتاق علی شاه به تحریک گروهی در کرمان کشته می شود و مظفرشاه رهسپار عتبات می گردد. سرانجام وی را با چند تنی دیگر در کرمانشاه به قتل می رسانند. این وقایع و این افراد میراثی را در میرزا آقاخان به یادگار نهادند که شامل سه جریان فکری مهم در اندیشهٔ ایرانی بود.

۱. دین زرتشتی

۲. فقهات اسلامی

۳. تصوف و عرفان

میرزا آقامحمدخان تحصیلات ابتدایی را با آشنایی با علوم اسلامی در کرمان تمام کرد. ادبیات فارسی و عربی، ملل و نحل، فقه و اصول، احادیث، ریاضات و منطق، حکمت و عرفان، طلب قدیم را به شیوه رایج زمان آموخت. استاد آقاخان کرمانی در حکمت و طبیعیات حاجی آقا صادق بود از شاگردان ملاهادی سبزواری، فیلسوف معروف مکتب

^{۱۲۸} روشنگران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۰۱-۱۰۳

صدرایی بود. او حکمت ملاصدرا و اندیشه‌های شیخ احمد احسایی را نزد حاجی سیدجواد شیرازی معروف به “کربلایی” خواند. میرزا آشنایی مختصری به زبان انگلیسی را پیش میرزا افلاتون زرتشتی آغاز کرد و بعدها در استانبول به گسترش زبان انگلیسی روی آورد. وی تحت تأثیر محیط زرتشتی، با زبان فرس قدیم (فارسی کهن - باستان)، زند، اوستا و پهلوی آشنا شد و همین زمینه‌ای شد تا در استانبول به دنبال شرق شناسان برود و دانش خود را نسبت به دنیای باستان تکمیل نماید. این زمینه‌ها باعث شد وقتی که در سی سالگی به اصفهان گریخت، در نزد فرقه ژزوئیت‌ها (یسوعیان) زبان فرانسوی را بیاموزد تا از آثار جدید علمی بهره مند گردد. دوست نزدیک و همکلاسی آقاخان، شیخ احمد روحی (۱۳۱۴-۱۲۶۳) بود که بعدها هردو، دو دختر “صبح ازل” را به زنی گرفتند که مجال بحث آن در اینجا نیست.^{۱۲۹}

او تا سی سالگی تحت تأثیر ادبیات کلاسیک فارسی بود و کتاب “رضوان” را به تقلید گلستان سعدی در بیست و پنج سالگی شروع به تألیف نمود و در همین زمان‌ها (۱۲۹۸) پدرش وفات یافت و اداره میراث پدر به او واگذار شد و به کارهای دیوانی روی آورد. روحیه آزادی خواه او باعث شد تا پذیرای زورگویی‌های حکمران کرمان، - عبد الحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما پسر فیروز میرزا فرمانفرما - نگردد و با او بر سر امور دیوانی و مالیاتی درگیر شد و مجبور شد برای نجات جان از کرمان به اصفهان بگریزد. در این دوره چنین می‌سراید:

مرد خرمند کی سکوت گزیند چون نگرد مردمان به چنگ و در و دام

خود نپسند که دیو سرکش وارون خون کسان را چو باده ریزد در جام

در اصفهان کارش نزد خلیل السلطان حاکم اصفهان بالا گرفت اما با شکایت حاکم کرمان، مجبور شد با شیخ احمد روحی به تهران مسافرت کند. او در تهران به امین السلطان شکایت برد ولی شکایتش گارگر نیفتاد و پس از چندی به مشهد و سپس به تبریز رفت. از آنجا عازم استانبول شد. وی اواخر سال ۱۳۰۳ ق بود که به پایتخت عثمانی رسید و پس از دو ماه توقف همراه شیخ احمد روحی به دیدار یحیی نوری ملقب به “صبح ازل” (۱۲۴۶-۱۳۳۰/۱۸۳۰-۱۹۱۲) از پیشوایان فرقه بابیه رفت و سپس به استانبول بازگشت. او و دوستش شیخ احمد روحی (۱۲۶۳-۱۳۱۴/۱۸۴۷-۱۸۹۸) ده سال در استانبول زیستند تا این که هر دو با هم به همراه میرزا حسن خان خیرالملک از مأموران وزارت خارجه ایران، به طرابوزان در سال ۱۳۱۲ تبعید شدند.^{۱۳۰} علت تبعید

^{۱۲۹} اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۱۵-۱۴

^{۱۳۰} اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۱۱-۲۵ و روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، ص ۲۱-۱۲۰

آن‌ها، بدبینی سلطان عبدالحمید به فعالیت‌های گروه اتحاد اسلامی به اتهام شرکت در شورش ارامنه عثمانی (۱۳۱۲-۱۳۱۳ / ۱۸۹۵-۱۸۹۶) بود.^{۱۳۱} میرزا آقاخان برای امرار معاش در استانبول به کار معلمی زبان و ادبیات فارسی و روزنامه نگاری روی آورد. او در استانبول با میرزا محسن خان معین‌الملک سفیر وقت ایران رفت و آمد پیدا کرد ولی به سبب اختلافات سیاسی از همدیگر دور شدند.

از جمله ایرانیان ساکن در استانبول میرزا حبیب اصفهانی بود که دستور زبان فارسی را به شیوه نوین نوشته است و آقاخان مدتی در خانه او زندگی می‌کرد و با همدیگر کتاب حاجی بابا را ترجمه کردند.^{۱۳۲}

روزنامه اختر در استانبول به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی به سال ۱۲۹۲ بر پا شده بود و جایگاه خاصی در آگاهی مردم ایران داشت و زمینه‌ساز انقلاب مشروطه گردید. حاج میرزا مهدی معروف به اختر سمت مدیر آن را داشت. این روزنامه را دولت عثمانی نیز حمایت می‌کرد. این قدیمی‌ترین روزنامه در خارج از ایران بود که بعد از بیست و دو سال انشار با تغییر سیاست دولت عثمانی در سال ۱۳۱۳ قمری توقیف شد.^{۱۳۳} که در فصل سوم به این موضوع اشاره می‌کنیم.

آقاخان همکاری خود را با این روزنامه برای چند سال ادامه داد و سپس مرام اخلاقی او را مناسب نیافت و با این روزنامه همکاری نکرد، از این پس در دبستان ایرانیان استانبول به تدریس مشغول شد و معلم خصوصی چند نفر از بزرگان عثمانی و اروپایی گردید. از جمله کسانی که نزد او "ادبیات فارسی و معلومات شرقی" می‌آموختند، رضاپاشا، وزیر عدلیه دولت عثمانی، خلیل ادهم، رئیس موزه همایونی، موسیو "هویار" C. Huart خاورشناس و مترجم سفارت فرانسه، عبدالحمیدخان غفاری کاشانی و صادق خان سلماسی بودند.^{۱۳۴}

میرزا آقاخان در استانبول زبان ترکی، فرانسه و انگلیسی را آموخت و شروع به بهره‌گیری از دانش روز کرد. او با فلسفه روشنگری فرانسه و ماتریالیسم تاریخی، سوسیالیسم، آنارشیزم و نهیلیسم آشنایی یافت و همچنین با شرق شناسی و زبان‌های باستانی ایرانی همانند اوستایی و پهلوی به جد آشنا گردید که سرآغاز شکل‌گیری اندیشه‌های ناسیونالیستی او بود. او در استانبول با منیف پاشا وزیر دانشمند و آزادمنش عثمانی دوست شد و از طریق او به محفل تجددخواهان ترک راه پیدا کرد و با اندیشه-

^{۱۳۱} سیاست اتحاد اسلام، ص ۳۴-۳۵

^{۱۳۲} اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۲۲

^{۱۳۳} تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۳،

^{۱۳۴} اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۲۴

های "ترکان جوان" آشنا شد و بین آنها شهرتی به هم زد؛ همچنین او با آخوندزاده، سید جمال الدین اسد آبادی و میرزا ملکم خان نیز ارتباط پیدا کرد. ادوارد براون، مورخ ادبی معروف با او روزنامه‌نگاری می‌کرد و دانش عمیقی در باب تاریخ ایران و فرقه بابیه از وی کسب کرد^{۱۳۵}. زمانی که میرزا آقاخان با میرزا ملکم خان در چاپ نشریه قانون در اروپا همکاری می‌کرد وقایعی در استانبول میان ایرانیان رخ می‌دهد که فریدون آدمیت آن را چنین توصیف می‌کند:

"میرزا آقاخان از چند طریق با دستگاه روزنامه قانون همکاری داشت: تبلیغ روزنامه میان ایرانیان و برخی از بزرگان عثمانی، فرستادن آن برای کسانی در ایران و بین النهرین، و گزارش کردن اخبار و ارائه طریق در نشر حوادث مهم سیاسی ایران. به علاوه در مجموعه اسناد ملکم اوراقی به خط و نام میرزا آقاخان ملاحظه می‌شود که نکته‌هایی را از زبان افراد ساختگی از شهرهای مختلف ایران برای درج قانون نوشته است. نمونه‌های آنرا در قانون می‌بینیم و در اصل این سبک خود ملکم است. با انتشار قانون میرزا آقاخان دلگرم و امیدوار می‌گردد. در تأثیر آن می‌نوسد: "سخنان قانون همه جا پراکنده می‌باشد و هر کس اگر هم برای ارمغان و سوغات بوده چند نسخه به ایران فرستاده است." جای دیگر دارد: "متعلمین دارالفنون و کسانی که ذوق علم را فهمیده‌اند فدوی اوراق قانون شده‌اند. شما را به خدا مستقیم و پایدار باشید." این می‌رساند که با یاران و همفکران ملکم و آزادیخواهان ایران ارتباط مستقیم برقرار کرده بود. همچنین اطلاع می‌دهد که: از طرف دستگاه "نکبت بار" حکومت وقت توسط سفارت اسلامبول به دایره گمرک عثمانی نامه رسمی نوشته شده خواسته‌اند "در بارهای تجار یا چننه-های رهگذران اگر نسخ قانون ببینند بگیرند و خبر بدهند. راجع به داستان امتیازنامه رژی و جنبش ملی در برانداختن آن می‌نگارد: ایرانیان اسلامبول "عجب معنی اتفاق را پی برده‌اند" چنان اجتماعی کردند و تندزبان شدند که سفیر هراسناک گردید و یک فوج ژاندارم خواست تا مبادا به سفارت هجوم آورند. با این کار "خود را نزد ایرانی و عثمانی مفتضح و صورت یک پول کرد". پیشنهاد می‌کند شماره‌هایی از قانون چاپ و متن نامه عربی (سید جمال الدین) در آن منتشر گردد و هرچه کاغذش نازکتر باشد بهتر؛ چه به آسانی به هر کجا ارسال خواهد شد. بعلاوه از آنجا که ملایان که چون مردگان "هفتاد ساله" بودند حالا زنده شده‌اند، شایسته است از حاجی میرزا محمد حسن شیرازی بانی تحریم رژی و همت سایر علما تحسین گردد.

"الحق شایسته تمجید شدند به شرط آنکه تا نقطه آخر کار را اصلاح کنند که بعد از این به هوای خاطر جهال ارذال بیت المال مسلمین صرف نشود، و حکومت میان مردم از روی بخار معده خود حکم نکنند." در همان نامه می‌نویسد: " تازه رفته‌اند مردم چیزی حس و ادراک نکنند، وقت و فرصت را نباید فوت کرد. چون صوفیان به حالت رقصند در سماع - ما نیز هم به شعبده دستی برآوردیم " ۱۳۶.

در این اوضاع احوال سیاسی بود که سید جمال الدین اسد آبادی به سال ۱۳۱۰ قمری از لندن به دعوت سلطان عبد الحمید به استانبول می‌آید ۱۳۷. سید جمال الدین اسد آبادی، انجمن اتحاد اسلامی را با شرکت جمعی از ایرانیان و رجال ترک و سایر ملل همانند هندی، عرب، مصری، بلخی و سودانی تأسیس نمود. از ایرانیان استانبول میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و برادرش افضل‌الملک، شیخ رئیس ابو الحسن میرزای قاجار و خبیرالملک عضو این انجمن شدند. آقاخان کرمانی از همکاران نزدیک سید جمال الدین اسد آبادی شد و او را از شرایط سیاسی - اجتماعی استانبول، آگاه ساخت ۱۳۸. هر دو آنها که از دشمنان ناصرالدین شاه بودند توسط سفارت ایران کنترل می‌شدند و جاسوسان خبر فعالیت‌های ایشان را به دربار ایران از طریق سفارتخانه گزارش می‌کردند.

دربار ایران از باب عالی خواهان تسلیم سید جمال الدین اسد آبادی و آقاخان کرمانی و یارانش شد؛ اما حسین رضا پاشا وزیر عدلیه و یوسف رضا پاشا رئیس اداره مهاجرت که هر دو شیعه بودند و اولی مدتی شاگرد آقاخان بود، مانع از تحویل آنها به دولت ایران شدند.

در آخرین سال‌های اقامت سید در استانبول، میرزا محمد رضایی کرمانی به استانبول رفت و در آنجا از قتل ناصر الدین شاه مطلع گشت که شرح وقایع آن در اینجا آورده نشد؛ ۴ از سوی دیگر شورش آرامنه عثمانی (۱۳۱۲) سر برکشید و عبدالحمید بر آشفست و مجمع آرامنه عثمانی مهاجرت آنان به ایران را تصویب کرد. میرزا رضا کرمانی از استانبول به تهران بازگشت و در ذیقعه ۱۳۱۳ ناصر الدین شاه قاجار را ترور کرد.

^{۱۳۶} همان، ص ۳۱-۳۰

^{۱۳۷} سید سفر اول به استانبول داشته است و گویا این سفر دوم است و آخرین سفر سید می باشد. صدر واثقی " سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی " ص ۵۳

^{۱۳۸} سید جمال الدین، ص ۲۵۱-۲۵۵ همچنین بنگرید به تاریخ بی دروغ : وقایع کشته شدن ناصر الدین شاه ، ص ۵۳-۷۰

دولت ایران از دولت عثمانی خواهان تحویل سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خبیر الملک شد و این چهار تن را متهم ساخت که در شورش ارامنه بر علیه عثمانی‌ها نقش داشته‌اند. دولت ایران تحویل این چهار تن را در قبال تحویل شورشیان ارمنی که مورد تقاضای عثمانی بود، محول گردانید. این روابط دیپلماتیک گرو کشانه میان دو دولت موجب شد که سلطان عبدالحمید میرزا آقاخان و یارانش را دستگیر و در رجب ۱۳۱۲ به طرابوزان تبعید نماید. منیف پاشا، دوست نزدیک آقاخان، قرار بود که در جشن پنجاه سالگی سلطنت ناصرالدین شاه از سوی دولت عثمانی شرکت کند و خواهان بخشش میرزا آقاخان گردد، ولی ناگهان ناصر الدین شاه ترور شد و آن مأموریت‌ها صورت نگرفت.

خبر ترور ناصر الدین شاه به وسیله یکی از مریدان سید جمال الدین و حلقه اتحاد اسلام آنها که مرتبط با آقاخان کرمانی بود، عبد الحمید را به وحشت انداخت. حال، سلطان عثمانی قصد داشت، کل حلقه اتحاد اسلام را نابود سازد؛^{۱۳۹} لذا دستور داد، میرزا آقاخان و یارانش را تحویل دولت ایران بدهند، چون می‌دانست آنها را به اتهام توطئه علیه دولت ایران و شرکت در توطئه قتل شاه ایران خواهند کشت، از سوی دیگر تصمیم گرفت جاسوسان خود را با سید جمال الدین همراه کند تا در فرصت مناسب کار او را نیز تمام کنند که سرانجام وی را مسموم ساختند.^{۱۴۰}

میرزا آقاخان و یارانش را در ذیحجه ۱۳۱۳ تحویل زندان تبریز دادند و هر سه نفر را در هفته اول صفر ۱۳۱۴ در باغ اعتضادیه شبانگاه زیر درخت نسترن سر بریدند. این چهار تن شهید استبداد ایرانی و عثمانی شدند.^{۱۴۱}

بدون شک میرزا آقاخان کرمانی بزرگترین اندیشمند و نظریه پرداز دوران خود است. ماشالله اجودانی درباره او می‌نویسد:

"در میان کوشندگان عصر ناصری و دوران مشروطیت، هیچکس را سراغ نداریم که همانند او به طور سیستماتیک و منظم، در مورد مسائل هنری بحث کرده باشد. حتی ملکم، قراچه داغی، زین العابدین مراغه‌ای و طالبوف، گرچه از پیشروان ساده‌نویسی و از سرآمدان نثرنویسی جدید به شمار می‌روند، در چگونگی هنر و ادبیات صرفاً به بیان مطلب کلی و اشارت جزئی اکتفا کرده‌اند. اما آقاخان شاید بیشتر به جهت آن که از تربیت فلسفی خاصی برخوردار بود، در زمینه انواع هنر، نه تنها به طور منظم اندیشید و حاصل

^{۱۳۹} اتحاد اسلامی، صص ۳۵ - ۴۲

^{۱۴۰} سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی ص ۳۵۴

^{۱۴۱} اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی ص ۴۸

آن اندیشه‌ها را به نگارش درآورده است بلکه سعی کرد از دیدگاه فلسفی، انواع هنر را مورد بحث قرار دهد. چنان که در دو رساله "حکمت نظری" و "تکوین و تشریع" به طور مدون و به تفصیل از شعر، موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی و رقص سخن گفته و سعی کرده است تا تعریفی جامع و مانع از هر یک از آنها به دست دهد. وی در یکی از همین رساله‌ها، درباره فن زیباشناسی و انواع اصلی شعر یونان باستان اپیک، دراماتیک، لیریک، دیداکتیک، مطالب مبسوطی ارائه می‌دهد و دیدگاه تازه‌ای ترسیم می‌کند و در نوشته‌های دیگرش، بر اساس همان دیدگاه‌ها به داوری در مورد نظم و نثر ادب پارسی می‌پردازد و به شیوه نقد اخلاقی و اجتماعی، آنها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و فصل تازه‌ای را در سنت‌شکنی و نوجویی به نمایش می‌گذارد. او از هواداران سر سخت ساده نویسی است: "سادگی عبارات سرچشمه زلالی است که ظلمت‌یان را انوار تازه می‌بخشد و در خاطره‌های افسرده روح جدید پدید می‌آورد." به خاقانی می‌تازد که اخلافت منفور او و دیگرانی چون او بود که "میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را به تعسقات بیهوده افکند." در این مورد او چنان وسواسی دارد که با همه سادگی که در نوشته هایش به چشم می‌آید، باز در مورد یکی دو نوشته‌اش، که بدان‌ها بها می‌داده است، به ملکم می‌نویسد که "آنها را بخوانید و عبارت آنها را ساده و موثر بسازید." ۱۴۲. او شعر را نه به وزن و قافیه بلکه به ارزش هماهنگی صنایع لفظی با صنایع معنوی‌اش می‌داند که در ساختار فکری فلسفی منسجمی بیان شده باشد. تاریخ ادبیات ایران به طور کلی مورد بازنگری اساسی قرار می‌دهد و با تسلطی که بر تاریخ ایران باستان در روزگار خود داشت، فراز و فرود ادبیات ایران مورد مطالعه قرار می‌دهد ۱۴۳. انتقادات تند او از روش قدما و نوع نگرش رئالیستی‌اش به ادبیات همانند آخوند زاده است و از این نظر بعدها تأثیر عمده‌ای که بر روی نظریات ادبی احمد کسروی دارد. از این روی می‌توان گفت که نگرش انتقادی میرزا آقاخان کرمانی راهگشای ایجاد ادبیات انتقادی دوره مشروطه گردید و باعث شد تا ادبیات از وصفی که او توصیف‌اش را می‌کند خارج شود. میرزا آقاخان درباره نقد ادبیات کلاسیک فارسی پیشرو است و تا به امروز هیچ ادیبی جرأت به خود نداده است تا سنت ادبیات کلاسیک فارسی را چنین مورد انتقاد قرار دهد؛ البته بعید نیست که این انتقادات متأثر از اوضاع انتقادی عصر تنظیمات عثمانی از ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات دیوانی باشد؛ به نظر می‌رسید که او بیشتر تحت تأثیر اندیشه انتقادی - ماتریالیستی بوده است. در اینجا یکی از مهمترین بخش‌های نظریات او درباره ادبیات فارسی را نقل قول می‌کنیم که حائز اهمیت فوق العاده است:

^{۱۴۲} یا مرگ یا تجدد، دفتری در شعر و ادب مشروطه، ص ۹۷

^{۱۴۳} روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۲۵

"شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده و در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرایی و چه طرز شعر و شاعری است که بر خلاف جمهور شعرای ایران از دایره ادب و معقولیتی که لازمه کاسه لیسان متبصص است خارج شده طریق مستقیم سلامت را که مدهانه و چاپلوسی باشد کنار نهاده این طور راست و جدی سخن می‌گویی؟ جواب عرض می‌کنم: باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد. در تأثیر و خلاقیت کلام فصحا و بلغای متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود. شوخ و شنگی اشعار متأخرین هم قوی است که جملگی برانند، ولی باید ملاحظه نمود که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته‌اند چگونه نتیجه داده؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدهانه کرده‌اند نتیجه آن تشویق وزراء و مملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است. آنچه هزل و مطایبه پرداخته‌اند فایده‌ای جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر نکرده است. اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت اشعار و مدایح ابونواس و امثال او بود که خلفای عباسی را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مفساد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت. عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لالایی و تنبل و بیعار تولید نمود. مدهانات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکار نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانه سعدی و همای و امثال ایشان بود که بکلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت. هزلیات و مطایبات سوزنی و سنایی و دیگران بود که فسق و فجور را به درجه رواج داد. اغلاطات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان صاحب و صاف را به تعسفات بیهوده افکند. نفس درازی‌های صبا و نازک بندی‌های شهاب و کلاه جلی علیقلی قآنی است که امروز به کلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به رذالت‌ها و دنائت‌های فوق‌العاده انداخته. قوله تعالی: "والشعراء يتبعهم الغاؤون". شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان شعر و شاعری را در تحت ترتیبات صحیفه آوردند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سهفا و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عزت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی "ان من الشعر لحکمه" بله نتیجه

حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوا و اعتدال باشد نه به قبایح و شنايع و رذایل و امثال آن. تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست، ولی حب ملیت و جنسیت و شهادت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق می‌کوشد. امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه و مسطور به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام.^{۱۴۴}

در هر حال این نظریات باعث شد، ادب مشروطه راه خود را به سوی اجتماعی شدن و نقد اوضاع باز کند و از مدح و غزل و عشق و عرفان فاصله گیرد و آرام آرام ادبیات انتقادی، طنز و هزل اجتماعی قوی به وجود آید که مورد بحث قرار خواهیم داد.

^{۱۴۴} روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۲۸، نقل از سالار نامه، ضمیمه تاریخ بیداری ایرانیان، همان ص ۱۲.

ادبیات مشروطه و هجو و
نظیره گویی
میان ایران و عثمانی

۱. متفکران انقلاب مشروطه و عثمانی

همان گونه که دیدیم، یکی از راه‌های ورود نوگرایی/ تجدد استانبول بود و اغلب اندیشمندان انقلاب مشروطه آثار خود را در استانبول چاپ می کردند. اینک مختصر به آنها اشاره خواهیم کرد اما بطور مستقل از موضوع پژوهش ما خارج است. یکی از معروفترین آنها میرزا ملکم خان بود. میرزا ملکم خان شخصیتی جنجالی در انقلاب مشروطه دارد. او نظیر تنظیمات عثمانی، کتابچه تنظیمات می نویسد و به شرح چگونگی اصلاحات در عثمانی می پردازد و نظیره ایرانی آن را توضیح می دهد ۱۴۵. وی از نظریه پردازان سیاسی انقلاب مشروطه به شمار می رود انقلابی که در دو مرحله سیاسی پدیدار شد.

روشنگری‌های فعالان سیاسی دوران ناصری و گسترش فعالیت‌های ادبی آزادی خواهانه و تحولات اقتصادی ایران در پایان دوره ناصری و به قدرت رسیدن مظفر الدین شاه، باعث شده بود که آگاهی‌های مردم به سطحی برسد که دیگر حاضر به تابعیت از شاهان قاجار و مستبدان دیوان سالار نباشند. جنبش‌های اجتماعی در برابر امتیاز رژی و جنبش تنباکو، امتیاز روپتر باعث همسویی ایرانیان و آمادگی آنها برای قیام‌های اجتماعی بزرگ شد. نهضت مشروطیت ایران در دهه اول قرن بیستم میلادی همزمان با بسیاری از حرکت‌های تاریخی و انقلابی دیگر کشورها بود. نوعی آگاهی از استعمار و استعمارزدگی به وجود آمده بود که مختص ایرانیان نبود؛ از جمله این اصلاحات و انقلابات مشروطه اول عثمانی بود که تأثیر زیادی بر ایران داشت. از سوی دیگر در همسایه شمالی ایران، روسیه انقلاب ۱۹۰۵ توسط "لنین" فروکش نکرده بود و پیروز هم نشده بود و زمینه برای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در حال آماده شدن بود. مصر در آستانه اصلاحات و انقلابات بزرگی بود که بسیار مورد توجه اندیشمندان ایرانی قرار گرفت. روزنامه‌های فارسی "حکمت" (۱۸۹۲) و "ثریا" (۱۸۹۸ م) و "پرورش" (۱۹۰۰ م) توسط ایرانیان مهاجر به مصر جهت روشنگری ایرانیان نشر می شد ۱۴۶. ژاپن جنبش مشروطیت خود را با فرمان امپراتور در ۱۸۸۱ اعلام نمود و در ۱۱ فوریه ۱۸۸۶ قانون اساسی آن کشور تصویب شد. "محمد علی سیاح" مشهور به "حاج سیاح" که از مخالفان سرسخت ناصرالدین شاه بود، به چین و ژاپن در سال‌های پیش از ۱۲۹۴ ق/ ۱۸۷۸ سفر کرده بود و تحولات آنجا را در سفرنامه معروفش به ملت ایران گزارش نمود. "نصر الله ملک المتکلمین" مقیم هندوستان بود و کتاب انتقادی "من الخلق الی الخلق"

^{۱۴۵} مجموعه آثار میرزا ملکم خان، ص ۱-۵۳

^{۱۴۶} تاریخ ایران مدرن، ص ۷۴-۹۱. مقایسه کنید فاطمه ترک چی، بستر مبادلات فرهنگی ایران با عثمانی و روسیه در آستانه انقلاب مشروطیت، ص ۲-۷

درباره سیاست و اوضاع هندوستان نوشت و درباره انقلابات هندیان بر علیه کمپانی هند شرقی و شکل گیری پارلمان بومی هند در سال ۱۸۹۲ خبر داد^{۱۴۷}.

جهان در حال و هوای تغییر بود و ایرانیان از آن بی خبر نبودند و در این بین "ادبیات" تنها رسانه اطلاع رسانی بود. "ادبیات انقلابی" رفته رفته در قالب سفرنامه‌ها، شعر، طنز، روزنامه نگاری نثر و داستان و رمان در حال شکل گرفتن بود و تاریخ بیداری ایرانیان را منعکس می‌کرد.

در واقع تنها رسانه انقلاب مشروطه، "ادبیات" بود و همانند امروز هنوز رسانه‌های الکترونیکی و رایانه‌ای وجود نداشت و به همین سبب نقش "ادبیات" در "انقلاب مشروطه" عاملی اساسی و سرنوشت ساز بود.

روز ۴ آذر ۱۲۸۴ مردم تهران به عمارتی که برای "بانک استقراضی روس" ساخته شده بود، هجوم بردند و آن را ویران ساختند^{۱۴۸}. این نخستین جرقه انقلاب بود. مردم از این که یک بانک خارجی اشغالگر بر روی قبرستان ساخته شده بود، ناراضی بودند^{۱۴۹}. این واقعه با حادثه چوب زدن بازرگانان ورشکسته ایرانی توسط "عین الدوله" صدر اعظم که قصد داشت، مخارج اسراف آمیز خود را از آنها اخذ کند، همراه شد. دولت می‌کوشید مشکلات مالی خود را با اخذ مالیات و افزایش تعرفه گمرکات تأمین نماید که ناگهان قیمت قند گران شد تنی چند از بازرگانان را چوب زدند. بازاریان تهران و مردم در "مسجد شاه" اجتماع کردند و فردای آن روز تظاهرات اوج گرفت و مردم خواهان عزل "عین الدوله" شدند. مردم با راهنمایی "سید محمد طباطبائی" و "سید عبدالله بهبهانی" در شاه عبدالعظیم به بست نشستند و "عین الدوله" نیز دستور غارت بازاریان اعتصاب کننده را داد. در ۲۱ دی ماه ۱۲۸۴ کالسکه مظفرالدین شاه توسط مردم محاصره شد و خواهان رسیدگی به اوضاع شدند^{۱۵۰}. مظفرالدین شاه متوجه وخامت اوضاع شد و دستور تشکیل "عدالت خانه" را صادر کرد؛ ۲۲ دی ماه ۱۲۸۴، بست نشینان به تهران بازگشتند و منتظر انجام اصلاحات شدند. "عین الدوله" هیچ کدام از قول‌هایی که شاه جهت رسیدگی به مظالم رفته صادر کرده بود را انجام نداد بلکه به دستگیری تعدادی از بست نشینان پرداخت و کسی را که از عدالت حرف می‌زد زندانی کرد. بار دیگر "آیت الله سید محمد طباطبائی" و "آیت الله سید عبدالله بهبهانی" به قم

^{۱۴۷} نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۴۶۴ - ۴۶۶

^{۱۴۸} تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ ص ۸۵

^{۱۴۹} تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲ ص ۲۶۳ به بعد

^{۱۵۰} تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۰۰ ص ۷۰

مهاجرت کردند و ۱۱۰۰۰ نفر با آنها همراه شد. ۳۰ تیر ۱۲۸۵ آنها به قم رسیدند و ۲۷ تیر ماه نیز بازرگانان و طلاب ایرانی در سفارت انگلیس به بست نشستند.

انگلیسی‌ها از همین زمان به حمایت از مشروطه خواهان بلند شدند و تعدادی از آنها را مورد حمایت قرار داده و بعدها از ایشان سو استفاده کردند. انگلیسی‌ها با حمایت از مشروطه خواهان، درصدد تضعیف سیاستمداران دولتی که حامی روسیه بودند، برآمدند. از همین زمان است که دو قدرت روسیه و انگلیس کوشیدند از انقلاب مشروطه و آشفته‌گی ایجاد شده به نفع خود استفاده کنند^{۱۵۱}.

سرانجام اعتراضات مردمی باعث شد تا "عین الدوله" در ۶ مرداد ۱۲۸۵ برکنار گردد و "مشیر الدوله" جانشین او شود. "مشیر الدوله" که حال بیمار و نحیف مظفر الدین شاه را می‌دید، کوشید بلافاصله فرمان مشروطیت را از شاه بگیرد. روز ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ هـ ش / ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری "فرمان مشروطیت" از طرف مظفرالدین شاه صادر شد. طبق فرمان مشروطه، مجلس موقتی شامل وزیران، درباریان و نمایندگان بست نشینان تشکیل شد تا نظام نامه انتخابات مجلس را تنظیم کنند.

تحولات تهران، در تبریز نیز تأثیر عمده داشت و در آنجا نیز مشروطه خواهان، "انجمن تبریز" را شکل دادند و نماینده‌ای به تهران ارسال کردند. سرانجام نخستین مجلس ایران پس از انتخاب ۵۰ تن وکیل شروع به کار کرد. این مجلس از طبقات مختلف مردم انتخاب شده بود:

۱۴ نماینده از شاهزادگان و قاجاریه، ۷ نماینده از اعیان و اشراف، ۱۸ نماینده از بازرگانان ۳ نماینده از مالکان ارضی، ۴ نماینده از روحانیون، ۱۳ نماینده از پیشه‌وران و یک نماینده از سوی زرتشتیان^{۱۵۲}.

با تشکیل مجلس، چیزی پایان نیافت چرا که ابزارهای قدرت در دست مالکان و فئودال‌های قاجار و اشراف بود و تغییری در معیشت و زندگی اقتصادی مردم بوجود نیامده بود. تنها فرصتی در دست مردم ستمدیده از استبداد بود که صدای اعتراض خود را بلند نماید. بنابراین در گوشه و کنار کشور اعتراضات و جنبش‌های دهقانی صورت گرفت و ناامنی وسیعی در میان مردم پدید آمد که رفته رفته مردم را از مشروطه خسته و ناراضی کرد. در واقع نه تنها مجلس، چیزی به آنها نداد بلکه گروهی به اسم مشروطه چی نظم و امنیت را از جامعه سلب کردند^۱.

^{۱۵۱} رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان صص ۱۱۲-۱۲۶

^{۱۵۲} پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۱۰۱-۱۲۴، ۱۴۸

در این اوضاع شاه مرد و در ۲۸ دی ماه ۱۲۸۵، پسرش محمد علی شاه بر جای پدر نشست. او در روز تاجگذاری خود، نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و نخستین دشمنی خود را با مجلس نشان داد. دولت معرفی شده توسط شاه، مجلس را به بازی نگرفت و نمایندگان مردم را به رسمیت نشناخت و وزرا خود را به دو گروه "لقبی و" شغلی " تقسیم کرد و وزرا لقبی به مجلس معرفی نمی‌شدند. از سوی دیگر محمدعلی شاه، فرمان مشروطیت را زیر سوال برد و گفت در این فرمان حکم مشروطه نیامده است و آن باید " مشروعه " باشد نه " مشروطه ". "انجمن تبریز" و "مشروطه خواهان تهران" در مقابل این تحریکات قد علم کردند و اختلافات میان مردم و دربار بالا گرفت^{۱۵۳}.

شاه، "امین السلطان" را از اروپا فراخواند و او را صدر اعظم نمود. امین السلطان با زیرکی میان مشروطه خواهان تفرقه انداخت و شروع به سامان دهی گروه ضدانقلاب کرد و از شرایط آشفته ایجاد شده در ایالت به سبب مشروطیت به نفع حکومت سلطنت بهره برداری نمود. "امین السلطان" به قوانین مجلس خرده می‌گرفت و مانع از تصویب قانون اساسی می‌شد.

شاه و امین السلطان اتابک شورشیان شهرها را حمایت می‌کردند تا مشروطه را ناتوان در تشکیل امنیت در کشور نشان دهند. سرانجام روز ۴ خرداد ۱۲۸۵ مشروطه خواهان تهران و تبریز بازار را تعطیل کردند و در تهران تظاهرات عظیمی در میدان بهارستان شکل دادند که آشکارا مردم بر ضد محمد علی شاه و امین السلطان اتابک اعتراض کردند. امین السلطان و ضد انقلاب شایع ساختند که تبریز و آذربایجان به فکر جدایی از ایران است و به بهانه مشروطه امنیت را سلب می‌کنند. روز یکشنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶، زمانی که امین السلطان اتابک، در حال خروج از مجلس بود، با گلوله "عباس آقا" ترور شد.

آشفته‌گی‌ها در تهران و سایر نقاط ایران بالا گرفت؛ در همین تاریخ شهریور ماه ۱۲۸۶ شمسی بود که امپریالیسم انگلیس و روسیه قرارداد محرمانه اوت ۱۹۰۷ را امضاء کردند و به طور محرمانه ایران را بین خودشان تقسیم نمودند^{۱۵۴}. خط مرزی میان شمال و جنوب ایران کشیده و شمال را به روسیه و جنوب به انگلستان تعلق گرفت. روس از شمال ایران وارد بيله سوار شده و دست به قتل و غارت شهرهای شمالی زدند و انگلیس‌ها از هند نیرو به جنوب ایران و خلیج فارس وارد کردند. دولت عثمانی نیز از این شرایط آشفته ایران استفاده کرد و عده‌ای اشرار را در منطقه آذربایجان و کردستان تحریک نمود. حال دیگر استعمارگران و بیگانگان مخالفت آشکار خود را با مشروطه ایران نشان می‌دادند.

^{۱۵۳} همان، ص ۱۷۵ - ۱

^{۱۵۴} رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، صص ۱۲۶ به بعدی

محمد علی شاه از اوضاع آشفته استفاده کرد و زمانی که دید مشروطه خواهان تبریز با حمایت انجمن تبریز فرمان عزل او را صادر کرده‌اند، با قسم دروغ خود را حافظ مشروطیت اعلام کرد و مانع از عزل خود شد. ۵ ماه بعد از قسم دروغ خود در وفاداری به مشروطیت با حمایت استعمارگران روس و انگلیس مجلس را به توپ بست و بر علیه مشروطه چپان کودتا نمود ۱۵۵.

مشروطیت در ایران در سال ۱۹۰۶ از سوی مظفرالدین شاه اعلام شد. محمدعلی شاه که بعد از مرگ پدرش در سال ۱۹۰۷ بر تخت شاهی نشست با کنار گذاشتن قانون اساسی مجلس را به توپ بست. محمدعلی شاه هیچ یک از نمایندگان مجلس را در روز تاج گذاری خود به مراسم دعوت نکرد و با قرض گرفتن از روسیه و انگلیس برخلاف تصمیمات مجلس عمل کرد. در این میان با کشته شدن اتابک، صدراعظم شاه، تنش ها میان طرفداران شاه و مدافعان آزادی افزایش یافت. همزمان از یک سو فرمانده روس نیروهای قزاق در ایران، آلبای لیاکوف، با فرمانی که از والی کل قفقاز دریافت کرده بود نزد شاه رفته و خود را در خدمت او معرفی کرد. از سوی دیگر نیز انگلیس و روسیه، ایران را در میان خود تقسیم کرده و از شاه ایران نیز در این مورد مدد جسته اند. به این ترتیب شاهد بودیم که انگلیسی که پیش از این سنگ مدافعان آزادی را به سینه می زد با روسیه همراه شده و در جبهه مشترکی با آن ها قرار گرفت.

محمدعلی، شاهی که به رغم بارها سوگند خوردن به قانون اساسی باز هم برخلاف تصمیمات آن عمل می کرد با حيله و نیرنگ نمایندگان را در مجلس جمع کرده و آن ها را محاصره می کند خودش نیز به قلعه باغ شاه خارج از شهر می رود یا به عبارت بهتر فرار می کند. در ۲۳ هزیران نیروهای قزاق به فرماندهی شاپشال و لیاکوف نقاط کلیدی شهر را تحت نظر گرفته و مسجد جامع شهر را که مردم در آن جمع شده بودند و مجلس را که واقع در بهارستان بود به آتشباران گرفتند. به این ترتیب در عرض چند ساعت مسجد، مجلس و ساختمان های اطراف آن که زیر گلوله توپ و تفنگ بود با خاک یکسان شده و صدها نفر کشته شدند.^{۱۵۶}

روس و انگلیس می دانستند در صورت موفقیت مشروطه خواهان، انقلابیون هیچگونه مذاکره ای درباره قرارداد مخفیانه ۱۹۰۷ با استعمارگران نخواهند داشت لذا از فرصت استفاده کردند تا با حمایت از مستبدان، مشروطه خواهان را نابود سازند و سپس

^{۱۵۵} استعمارگران روس واهم داشتند که نهضت مشروطیت ایران در آسیای میانه و قفقاز که تازه توسط آنها فتح شده بود ، باعث تحریک مردم گردد و از سوی دیگر انگلیس ها نیز از ماهیت ضد استعماری این نهضت می ترسیدند ایرج ذوقی، ایران و قدرت های بزرگ (۱۹۰۰ - ۱۹۲۵) ، ص ۶۷

^{۱۵۶} Çağın, Şerife Bir Hiciv Ustası Şair Esref, s. ۱۷۰-۱۷۳

(چاغن، شریفه؛ یک هنرمند هجو، شاعر اشرف، ص ۱۷۰-۱۷۳)

با حکومت استبدادی توافق نمایند. از این روی روز ۱۳ خرداد ۱۲۸۷ شمسی سفرای انگلیس و روس در تهران، چند تن از رجال ایران را خواسته و از اقدامات انجمن‌های مشروطه‌خواه شکوه و شکایت کردند و گفتند که جان محمدعلی شاه در خطر است. فردای آن روز محمدعلی شاه به همراه گلنل لیاخوف و شاپشال از تهران به باغ شاه رفت تا حمله به مشروطه خواهان را تدارک ببینند. ۲۰ تیرماه لیاخوف به تهران حمله کرد و میدان بهارستان را اشغال کرده و مجلس را به توپ بست ۱۵۷. این وقایع بلافاصله به سراسر جهان تلگراف می‌شد.

محمد علی شاه پس از مجلس به دستگیری آزادیخواهان پرداخت و عمال روسی نیز این وقایع را در طی تلگراف‌هایی به دولت تزاری گزارش می کردند. این حوادث انقلابیون عثمانی را که در همین زمان در حال تدارک انقلاب خود بود را نگران کرد. آنها مشروطیت دوم عثمانی را سازماندهی می کردند که چند روز بعد از این وقایع پیروز می شدند. ادبیات عثمانی تحت تأثیر آن قرار گیرد و شاعران زبان به دشنام استبداد ایران و ستایش از آزادیخواهان باز نمایند که انگیزه قوی برای مشروطه عثمانی می شود.

دولت عثمانی که می ترسید، مشروطه خواهان ایران موفق شوند و بار دیگر شعله های مشروطه اول عثمانی که توسط عبدالحمید سرکوب شده بود، بلند شود، بر علیه مشروطه خواهان و حامی دولت مستبد ایران بود. در حالی که در این اوضاع مشروطه خواهان عثمانی امید خود را به این بسته بودند که مشروطیت ایران پیروز شود و نویدی برای قیام مشروطه دوم عثمانی گردد ۱۵۸. در این شرایط بود که ادبیات مشروطه عثمانی و ادبیات مشروطه ایران به حمایت از یکدیگر پرداختند. حادثه هولناک به پوپ بستن مجلس باز تاب گسترده ای در استانبول و دیگر شهرهای عثمانی داشت. ادبا و شعرای عثمانی در اعتراض به محمد علی شاه اشعار و هجو های تندی را سرودند. یکی از این شعرای هجاءو شاعر محمد اشرف است.

محمد اشرف (Mehmet Eşref ۱۸۴۷ – ۱۹۱۴) معروف به "شاعر اشرف" در بخش "قیرخ آغاچ" شهر مانيسا واقع در جنوب غرب ترکیه به دنیا آمد. پس از خاتمه تحصیلات به فعالیت سیاسی پرداخت. دستگیر، محاکمه، و محکوم به یک سال (۱۹۰۱ م.) زندان شد. در سال ۱۹۰۲ م. در حالی که در ازمیر تحت نظر بود، به پاریس رفت. مدتی را در سوئیس و مصر گذراند. سرانجام در سال ۱۹۰۸ م برای شرکت در جنبش

^{۱۵۷} روس سفارت انگلیس را هم در صورت بست نشینی و پناهندگی آزادی خواهان در آنجا تحدید به توپ بستن میکند که به نوعی از قدرت برتر روسیه در ایران دارد. ایرج ذوقی، همان، ص ۶۸ – ۶۹ بنابراین ایران چاره ای به غیر مهاجرت به خارج از ایران نداشتند.

مشروطیت به استانبول بازگشت. وی به خاطر سرودن چهار پاره و هجویه‌های سیاسی شهرت بسیار کسب کرد. هجویه‌های او اساساً متوجه سلطان عبدالحمید و دولتمردان عثمانی بود. استمداد (۱۹۰۴)، دجال (۱۹۰۴-۱۹۰۷)، حسب حال (۱۹۰۵)، کلیات (۱۹۱۴ و بعد)؛ شاه و پادشاه و ایران آتش گرفته است (۱۳۲۴) از جمله آثار اوست.^{۱۵۹}

۲) هجو و مدحیه‌های شاعر عثمانی از شاهان قاجار

شاعر اشرف در قطعات بلند خود به نام "ایران آتش گرفته است"، ماجرای به توپ بسته شدن مجلس به دستور محمد علی شاه، قتل نمایندگان و ظلمی را که بر مردم روا می‌دارد را مورد توصیف و هجو قرار داده است. در این قطعات که برخی جاهای آن ترکیبی از نظم و نثر است موضوع ظلم محمد علی شاه بر مردم مظلوم ایران را در ۴۰ قطعه و ۳ بیت تنظیم کرده و به توپ بسته شدن مجلس توسط وی را در یک شعر ۲۱ بیتی به عنوان یک شعر تاریخی سروده است. اکنون ترجمه شرح وقایع را از زبان وی همراه با ترجمه فارسی آن می‌خوانیم:

İRAN'DA YANGIN VAR!

ایران آتش گرفته است!

Kıta

Hadisatı Dehr ile Eşref, ağırdı saçlarım
İhtiyar oldum gönülde eski şenlik kalmadı
Şol kadar etti felek talimi mahviyyet bana
Bak şu tasviri fakiranemde benlik kalmadı

قطعه

اشرف!، با حوادث روزگار موهام سفید شد،

پیر شدم و دلم به اندازه گذشته، شاد نیست

تقدیر به من حقیر آموزش داده است

که در این تصویر ناچیز بنده، منی نمانده است.

¹⁵⁹ Banarlı, Nihat Sami, Resimlerle Türk Edebiyatı Tarihi, cilt ۲ s. ۹۹۸- ۹۹۹

(نهایت، سامی بنارلی، تاریخ ادبیات ترک همراه با تصاویر، ج ۲ ص ۹۹۸-۹۹۹)

Kıta

Eski bir top tükletip bir merkebe
Rastgele sokmakta halka süngü Şah
(Padişahım) sen haya etmez misin
Senden eşna zalim oldu dünkü şah

قطعه

شاه^{۱۶۰} یک توپ قدیمی را سوار مرکبی کرد
هر کسی را که به او می رسد نابود کرد
پادشاهها!^{۱۶۱} تو خجالت نمی کشی
که به دلیل خطای تو شاه از تو ظالم تر شد.

Kıta

Marpucu attı elinden çekti seyfi sarimi
Yaptı bir müthiş dram kan döktü zalim su gibi
Bir top attı milletin çıktı dumanı göklere
Şahı İran kıydı mebusanı tömbeki gibi

قطعه

مارپیچ قالیان را رها کرد و شمشیر را کشید،
دram بزرگی را با ریختن خون مردم به وجود آورد، ظالم!
اولین توپ را پرتاب کرد و دود از همه جای زندگی ملت برخاست
شاه ایران رحمی به نمایندگان مجلس نکرد.

Kıta

Nagehan geldi hatiften müheyyic bir nida
Can pazarında hukukullahı ihsas eyledi

^{۱۶۰} منصور شاعر محمد علی شاه قاجار است.

^{۱۶۱} اشرف اینجا خطاب به عبدالحمید، پادشاه عثمانی می کند. شاعر اشرف یکی از سرسختترین هجو کننده ای عبدالحمید دوم است که در صفحات بعدی نمونه ای از این هجو ها را خواهیم دید.

.....Hacz etti iblisi lain

Şahı İran attı top ilanı iflas eyledi

قطعه

ناگهان از هاتف ندای مهیجی به گوش رسید،

و در ولوله بازار جان، حقوق الهی را حس کرد

.....شیطان رجیم چاشنی کار را به آن اضافه کرد

شاه ایران با به توپ بستن مجلس اعلام شکست کرد.

Şah-ı Zalim, evvala kanun-i esasiyi yemin ettiği halde maiyetinde bulunan Rus Miralayı Liyakof marifetiyle babasının küşad etmiş olduğu kabe-i hurriyeti, yani meclisi mebusanı içindeki azasıyla beraber topa tutarak meclis-i mebusan dairesi ile yanındaki cami ve medreseleri hak ile yeksan ettikten sonra, güya eski azalar hükümetin hesabına gelmediği için şehid edildiğinden bahisle yeniden intihab teklif ediyordu. Bunun üzerine bizde şu kıtayı söylemiştik:

شاه ظالم با وجود اینکه ابتدا برای پایبندی به قانون اساسی قسم خورده بود با همراه لیاکوف؛ افسر روسی مجلس نمایندگانی را که پدرش به عنوان کعبه آزادی درش را گشوده بود، به همراه مدرسه ها و مسجد کنارش به توپ بست. در حالی که اعضای مجلس نیز داخل آن بودند و آنجا را با خاک یکسان کرده بود. به این ترتیب گویا که عزاهای پیشین جزو مصایب حکومتی نبوده است با پیش آمدن بحث شهدا، انتخابات مجدد را پیشنهاد کرد. در این مورد ما هم این قطعه را سرودیم:^{۱۶۲}

Kıta

İntihab eyleseler de basın istifayı

Ba'dama dinlemeyin etsede bin kere kasem

Açtı sanma yeniden Meclis-i Mebusan'ı

Yine top ağzına mebus arıyor Şahı Acem

قطعه

^{۱۶۲} یادداشت های خود شاعر است.

گر انتخاب مجدد صورت گیرد مهر استعفا را بزنید
گر هزار بار هم قسم بخورد به او اعتماد نکنید
اصلا فکر نکنید که مجلس نمایندگان را دوباره گشوده است
چرا که دوباره آن را به توپ خواهد بست، این شاه عجم!^{۱۶۳}

Kıta

Açıldı bir yeni mektep, buyursun ehli istibdad
Kitali mülke Fursun Şahı nevcanından öğrensin
Kulağı geçti boynuz, kan alır şimdi ahaliden
Kızıl Sultan gidip zulmü Acem Şahından öğrensin

قطعه

مکتب جدیدی باز شده است! اهل استبداد وارد شوند
و قتال را از شاه نوجوان ملک فارس یاد گیرند
مار زخمی اکنون به دنبال خون خواهی از ملت است،
قزل سلطان^{۱۶۴} (سلطان سرخ) ظلم را از شاه عجم یاد گیرد.

Bu eser Mısır'da yazılmıştı. O zaman henüz Türkiye'de idare-i meşruta ilan olunmamıştı. Biz de can acısıyla bu kıtayı söylemiştik:

این اثر در مصر نوشته شده است. در آن زمان هنوز در ترکیه اداره مشروطه تشکیل نشده بود. من هم با درد جان این قطعه را سرودم:

Kıta

Za'fa yüz tutmada günden güne bundan sonra
Müslümanlar acaba olmayacak mı hurrem
Kerbela vakasını kasederek tanzire
Milleti çiğnedi eşşekcesine Şahı Acem

^{۱۶۳} شاعر خطاب به نمایندگان مجلس ایران کرده و از آنها می خواهد که دوباره گل و عده های دروغین شاه را نخورند.
^{۱۶۴} منظور شاعر انگلیس است.

قطعه

روز به روز بعد از این ضعیفی پدید می آید
آیا مسلمانان هرگز روز خوش به خود نخواهند دید؟
شاه عجم به نیت تکرار واقعه مصیبت باری چون کربلا
بار دیگر ملت خود را به طور احمقانه کشت!

Kıta

Vasıta oldu yegane arada.....
Şeytanet eyledi ta'lim Hamid-i Sani
Oldu üssü hareketındada peyrev
Topla yıktırdı balam Meclisi Mebusani

قطعه

.....یگانه در این میان وساطت کرده اند
تعلیمات حمید ثانی^{۱۶۵} فتنه انگیزی کرده اند!
.....پیرو او شده است فرزندم (بدان) که
با به توپ بستن، مجلس را ویران کرده اند.

Kıta

Dediler Şaha Kızıl Sultan ile Rus Çarı
Meclisi Meşveretin babını zor ile kapat
Topu boynuz yerine enselerinden dayayıp
O da eşekçesine millete yaptı hacamat

قطعه

به شاه گفتند چار روسیه و قزل سلطان
که در مجلس شورا را با زور هم که شد ببندند!

^{۱۶۵} سلطان عبدالحمید دوم عثمانی.

او هم توپ ها را به پشت سرشان گذاشت و
به شکل احمقانه ملت را حجامت کرد.

Kıta

Çıkacak var mı yüzün nezd-i Resullah'a?
Kurtarır mı seni mahşerde Hamid-i Sani
Ahiret yok mu ki var ise demez mi Allah
Topa tuttun ne için Meclis-i Mebusani

قطعه

آیا رویت می شود که در نزد رسول خدا بایستی؟
آیا حمید ثانی تو را در قیامت نجات خواهد داد؟
اگر آخرتی باشد خداوند از تو نخواهد پرسید
که به چه دلیل مجلس نمایندگان را به توپ بستی؟

Kıta

Yok yere mahvetti zalim d.....nini
Ahtan yoktur nasibi anlamaz feryaddan
Geçse İran Şahı ... zamanı çok mudur
Kabil-i Şakird olan ustat olur ustaddan

قطعه

بدون هیچ دلیلی ظالم نابود کرد
نصیبی از آه نبرده و معنی فریاد را نمی داند
اگر شاه ایران بگذرد آیا زمانی برایش باقی است؟
"کسی که ظرفیت شاگردی را دارد از استاد خود هم بهتر می شود!"

Kıta

Alışmıştır Acemler, bir zaman kandan çekinmezler

Velev takliden olsun kan döker hepsi muharremde
Ölümden başka bundan sonra sence kurtuluş yoktur
Eğer öz kardeşin olsa kapında İbn-i Mülcemde

قطعه

ایرانی ها عادت کرده اند، هر گز از خون دادن نمی ترسند
حتی اگر تقلید صرف باشد، در محرم همه خون می دهند
غیر از مرگ برای تو راهی وجود ندارد،
چه بر در تو ابن ملجم باشد، چه برادری تنی ات!

Kıta

Amil ol pendimle ey Şah-ı Acem
Öyle zulm et ki şaşıp kalsın Yezid
Elde kalkandır.....birleşin
Ermeni Abdülhamid،Sen Acem kes

قطعه

ای شاه ایران از سخنم پند بگیر
چنان ظلم کن که حتی یزید هم تعجب کند
متحد شوید...با هم، سپری در دستتان (فقط این است)
تو عجم بکش و عبدالحمید نیز ارمنی

Kıta

Milleti kırdı perişan etti mebusanını
Ol kadar can yaktı ki Cengizi hayran eyledi
Aferin Abdülhamit Han'ı bıraktı gölgede
Şahı İran attı top İran'ı viran eyledi

قطعه

کمر ملت را شکست و نمایندگان را نابود کرد
از بس انسان کشت حتی چنگیز هم انگشت حیرت بر دهان گرفت
آفرین بر تو که عبدالحمید خان را نیز عقب راندی!
و با به توپ بستن مجلس، ایران را ویران کردی!

O sırada “Acem Şahına nüzul isabet etmiş” diye bir şayia zuhür
etmesi üzerine atideki kıta söylenmiştir:

در این میان با شایعه شدن این موضوع که بر شاه ایران وحی شده است این قطعه
سروده شد:

Kıta

Yetiştî Şah-ı İrana nüzule benzeyen bir hal
Dayandı çünkü Allah’a zavallı milletin ahı
Sinirler oynuyor sanma dokundu gayretullah’a
çarpılır elbet Acem Şahı،Yemin etti yalandan

قطعه

بر شاه ایران حالی نظیر وحی نازل شد
و چون آه ملت مظلوم بر خدا تکیه کرده بود
این دیگر با غیرت الله بود که
خداوند سزای شاه عجم را خواهد داد.

Kıta

Hisse-i tesiri nedamet mi nedendir anlamam
Arız oldu kendine bir hal ispazmoz gibi
Bi-muhabba yüklenip eşşek gibi Şahı Acem
Yıktı Mebusanı bir topla dağıttı toz gibi

قطعه

نمی دانم از حس تاثیر ندامت است یا نه؟

حسی چون تشنج بر او عارض شد و او را فرا گرفت

شاه عجم چون الاغی بی رحم

مجلس را به توپ بست و با خاک یکسان کرد.

Kıta

Merhamet eylemdi Şah-ı Acem

Milleti kırdı beş on zirzop ile

Kuş gibi girdi acemler kafese

Topunu sildi süpürdü top ile

قطعه

شاه ایران هیچ مرحمتی نکرد

ملت را با چند نفر از اراذیل و اوباش درهم شکست

عجم ها چون پرده ای وارد قفس شدند

که همه آن ها را با توپ نابود کرد.

Kıta

Ay balam oldu ...ydana bu günlerde senin

Toplarınla kılıcın millet için aleti şer

Bu ne vahşet bu ne densizliktir

Hergele nergele mi kırdığın, ebna-yı beşer

قطعه

دیدى شاهد این روزها هم شدیم، ای پسر!

توپ و شمشیر تو برای ملت شده آلات شر

این چه وحشت و نفرت و دون خصلتی است

آن که می کشی ارازیل و اوباش نه، بلکه ابنای بشر!

Topa tutulan birçok mebuslar öldükten sonra içlerinden her nasılsa iki mazlum mebus kurtulup kaçmışlardı. Bunları

yakaladılar. Acem Şahının çekilmiş olduğu bağ-ı şaha getirdiler. Şah bunları evvala gözünün önünde ağaca asıp salb ettirdikten sonra bir vahşeti Cengizane ile kurşuna dizdirmiş ve kendisi de altında tar-ı bezme nuşa nuş etmiştir. Bu vaka-ı dil hıraşın iras ettiği teessür-i şedid ile biz de şu kıtayı inşad eylemiştik:

بعد از به توپ بستن مجلس که بیشتر اعضای آن کشته شدند دو نفر به هر شکلی که بود زنده مانده و گریختند. اما آن دو نفر را دستگیر کرده و به باغ شاه بردند. پادشاه نیز نخست آن ها را به درخت بسته(صلیب وار) و کشته و سپس با بی رحمی چنگیزوارانه‌ای بعد از مرگشان آن ها را تیرباران کرده و سپس مجلس نوشانوش را ترتیب داد. تحت تاثیر این وقایع دل خراش ماندم و با تاثیر شدید این ابیات را سرودم:

Kıta

Şahın ahrarı tutup astığı bir kör ağacın
Adını koydular İran'da "Can-kah Ağacı"
Dar-ı dünyada ceza cinsi ameldense eğer
Bağ-ı şahda görürüz meyveli bir şah ağacı

قطعه

درخت کوری که شاه (آن دو مرد را) بر آن آویخت
در ایران آن (درخت) شهرت "جان خواه" یافت
اگر در دنیا مکافات از جنس عمل باشد
در باغ شاه ما نیز شاهد درختی خواهیم بود که میوه اش شاه باشد

Kıta

Attığın top sana doğru dönecektir ey şah
Kerbelaya çeviren memleketi bahtındır
Yıkılıp üstüne enkazı yakında ezecek
Bir çürük tahtaya bastın ki o da tahtındır

قطعه

ای شاه! توپی که پرتاب کردی به خودت بازخواهد گشت،

بخت تو همین مملکتی است که آن را به کربلا تبدیل کرده ای

تخت تو به زودی بر سرت می ریزد

چرا که پا بر روی تخت چوب پوسیده ای گذاشته ای

Kıta

Ber devam etmek için heykeli istibdadı

Acemistan'a da el attı Hamid-i Sani

Okuruz Fatih başka elimizden ne gelir

Duman attırdı balam türbe-i mebusanı

قطعه

حمید ثانی برای اینکه مجسمه استبداد را پایدار سازد

دست بر روی عجمستان (ایران) هم گذاشت

غیر از فاتحه خواندن از دست من کاری بر نمی آید

که مجلس نمایندگان را به آتش کشید، فرزندم!

Şurada bir beyit söyledik ki yalan yere yemin edenler hakkında irad olunur darb-ı mesel olmaya şayandır:

در اینجا نیز بیت را سرودم که در وصف کسانی است که به دروغ قسم می خورند و این بیت ارزش آن را دارد که ضرب المثل شود:

Beyit

Duruğ ile değıştirme zemini

Kabul etmem Acem Şahı yemini

با دروغ گفتن دنیا را عوض مکن

که من قسم شاه عجم را قبول ندارم

Kıta

İşte İran işte Türkiye uzağa gitmeyin

Bir bina tecdid olunmaz ekseriya çökmeden

Hallonundu mesele beyhudedir gelmez sonu
Tıflı hurriyet doğarsa evvela kan dökmeden

قطعه

این ترکیه است و این هم ایران، به دوردست نروید!
بدانید که هیچ بنایی مرمت نمی شود، مگر این که کاملاً فروریزد
مساله حل شد و این کار بیهوده است
زیرا نوزاد آزادی بدون خون ریزی به دنیا نمی آید!

Kıta

Çıktı ahrar avına elde tüfek önde köpek
Şöhreti zulmü yetiştirdi balamın afaka
O gene rastgeleni bir dala sallandırarak
Nice eşcarı çevirdi şecer-i vakvak'a

قطعه

به قصد شکار آزادگان تفنگ در دست و سگان در پیش
فرزندم! شهرت ظلم را به آفاق رسانده است
هر کسی که به او می رسد آویزان به درخت
درختان را به شجره ی واکواک^{۱۶۶} تبدیل کرده است

Kıta

Ahali oldu bazıce hükümdaran-ı İslam'a
Acem Şahı apansız başına halkın çorap ördü
Yine bir kan döküldü üstüne tarihi islamın

^{۱۶۶} بنابر روایت اسطوره ای شجره واک واک نام درختی است که میوه ای شبیه سر انسان دارد. بر این اساس بعد از فتح استانبول در میدان اسب تعداد زیادی از مردمی که به دار آویخته شده بودند بر درخت منحوسی علم شدند. درخت یاد شده در دوره محمود ثانی پس از هم پاشیدن ینی چری ها قطع شد. مصرع ذیل مرحوم عزت ملا در این زمینه معروف است: "در زمان به ثمر رسیدن میوه به درخت واک واک رسیدیم" (یاد داشت خود شاعر).

Beşikte duhteri nevzad-ı hurriyet hayız gördü

قطعه

مردم بازیچه حاکمان اسلام شدند

شاه ایران ملت مظلوم خود را فریب داد

خون دیگری بر تاریخ اسلام اضافه شد

دختر نوزاد آزادی در گهواره حائض دید.^{۱۶۷}

Şah-ı İran Meclisi Mebusanı topa tuttuğuna dair ilk telgrafı
Mısır'da gördüğümde söylediğim kıta:

زمانی که در مصر اولین بار تلگرافی مبنی بر به توپ بسته شدن مجلس به دستور شاه
ایران را دریافت کردم این قطعه را سرودم:

Kıta

Cennete yollamak ehli Hakkı

Şah-ı İran'a göre bir şandır

Hadim-i adl olanın İran'da

Türbesi Meclisi Mebusan'dır

قطعه

رهسپار کردن اهل حق به بهشت

برای شاه ایران مرتبه بسیار والایی است

هر کسی که در ایران خادم عدالت باشد

زیارتگاه او مجلس نمایندگان است

İran Meclisinin ilk teşekkülünde tanzim edilen bütçede şah için
ayrılan tahsisatı açgözlü şah azımsamıştı. Bu münasebetle inşad
ettiğim kıta bervechi atidir:

^{۱۶۷} کنایه از کشته شدن یا کشتن است. یعنی هنوز به دنیا نیامده خفه اش کردند.

بودجه ای که در اولین مجلس ایران برای شاه مقرر شد از نظر شاه حریص بسیار کم بود امروزه به خاطر طمع، شاه ایران ترس این را دارد که مملکت را از دست بدهد! به همین مناسبت قطعه ذیل را سرودم:

Kıta

Seyredip yaylasını esteri istibdadın
Gördü az kendine tahsis edilen meydana
Gemi aldı azıya şahı acem huylanarak
Yıktı bir çifte atıp Meclisi mebusanı

قطعه

اسب استبداد، زمانی که دشت چرای خود را نگاه می کرد
میدانی را که به او اختصاص داده شده بود، کوچک یافت
شاه ایران افسارش را پاره کرد
و مجلس را با لگد زدن نابود کرد

Beyit

Unutturdu Acem Şahı Yezid'i
Bıraktı gölgede Abdülhamid'i

بیت

شهرت شاه ایران (ظلم) یزید را به فراموشی سپرد
و عبدالحمید را نیز به حاشیه راند

Ey Mübarizin-i iraniyane rahe Azadeh! Şüphe yok ki en sonra şahid-i zafer size ram olacaktır. Fütür etmeyin. Nazenini hurriyeti der aguş edinceye kadar bir aşk-ı can feda gibi çalışın. Çünkü:

ای مبارزین ایرانی! هیچ شکی نیست که در نهایت پیروزی از آن شما خواهد شد. تا زمانی که آزادی نازنین را در آغوش بگیرید همچون یک عاشق جان نثار تلاش کنید. چرا که:

Kıta

Dökülen kan boşa gitmez reh-i hurriyette
İnkilaba olur er geç cereyanı badi
İç yüzünden çürüyüp rahneler eyler peyda
Temelinden göçürür heykeli istibdadi

قطعه

خونی که در راه آزادی ریخته می شود تلف نمی شود
دیر یا زود جریان بعدی که انقلاب است از راه خواهد رسید
و مجسمه استبدادی را که از درون پوسیده و آثار آن هویدا شده است را از ریشه نابود
می کند.

Vatka ki Acem Şah'ı tebdili hava zımnında bir noktaya çekilmek için Meclis-i Mebusan'la meşvere etmişti. Bağ-ı Şah'a nisbetle Tahran'a yakın bir mevkiden çekildi، topla istediği yeri tehdide daha müsait olan "Bağ-ı Şah'a" gitti. Orada bazı erbabı temelluk:

شاه عجم زمانی که هوا مساعد شده بود برای مشورت گرفتن اعضای مجلس را دور هم جمع کرد و خودش در محلی به نام باغ شاه که محل امن تری به شمار می رفت و نسبتاً به تهران نزدیک بود، رفت. در آنجا برخی از اربابان مالک:

Kıta

Sordular var mı luzumu diye bir muctehidin
Ortalıkta dolaşan bir iki koftan başka
Halka doğru savurup küfrü Acem Şah'ı dedi
Müctehid istemem men Liyakof'tan başka

قطعه

سوال کردند که آیا نیازی به فتوای مجتهد دیگری غیر از یکی دو تا "کوتفی" که پیرامون شما هستند وجود دارد؟

شاه عجم در حالی که به ملت ایران ناسزا می گفت بیان کرد:

"من مجتهدی غیر از لیاکوف^{۱۶۸} نمی خواهم!"

Kıta

Yükselir mevkii günden güne inşallah
Eli bağlı olarak Şah-ı Acem dara çıkar
Eylesek validesinden talebi izahat
Mutlaka silsilesi Hind-i ciger hara çıkar

قطعه

خدا کند روز به روز مقام وی (شاه عجم) بالاتر رود

با دستان بسته، به دار آویخته شود

اگر از والدینش نسب وی را پرسید

حتما به هند جگر خوار می رسد!

Acem Şah'ı Meclis-i Mebusan'ı topa tuttu, hala ahaliyi kesiyor, asıyor, topa tutuyor. İran'ı vıran etti, bitirdi. İnsaniyet, medeniyet gibi sözlerelfaz ve kafiye den ibarettir. Bu husustan fevkalade müteessir olarak atideki kıtayı söyledik:

شاه ایران مجلس را به توپ بست، هنوز هم ملت را قطع عضو می کند، به دار می آویزد و به توپ می بندد. ایران را ویران کرد، تمام کرد. اکنون کلماتی چون انسانیت و مدنیت تنها لفظ و قافیه ساز هستند و هیچ معنا و مصداقی ندارند. بنابر این بسیار متأثر از این وضعیت ابیات ذیل را سرودیم:

Kıta

Put kesildi, susuyor alemler insaniyet
Kanlı bir levhaya bir perde çekildi eyvah
Karşıdan seyrediyor Avrupa la-kaydane
Sanki eğlenceli bir top oyunu oynadı Şah

قطعه

^{۱۶۸} ژنرال روس که شاه را همراهی می کرد.

عالم بشر سکوت کرده و مانده بتی شده است
دریغا! بر روی لوح خونین پرده ای کشیده است
اروپا بی قید و بند صحنه را تماشا می کند
که گویی شاه، توپ بازی مفرحی را بازی می کند

Kıta

Bu yolda temaşaya göbek atmaz mı bed-hahan
Çalınmak üzere yirminci asırda namı deflerde
Salonlarda değişti mevki-i tazim u talik
Giren şimdi görür tasvir-i şahi-yi keneflerde

قطعه

آیا برای این کار، بدخواهان از خوشحالی نخواهند رقصيد؟
در قرن بیستم همه جا آوازه آن، پخش خواهد شد؟
در تالارها وضعیت تعظیم و احترام عوض شده است
هر کسی که وارد می شود تصویر شاه را در پارچه ها می بیند.

Fi ۴ Kanunıevvel sene ۳۲۴ (۱۷ ocak ۱۹۰۹) tarihinde küşad
olunan Osmanlı Meclis-i Mebusanı için Acem Şah'ının çektiği
tebrik telgrafı üzerine söylenmiştir:

در سال ۳۲۴ ه.ق. (۱۷ اکتبر ۱۹۰۹) به مناسبت دریافت پیام تبریک از سوی شاه ایران
برای بازگشایی مجلس نمایندگان در عثمانی این شعر را سرود:

Kıta

Zulm ile eyledi İran'ı seraser viran
Bilmiyor kendini gülşende mi külhanda mıdır
Bize hurriyeti tebrik ediyor Şah'ı Acem
Bilemem eyleyecek girye midir hande midir

قطعه

با ظلم خود سراسر ایران را ویران کرد
نمی داند خویش را که در گلستان است یا در خاکستر؟
شاه عجم آزادی را به ما تبریک می گوید
نمی داندم بخندم یا گریه کنم!؟

Acem Şahı kan dökmeye başlamadan evvel bir gün çürük tahtına dayanmış olduğu halde Meclis-i Mebusan azalarından celb ettiği bazı zevata belindeki kılıcı göstererek; “Bu taç, bu taht, bu memlekete bana ecdadımdan miras kalmıştır. Keyf u istibdadıma dokunmak isteyenlere yine şu kılıcı isti’mal etmeksizin öyle hurriyet, meşrutiyet tanımam” demişti. Vakıa istediği gibi şimdiye kadar at ve kılıç oynattı, top attı, tüfek attı, gülzar-ı vatani serapa ateşzara çevirdi. Fakat;

شاه ایران پیش از این که شروع به خونریزی کند یک روز در حالی که بر تخت پوسیده اش تکیه داده بود و تنی چند از اعضای مجلس را در اطرافش جمع کرده و با اشاره به خنجرى که در کمرش داشت این جمله ها را گفته بود: "این تاج، این تخت، و این مملکت از اجدادم به من ارث رسیده است. هر کسی که بخواهد در امور مربوط به کیف و لذت و استبداد من دخالت کند با شمشیر به خدمت او خواهم رسید و چیزی به نام مشروطیت و آزادی نمی شناسم" تاریخ نشان می دهد که شاه چنانچه می خواست تا کنون با شمشیر و تاخت و تاز، توپ بازی و تیراندازی کرده و وطن گلزار را سراسر به آتشزار تبدیل کرده است. لیکن:

Kıta

Ba’dema adl-i ilahi yetişir, çok sürmez
Göklere çıkmada İran’daki ah-ı cangah
Beline bağladığı seyf-i murassa Şahın
Bu yakında takılır boynuna inşallah

قطعه

طولی نخواهد کشید که عدالت الهی تحقق پیدا می کند
آه جان خواه ایران به گوش آسمان رسیده است (زیرا)

شمشیر منقوشی که شاه به کمر بسته است

ان شای الله به زودی بر گردنش آویزان می شود

Mukeddema yıkılmış ve artık ötesinde berisinde otlar bitmeye başlamış olan Meclis-i Mebusan'ın karşısında binlerce eytam ve ağlamakta olan valideleri ki bunlar şuheday-ı ahrar ailesidir. Hepsi kuru toprak üstünde Cenab-ı Allah'a karşı diz çökmüş oldukları halde yek-avaz olarak bil-cümle aktar-ı islamiyeye doğru kıta-i atiyeyi irad ediyorlar:

پس از این که همه چیز آرام گرفت در رو به روی مجلس، هزاران یتیم و والدین آنها جمع شده بودند. آن ها خانواده های شهدای آزادی بودند که همگی در برابر خداوند روی خاک زانو زده و یکصدا این قطعه را می خواندند:

Kıta

Kabeyi hurriyeti suratle tecdid eyleyip

Şad edin ervah-ı mebusanı Allah aşkına

Her taraftan şah kundak koydu, yangın var, koşun

Müslümanlar kurtarın İran'ı Allah aşkına!

قطعه

کعبه آزادی را به سرعت تجدید کنید!

ارواح نمایندگان را دل شاد کنید! به خاطر خدا

شاه از هر سو حمله می کند، همه جا آتش گرفت، بشتابید

مسلمانان، ایران را نجات دهید! به خاطر خدا

ACEM ŞAH'ININ MECLİS-İ MEBUSAN'I TOPA
TUTTUĞU ZAMAN SÖYLENİLEN TARİHTİR.

شعر تاریخی (بیست و یک بیت) که هنگام به توپ بسته شدن مجلس ایران
توسط محمد علی شاه، سروده شده است:

Ya ilahi ehli islam'ın nedir bu çektiği

Her cemaatten hakeret, her hükümetten sitem

بار الاها! چرا مسلمانان از هر حکومتی ظلم و از هر جماعتی حقارت می بینند؟

İşte ez-cümle yine bir kanlı Şah'ı ru-siyah

Bastı taht-ı süllem-i bedbaht-ı İran'a kadem

از جمله یک شاه خون آلود رو سیاه دیگر

بر تخت بدبخت ایران گام گذاشته است.

La'net olsun, ibtidadan verdiği hurriyete

Milleti etti uğursuz bin tereddütle verem

نفرین بر آن آزادی که ابتدائاً به مردم داد،

چرا که آن ها را بداقبال کرده و همگی را از شدت شک و تردید متورم کرده است.

Bir sözünde durmayıp doğru, televvün gösterir

Bin müretteb kizbini ta'kip eder bin bir kasem

روی حرف خود نمی ایستد و هر لحظه به رنگ دیگری است

در حالی که برای هر دروغش هزار و یک قسم می خورد.

Zalimin endişesi ihya-yı istibdad olup

Daima etmekte serbesti-i matbuatı zemm

فکر این ظالم این است که استبداد را احیا می کند

و همیشه آزادی مطبوعات را نیز به آن ضمیمه می کند

Ardlı önlü sırtına binmişti millet meclisi

Çünkü kanun-i esasi ağzına takmıştı gem

مجلس نمایندگان چون کوزی بر پشت او بود

قانون اساسی را به دهن خود مهر کرده بود

Zorlayıp kırdı gemi, halka savurdu çiftayi

Bağı Şah'ta nuş edince silme birkaç cam-ı cem

با زور آن مهر را شکست و مردم را له کرد

در حالی که در باغ خویش مشغول عیش و نوش بود

Eyledi topla, tüfekte millete karşı huruc

Lal olur bu noktada arz-ı mezalimde kalem

در برابر ملت خود با توپ و تفنگ عصیان کرد

قلم اینجا از بیان مظالم یاد شده قاصر است

Yaktı Mebusan'ı, etti heyetiyle ber-heva

Kahkahayla seyrine çıktı şeh-i esteri şiyem

مجلس را با نمایندگانش نابود کرد

و خود با خنده به تماشای این صحنه به توصیه اسب (لیاکوف روسی) پرداخت

Tuttu can havliyle meclisten kaçan azaları

Bahçesinde kendi ber-dar etti Şah'-ı müttehem

شاه متهم آن نمایندگان مجلس را که از ترس جانشان گریخته بودند را در باغ خود به دار آویخت

Vahşeti seyreyleyin kim tuttuğu ademleri

Hem asıp öldürdü, sonra kurşuna dizdirdi hem

ترس و وحشت را در این جا ببینید که شاه آنها را پس از اعدام کردن به گلوله بست

Millete karşı Kazaklar karşıdan sağdıkça top

Hakk'dan istimdad ederdi Ka'be'de beytül harem

قزاق هایی که مردم را به توپ می بستن از خدا یاری می خواستند گویی که در کعبه کسی از بیت الحرام یاری بجوید

Kıydığı canlar için asla teessür etmedi

Besmeleyle kesti güya ıyd-ı adhada ganem

نسبت به جان هایی که گرفت و مردمانی که کشت هیچ احساس تاسفی نداشت
گویا آنها را برای عید قربان ذبح کرده بود

Şol kadar etmiş takarrüb kim saraya ahiret
Seyrolunmakta der-i elmastan bab'ul adem
چه کسی از راه کج (از سمت چپ) به سرای آخرت تقرب می جوید؟

بعد از حضرت آدم در الماس را کی تماشا می کند.

Oldu topla bir yeni Meşhed peziray-ı vucud
Üstüne döksün melekler sidreden eşk-i elem

باتوپ های پرتاب شده مشهد جدیدی به وجود آمد

فرشته ها از آسمان باید اشک درد و الم بریزند

Şevk-i hurriyetle mazlumane hala zikreder
Koltuğunda kellesi birçok şehid-i muhterem

اکنون شهدایی که سرشان در کنار بازویشان قرار دارد

به حال مظلومیت آزادی ذکر می گویند

Ehl-i ukbaya dedi bin istizayle Yezid
Bundan ehvendir deruni Kabe'ye asmak sanem

یزید با هزار استعاضه به اهل عقبی گفت

که گذاشتن بت به درون کعبه از این وضع بهتر است

Şiri Hurşide hayasız sürdü çıkmaz bir leke
Seyredenler zanneder beyne'n-nisa kirbası dem

لکه ای ننگی روی پرچم شیر و خورشید گذاشت که پاک شدنی نیست
کسانی که آن را (آن پرچم را) بیند فکر می کنند که پارچه خونین است

Vak'ayı hakkıyla tasvir etmeden ben acizim
Eşk ile suzişli bir mersiye yazsın Muhteşem

من از بیان وقایع چنانچه گذشت عاجزم

بایستی محتشم^{۱۶۹} با اشک و سوز مرثیه ای دیگری نویسد

Ben niye vaktiyle böyle kesmedim a'za diye

Nadim olmakta Hamid-i Sani sahib kıdem

حمید ثانی صاحب قدم اکنون احساس پشیمانی می کند

که من چرا زودتر اعضای مجلس را این گونه نابود نکردم؟

Duydu bu tarihi istavroz çıkardı gitti Çar

Topla yıktı Kab'e-i hurriyeti Şah'ı Acem

تزار که این ماجرا را شنید خاچ در آورد و رفت

شاه عجم با توپ کعبه آزادی را نابود کرد

(۱۳۲۶ (۱۹۰۸)

Eski kitaplarda “Erbab-ı Mütalaaya” yahut “ifade-i Meram” gibi tabirlerden bıktık usandık. Hele her kitabın başında “mukaddeme” kelimesiyle başlayan sözler ki en sonra yazılmış olacağı herkesin malumudur. O cümleler halka usanç verdi, biz her şeyde yenilik taraftarıyız. Binaenaleyh “mukaddime” tabirini “muakkabe” suretine koyarak cümleyi kitabın nihayetine derc eyliyorum:

در کتاب های قدیمی از عناوینی چون “ برای اهل مطالعه ” یا “ بیان ادعا ” خسته شده ایم. از تمام کتاب هایی که با عنوان مقدمه حرف هایی را می زنند که همه می دانند آخرین جملات نوشته شده کتاب است. این جملات مردم را خسته کرده است. از آن جایی که من طرفدار نوآوری ام به جای “مقدمه” از “معقبه” استفاده کرده و در پایان از آن بهره می جویم:

MUAKKABE

Muzafereddin Şah merhum, İran’a hurriyet ve hukuk-ı insaniyeti verdi; millet meclisini küşad etti, büyüklüğünü, ulvi-i maksadını aleme gösterdi. Tarih, namını ilelebed tebcil ve tasdik edecektir.

^{۱۶۹} محتشم کاشانی.

Hatta merhum-ı muşarün-ileyh için yazdığım bir eserde müteessirane atideki kıtayı söylemişim:

معقبه

مظفر الدین شاه مرحوم حقوق بشر و آزادی را به ایران بخشید. در مجلس ملی را گشود. بزرگی و هدف متعالی خویش را به جهان نشان داد. تاریخ، نام وی را جاودانه خواهد ساخت. در مورد مرحوم مشار علیه قطعه زیر را سروده ام:

Ne yazık ki felek müsaade etmedi. Muzafferddin Şah azim-i dar-ı cinan oldu. Haberi vefatını işittiğim zaman şu kıtayı söylemişim:

ولی تقدیر اجازه نداد و مظفرالدین شاه، شاه بزرگ ایران دار فانی را وداع و دار جنان را سلام گفت. بعد از این که خبر فوت او را شنیدم این قطعه را سرودم:

Kıta

Zuhur ettiyse medhiyyem müessir zehr-i hicvimden

Değil bende kabahat, bendeki baht-ı siyahındır

Fütur etmem, asay-ı sabra ettim ittika Eşref

Cihandan şah gitti, şimdi nevbet Padişah'ındır

قطعه

به جای هجو نیش دار مدح آبدار گفته ام تقصیر من نیست

بلکه از بخت سیاه من است

نمی ترسد اشرف، بر عصای صبر تکیه کرده است

شاه چشم از جهان فرو بست حالا نوبت پادشاه است

Bu Muzafferuddin Şah merhumun veledi, zerre kadar pederine çekmedi. Veled-i merkumun cediti alası olan herif de alarivayetin hun-riz bir adammış. Bu ona benzedi, hatta onu da geçti. Pek meşhurdur ki cediti bir gün celladı huzuruna çağırarak ahrar-ı ümmet hakkında mevcut olan süver-i katliyye ve işkence kafi olmadığından daha ziyade feci ve müessir bir işkence bulmasını teklif eder. Cellad üç defa temana ettikten sonra hapisneden keyf-e muttefak bir şahsı celb ettirerek ustura ile kafatasının derisini kamilen çizip saçlarıyla beraber çıkarır ve bir

kalpağın içine binlerce eşek arısı doldurup başına giydirir. Bu suretle zavallı mazlum yirmi dört saat çırpına çırpına can-hıraş feryadlarla ölür gider. Ceddi ma'bud da zamanında engizisyonun koleksiyonuna bir eser-i nadide ve naşinide daha ilave eylediğinden dolayı iftihar ederek cellad-ı merhumun sinisini bir kıta “şiru hurşid” nişanıyla tezyin eder. Bu necl-i necip de, bu uğursuzda mutlaka ona çekmiştir.

Ona taklid ediyor. Babasının İran'a bahşettiği asar-ı insaniyet ve medeniyeti bu perişan etti. Meclis-i Mebusan'ı içindeki azalarıyla beraber topa tuttu, yıktı, yaktı, harap etti. Cengiz'e rahmet okuttu, hurriyet pervaranı ummeti kılıçtan geçirdi, kesti öldürdü. İran'ı o koca memleketi sahrayı Kerbela'ya döndürdü... Alem-i insaniyet ve medeniyeti dil-hun etti, ağlattı... Hala da ağlatıyor.

فرزند این مظفرالدین شاه مرحوم حتی ذره ای به پدر خود شبیه نیست. جد
اعلای او نیز بنابر روایات متعدد فرد خون ریزی بوده است. این فرزند نیز شبیه او است و
حتی اقداماتی فراتر از او انجام می دهد. روایت است که روزی جد او جلاد را به حضور
خود فرا خوانده و با اشاره به این که انواع راه های شکنجه و قتل مردم رضایت بخش
نیست به او دستور می دهد که شیوه جدیدی را در کشتار بیابد. جلاد پس از این که سه
بار از شاه می خواهد که از دستور خود صرف نظر کند، زندانی ای را آورده و پس از این
که پوست و موی سر او را جدا می کند هزاران زنبور را درون کاسه سر او جا کرده و
پوست و مو را دوباره بر سرش قرار می دهد. مظلوم بیچاره یاد شده نیز پس از ۲۴ ساعت
که در حال جان دادن وحشتناک با فریادهای آزاردهنده می میرد. جد یاد شده که
افتخار نادیده و نا شنیده ای را به کلکسیون تفتیش عقاید خود اضافه کرده بود نشان
شیر و خورشیدی را به سینه جلاد می زند. این نجیب زاده شیطان صفت نیز صد درصد
به او رفته است.

از او تقلید می کند و انسانیت و تمدنی را که پدرش به مملکت ارزانی کرده بود از
بین برد. مجلس نمایندگان را با تمام اعضای درونش به توپ بسته و نابود کرد. کاری
کرد که مردم برای شادی روح چنگیز خون خوار فاتحه بخوانند. او مردمی را که با دل و
جان آزادی را پرورش می دادند، از تیغ شمشیر گذراند و ایران، سرزمینی به آن وسعت و
عظمت را به صحرای کربلا تبدیل کرد. بشریت و تمدن بشری را خون جگر کرده،
گریاند، گریاند... و هنوز هم می گریاند.

Beyit

Düşünüp çıksın içinden ahabap

Nokta mecmuası oldu bu kitap

بیت

دوستان درمورد این دفتر بیاندیشند

چرا که آن مجموعه ای از نکات مهم است

Kıta

Gelip Ruh-ül Kudüs imdada yazdım son zamanında

Büyük bir zalime karşı kalemle bir gazadır bu

İsabet ettire cangah-ı istibdadına Allah

Şeametlü Şeh-i İran'a bir sehm-i kazadır bu

قطعه

در لحظه آخر نوشتم من، روح القدس به یاری آمد

این ها، علیه یک ستمگر بزرگ جدالی است با قلم

خدا آن را به "جان خواه" استبداد خویش دچار کناد!

که این برای شه شوم ایران سهم قضا است آن^{۱۷۰}

Netice

نتیجه

وسيعلم الذين ظلموا انى منقلب ينقلبون^{۱۷۱}

"کسانی که ظلم روا می دارند به زودی خواهند فهمید چه عاقبتی در پیش خواهند داشت"

همین گونه که ذکر شد شاعر اشرف در هجویات خود نه تنها محمد علی شاه بلکه سلطان عبدالحمید عثمانی را نیز مورد عتاب قرار داده است. وی در قصیده ای بلندی ۱۳۰ بیتی به نام "شاه و پادشاه" که در مجله "خدمت" چاپ استانبول در سال ۱۹۰۸ نشر گردیده است، به شدیدترین صورت سلطان عبدالحمید را هجو و مظفرالدین

^{۱۷۰} Huyugüzel, Ömer Faruk, Çağın, Şerife, Eşref, Bütün Eserleri S. ۲۰۸-۲۲۱
(عمر فاروق هویو گوزل، شریفه چاغن، مجموعه آثار اشرف، ص ۲۰۸-۲۲۱)

^{۱۷۱} سوره شعرا، آیه ۲۲۷

شاه را به خاطر امضای فرمان مشروطیت مدح کرده است. اینک ابیاتی چند از این قصیده را همراه با ترجمه فارسی آن ذکر می کنیم:

ŞAH VE PADİŞAH

شاه و پادشاه

Okurken pek kusura bakma ey zatı kerem mu-tad

Eder sehv-i mürettibden bu Şah-u Padişah feryad

خیلی ببخشید ای ذات کرم معتاد

چرا که از سهو مرتیب می کند این شاه و پادشاه فریاد!

MUHYİ-İ DEVLET-İ ALİYYE-İ İRANİYYE ALİ
HAZRET MUZAFFERÜDDİN ŞAH YAHUT
ABDÜLHAMİD'E SON BİR DERS-İ İNTİBAH

به محیی دولت علیه ایران، عالی حضرت مظفرالدین شاه

و یا به عبدالحمید آخیرا یک درس انتباه

KASİDE

قصیده

Nasıl medh eylemez insan cenab-ı Şah-ı İran'ı

Umumen nail-i hurriyet oldu zir-i destanı

چگونه مدح نکند آدم جناب شاه ایران را

که عموماً به آزادی رساند زیر دستان خود را

Anınçün bir hilafet arz ederdim üste memnunen

Değiştir Şah ile İranîyan Abdülhamid Hanı

در حال، عرض احترام می کردم من به بالای ها

ک بدل می کردند اگر عبدالحمید و شاه ایرانیان را

Telaşa düşmesin Türkler sakın bu ahz u i'tadan

Değişmezler mükerrem bir melekke öyle şeytanı

ترک ها زود ناراحت نشوند از این عرض و عطای من

زیرا که بدین زودی فرشته مکرم^{۱۷۲} را با ابلیس^{۱۷۳} بدل نمی کنند!

Büyüktür kadri insaniyetten ol Şah-ı zîşanın

Vücudu oldu çünkü mülkünün esbabı umranı

آن شاه^{۱۷۴} زیشان بزرگوارتر است از یک انسان

چرا که وجودش شد اسباب عمران ملک خود

Bizimki ehli hayrın yaptığı kanunu nehy etti

Vücudu oldu mülkü milletinin badi-i hüsrânı

نهی کرد پادشاه ما کانون اهل خیر را

وجودش شد باد خسارت ملک و ملت خود را

Bizimki kanlı bayram etti her ruz-ı dil efruzu

Şehiden bir buçuk milyon müselman oldu kurbanı

پادشاه ما هر روز دل افروز را به عید خونین تبدیل کرد

یک و نیم میلیون مسلمان شهید را قربانی این عید کرد

Yetişmezmiş gibi bi'l vasıta zulm-u teaddisi

Ahiren üçyüz on bin Ermeni'ye attı tırpanı

گویی این همه ظلم و تعدی کفایت نکرد

در نهایت سیصد و ده هزار ارمنی را نیز هدر کرد

Sebepsiz bazı asker sevkeder serhad-i İran'a

Ahalide karıştırmak için Cizvitçe ezhanı

بی دلیل سربازانی را به مرز ایران گسیل می کند

برای اینکه افکار عمومی را با شیطنت خراب کند

^{۱۷۲} منضور مظفرالدین شاه است. در بیت نوع لف و نشر مرتب وجود دارد.

^{۱۷۳} منضور عبدالحمید دوم است.

^{۱۷۴} منصور مظفرالدین شاه است.

İçince saye-i lutf-i humayununda bir kahve
Cemalullah-ı seyr etti Cemaleddin-i Afgani

وقتی که در سایه لطف همایونی یک فنجان قهوه نوشید

جمال الله را تماشا کرد جمال الدین افغانی!^{۱۷۵}

O da ehl-i kemalin olduğuyçun şah-ı zi-şanı
Hemen tatbikine etti taalluk emr –u fermanı

او نیز^{۱۷۶} چون اهل کمال بود

بلافاصله دستور اجرا امر و فرمان شاه ذی شان را داد

Misal-i imtisal oldu hükümdaran-ı İslama
Büyük şah Muzafferlikle meşhur oldu ünvanı

برای حکماء اسلامی به یک الگوی بی نظیر تبدیل شده

زمانی که شاه بزرگ نام مظفر را به خود گرفت

Yazardım namını altın kalemle arş-ı alaya
Eğer pervaza olsa kudretim bi-izn-i Yezdani

نامش را با قلم طلایی بر عرش اعلی می نوشتم

اگر به اذن ایزدی توان پرواز به آنجا را داشتم

Vücudu ehli-i islama medarı iftihar oldu
Ki şad-u hurrem etti ruh-ı pak-i şahı merdanı

وجودش برای اهل اسلام به مدار افتخار تبدیل شد

چرا که روح و روان شاه مردان را مسرور ساخت

Hatardan devleti kurtardı, etti milleti mes'ud

^{۱۷۵} سید جمال الدین اسد آبادی را در ترکیه به عنوان "سید جمال الدین افغانی" می شناسند. ایشان در ارتباط با گفتمان اتحاد اسلامی از حمایت های گسترده و همه جانبه ای سلطان عبدالحمید عثمانی برخوردار بود. قهوه نوشیدن سید در کاخ یلدیز، مقر سلطنتی عبدالحمید عثمانی حکایتی است معروف. شاعر در واقع اینجا دیدار این دو را نقد می کند و خطاب به سید جمال الدین می گوید: "حالا که رفتی پیش آن ظالم نشستنی چه چیزی را به دست آوردی؟! صنعت استقهام انکاری در بیت وجود دارد.

^{۱۷۶} منصور سید جمال الدین اسد آبادی است.

Vatanca derd-i taksim bulundu işte dermanı

دولت را از خطر نجات داده و ملت را خوشنود ساخت

درمان درد تقسیم در وطن پیدا شد

Müyesser oldu İranilere te'min-i istikbal

İlla yevmü kıyame hıfz ederler hükm-i Kuran'ı

برای ایرانیان تامین استقلال میسر شد

و تا روز قیامت آن ها حکم قرآن را حفظ خواهند کرد

Çıkıp şahname yazsa bizde bir Firdevs-i Tusi

Şaşardı yıpramış gördükçe zeyl-i Al-i Osmanı

اگر یک فردوسی طوسی در میان ما به نوشتن یک شاهنامه اقدام کند

با مشاهده آل عثمان انگشت حیرت می گزد.

Uzun müddet ne hacet ilm u fen tahsili mektepte

Sürülmek için vatanda bellemek kafi Gülistan'ı

نیازی نیست برای تبعید شدن سالیان طولانی کسب علم و فن در مدرسه کنی

کافی است گلستان را حفظ کنی

Muhacir olmadan İran'a hicret eylesem ben de

Gidip Şiraz'a guş eylesem seda-yı endelibanı

کاش من هم بدون اینکه مهاجر باشم به ایران سفر کنم

به شیراز رفته و به صدای عندلیبان گوش کنم

Esasen maksadım İran'a istizan'ı hicrettir

Gönül seyr etmek ister İsfahan'ı bir de Tahran'ı

در اصل هدف من هجرت به ایران است

چرا که دلم می خواهد اصفهان و تهران را نیز ببینم

Kabul eyler mi bilmem ki cenab-ı şah-ı vala-cah

Vatan hasretkeşi bir ben gibi bi-vaye mihmanı

اما نمی دانم آیا آن شاه والا مقام

چون من غریب بی وایه را به میهمانی می پذیرد یا نه؟

Mey-i hurriyyete gösterdiğin meyl-i muhabbetle

Bıraktın hep geri dünyadaki Al-i Cenabanı

با میل محبتی که نسبت به "می" آزادی داشته ای

عالی جنابان جهان را پشت سر گذاشته ای

Umumen ehli İslam'ın umidi sende kalmıştır

Bu asrın varsa sensin Hazreti Sultan Süleyman'ı

عموما امید اهل اسلام بی شک توی

اگر در این عصر سلطان سلیمانی باشد، آن توی

Benim Hafız ile Sadi'ye borcum var birer Yasin

Ödettir borcu, boynumda bırakma ey kerem kanı

من به حافظ و سعدی قرائت یک سوره یاسین را بدهکارم

ای صاحب کرم! اجازه بده بآیم و بدهی ام را پرداخت کنم

Sen ol Şah-ı Muazzamsın ki namın yada geldikçe

Kulubu ehli İslam'a gelir bir şevki ruhani

تو آن شاه بزرگی هستی که هر وقت نامت به خاطره ها می گذارد

یک شفقت روحانی قلب های اهل اسلام را در برمی گیرد

Değil İraniyan, eltafına dil-beste olmuştur

Öperler ellerinden rub'-ı meskunun Müselmanı

فقط ایرانیان نیستند که دلبسته ی الطاف تو شده باشند

بلکه مسلمانان تمام جهان نیز دست تو را می بوسند

Alışmış bir Hükümdara kolay mı terki istibdad

Sana etti Cenab-ı Kibriya bu kutfu ihsanı

حاکمی که به استبداد خوی کرده است نمی تواند به راحتی آن را ترک کند

اما پروردگار این لطف و احسان را به تو بخشیده است

Cenabın maddeten, manen sezavar oldu tebrike

Bu devlet bes ki hoşnud eyledin Şah-ı Şehidan'ı

جنابعالی مادا و معنا سزاوار هرگونه تبریک هستید

چرا که آن کاری را که انجام دادید^{۱۷۷}، شاه شهیدان را خوشنود کردید

در دو بیت زیر شاعر اشرف برای آینده ایران و برای اینکه این کشور از گزند استعمار در امان باشد دعا می کند. این امر حاکی از نگاه دوستانه وی به ملت ایران است و هجویات وی صرفاً متوجه استبداد می باشد.

Kıyamet kopsada İran'ı viran eyleme ya Rabb

Ahalinin tekessür eylesin umranı, samanı

پروردگارا اگر قیامت هم بشود تو ایران را ویران نکن و نگاه دار!

و عمران و آبادانی را برای ایرانیان زیاد کن!

Derun-ı memlekette nef'i kalsın imtiyazatın

Gelip gaspetmesinler ecnebi sermayedarını

سود و امتیازات در کشورشان باقی بماند!

بیگانگان سرمایه آنها را غصب نکنند!

Muzaffer eyle her yerde liva-yı şir u hurşidi

Bulundurdukça dünyada ilahi şems-i tabanı

پرچم شیر و خورشید را در همه جا برافراشته و پیروز کن

تا زمانی که آفتاب تابان در دنیا وجود دارد

O Şah-ı adile oldukça pey-rev husni niyette

Umumen mazhar-ı Tefvik ola hişan-ı zîşanı

^{۱۷۷} منصور شاعر امضای فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه است.

امیدوارم که همیشه آن شاه عادل پیروان زیادی با حسن نیت داشته باشد

و نزدیکان عالی قدر وی همیشه مظهر توفیق باشند

Kolaylıkla olur her bir umurunda “Muzaffer” Şah

Dua bilmezken Eşref çünkü oldu bir dua-hanı

دعا می کنم که شاه مظفر گردد در هر حادثی که پیش آید

"اشرف" که دعا کردن بلد نبود اکنون به یک دعاخوان وی تبدیل شده است!

Duası böyledir kim hazreti şah-ı dil agahın

Teali eylesin gittikçe me’busanı, a’yanı

دعا برای حضرت شاه دل آگاه، این است که

جایگاه مجلس نمایندگان را هر روز رفیع تر و رفیع تر کند!

Kıta

Nasıl ta’yin-i müddet eylerim tahdid-i maksadla

İlahi sence varken muhalin vechi imkanı

Vefat-ı kabız-ül-ervahtan sonra uzun müddet

Bu alemde gönül sağ görmek ister Şahı İran’ı

قطعه

چگونه می توانم تعیین مدت کنم و تحدید مقصد

ای خدا! با وجود تو هر غیر ممکنی ممکن می شود

بعد از وفات و قبض ارواح در این دنیا

دل می خواهد به مدت ها شاه ایران را زنده ببیند!^{۱۷۸}

۳. مشروطیت ایران در ادبیات مشروطه دوم عثمانی و اشعاری چند درباره

ایران

^{۱۷۸} Huyugüzel, Ömer Faruk, Çağın, Şerife, Eşref, Bütün Eserleri S. ۱۵۰-۱۵۹
(عمر فاروق هویو گوزل، شریفه چاغن، مجموعه آثار اشرف، ص ۱۵۰-۱۵۹)

در دهه ۱۹۰۰ مشروطه خواهان عثمانی سی سال بود در استبداد عبدالحمیدی به سر می بردند. عبدالعزیز (۷۸- ۱۸۶۱) از هنگامی که جانشین عبدالحمید (۶۱- ۱۸۳۹) شد، اصلاحاتی را که آن سلطان متعهد اجرایشان شده بود، به یک سو نهاد و غرق در توهّمات و تمایلات خود شد. در این دوران دو تحول اساسی و مهم در ادبیات عثمانی صورت می گیرد.

۱. فارسی و عربی زدایی و ترکی گویی و ترکی نویسی
۲. غرب گرایی و پرداختن به مضمون های آزادی خواهانه و مشروطیت.

در همان دوره شیوه ساده نویسی جای دشوارنویسی و پیچیده نویسی را گرفته است و ادبیات، حامل مضامین آزادی خواهانه و وطن دوستانه است که بعدها به ترک-گرایی و ناسیونالیسم ترکی می گراید. ترکان جوان که در دوره اول اصلاحات عثمانی، در دولت نفوذ کرده اند با مرگ مدحت پاشا و ایجاد استبداد عبدالحمیدی رفته رفته کنار زده شدند.

عبدالحمید سلطانی تک رو و مستبد بود و راه های نفوذ آزاد اندیشی را به شدت بسته بود. اصلاح طلبان دیگر از فکر اصلاح دولت او بیرون آمدند و بطور پنهانی دوره دوم نهضت ترکان جوان آغاز شد. این فعالیت های انقلابی بذر انقلاب ۱۹۰۸ ترک های جوان را پی ریخت که دو سال قبل از آن در سال ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ انقلاب مشروطه ایران پیروز شده بود^{۱۷۹}. این همزمانی وقایع باعث شد تا مشروطیت دوم عثمانی و مشروطیت ایران تحت تاثیر مستقیم یکدیگر باشند. انقلابیون عثمانی، کمیته ای مخفیانه به نام "اتحاد و ترقی" سازمان دادند که روشنفکران ایرانی نیز با آن در ارتباط بودند از جمله اعضای "انجمن سعادت" ایرانیان مهاجر استانبول و سوئیس که در صفحات آتی درباره آنها بحث خواهیم کرد.

دوره دوم حیات ترکان جوان با فعالیت های "ابراهیم تمو" یا "ادهم" آغاز می گردد. او یکی از دانشجویان ارشد مدرسه سلطنتی - نظامی طب استانبول بود که یک گروه سیاسی از دانشجویان این مدرسه را سازمان دهی کرده بود. "ادهم یا تمو" اهل آلبانی (به ترکی ارناوود) بود؛ یاران او عبارت بودند از شرفالدین مغمومی، گریدلی (کرتی) شفیق، جودت عثمان، کریم ثباتی، مکه لی صبری و سلانیک لی ناظم^{۱۸۰}.

^{۱۷۹} Tanpinar, A. H. Edebiyat Tarihi, s. ۱۳ - ۲۵

(تانپینار، احمد حمدی، تاریخ ادبیات، ص ۱۳-۳۵)

^{۱۸۰} ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۳۸

بسیاری از اعضای کمیته اتحاد و ترقی از روشنفکران و ادیبان بودند. برای مثال، عبد الله جودت، پزشکی بود که در سال ۱۸۹۴ تحصیلش را پایان داد و شروع به ترجمه آثار شکسپیر نمود. آنها در این زمان بطور پنهانی آثار میرزا ملکم خان و روزنامه قانون او را نیز مطالعه می‌کردند.^{۱۸۱} ترکان جوان جدید تحت تأثیر اندیشه‌های نامق کمال و ضیاء پاشا و سایر ترکان اولیه بودند. عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ از فعالیت این گروه مخفی مطلع شده و تصمیم می‌گیرد که آنها را به سختی سرکوب و زندانی نماید؛ برخی از این جوانان روشنفکر دستگیر و زندانی شدند از جمله عبدالله جودت، شرف الدین مغمومی و گریلدی شفیق. اما دولت این جمعیت را جدی نمی‌گیرد. آنها را آزاد می‌سازد و در این فاصله این جمعیت فعالیت‌های خود را به شدت گسترش می‌دهد.^{۱۸۲}

جمعیت فعالیت‌های خود را به میان صوفیه‌ها (طلاب دینی) می‌برد و آنها را با اندیشه‌های جدید آشنا می‌سازد. کسانی همچون حاجی احمد افندی حسابدار سر عسکریات (اداره جنگ) و نائلی افندی یکی از شیوخ تصوف از نفوذ زیادی در سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۹۰۰ برخوردار بودند. دستگاه خبر چینی دولت عثمانی به شدت کار می‌کرد و مانع از پیشرفت کار جمعیت بود لذا آنها تصمیم به مهاجرت گرفتند. اغلب در میان سال‌های ۹۵ - ۱۸۹۴ به اروپا مهاجرت کردند.

احمد رضا بیگ روزنامه مشورت را با همکاری سلانیک لی نظام و خلیل غانم منتشر کرد. پیش از آن روزنامه "Jeune Turquie" و "هلال" در ژنو را غانم منتشر می‌ساخت.^{۱۸۳} آنها در این دوران تحت تأثیر فلسفه آگوست کنت فرانسوی قرار گرفتند و دارای اندیشه‌های پوزیتیویستی شدند به همین سبب به جای نام "اتحاد اسلام"، "اتحاد و ترقی" را با گرایشات اسلامی برگزیدند.^{۱۸۴}

همزمان با فعالیت ترکان جوان در اروپا، حاجی احمد افندی در سال ۱۸۹۶ به ریاست کمیته مرکزی جمعیت در استانبول رسید. این گروه به راهنمایی شیخ نائلی، علما و قضات را گرد آورد و به کمک سرهنگ شفیق بیک در میان نظامیان راه پیدا کرد. در همین زمان بود که واقعه کشتار ارامنه به وقوع پیوست و باعث شد اوضاع عثمانی در هم ریزد. "ترکان جوان" ناسیونالیست ترکی - عثمانی - اسلامی خود را در برابر ناسیونالیسم ارمنی می‌دیدند بنابراین بی‌طرف ماندند.

^{۱۸۱} ایران و عثمانی، ص ۳۲۴ و ترکان جوان از دیدگاه شوروی، ص ۱۷۴.

^{۱۸۲} Gündüz, Tufan. Osmanlı Tarihi El Kitabı, s. ۳۱ - ۸۵

(توفان، گوندوز، کتاب دستی تاریخ عثمانی، ص ۳۱-۸۵)

^{۱۸۳} ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۴۴

^{۱۸۴} سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب، ص ۵ - ۸ - ۳۲

در این اوضاع و شرایط دشوار بود که " کودتای ترکان جوان " کشف و به سختی سرکوب شد. در این دوران مرادبیک، یک پان اسلامیت و ادیب شاخص گردید که در ژنو فعالیت می‌کرد. عضو فعال دیگر چوروک سولو احمد بود که در پاریس فعالیت داشت. اولی روزنامه میزان و دومی روزنامه مشورت را منتشر می‌کردند^{۱۸۵}.

این فعالیت‌ها دوباره نهضت را بطور مخفیانه در درون کشور احیا کرد. نهضت خود را به درون مدارس دینی، دانشگاه‌ها و مدارس نظامی برد و از میان دانشجویان حامیان پرشوری پیدا کرد. سلطان که از پیشرفت کار جمعیت مطلع بود، سیاست آشتی-جویانه برقرار کرد و با برخی از رهبران نهضت مصالحه کرد و برای مدتی حرکت نهضت را کند نمود. در سال ۱۸۹۷ اختلافی میان نهضت بوجود آمد به این ترتیب اسحق سکوتی و عبدالله جودت جدا شدند و نشریه عثمانی را منتشر کردند.

در سال ۱۸۹۹ داماد محمود پاشا، شوهر خواهر سلطان با سلطان اختلاف پیدا کرد و به نهضت پیوست و نهضت جان تازه‌ای گرفت. چندی بعد اسماعیل کمال بیک فرار کرده و همانند محمود، خانواده خود را نیز به اروپا انتقال داد. جنبش خلق‌های ارمنی، آلبانی، عرب و کرد نیز در این دوره سر به اعتراض و شورش برداشتند. این اقلیت‌ها در چندین کنفرانس مشترک با ترکان جوان شرکت کردند و سرانجام اختلاف آنها گسترده‌تر شد ولی هدف براندازی سلطان میان آنها مشترک بود^{۱۸۶}.

خبر شورش لشکر سوم در مقدونیه ضد رژیم خودکامه عبدالحمید و تن دادن سلطان به برقراری مجدد قانون اساسی سال ۱۸۷۶ در ژوئیه ۱۹۰۸، دنیا را شگفت زده ساخت. از این جاست که نام مصطفی کمال و " جمعیت وطن " کم کم به گوش می‌رسد.

مصطفی کمال در ژانویه ۱۹۰۵ از ارکان حریه فارغ‌التحصیل شده و گرایشات انقلابی و نوگرایانه داشت. او گروهی را شامل عمر ناجی، افسر توپخانه خسرو سامی قیزیل دوغان، معلمی به نام حقی بهاء بیک، محمد طاهر بیک بروسه‌ای از پیشوایان طریقت دراویش ملامی و یک نویسنده ناشناس را گرد خود جمع کرده بود. این جمعیت خود را " وطن " می‌نامید و قسم یاد کرده بودند تا آخرین قطره خون مبارزه نمایند. مدتی بعد گروهی دیگر به نام " جمعیت حریت عثمانی " پدیدار شد که به طور مخفیانه قیام بزرگی را سازمان می‌داد. هر دو گروه با یکدیگر در تماس بودند^{۱۸۷}. این جمعیت‌ها با طریقت بکتاشی و فراماسون ها نیز ارتباط یافتند. شبکه گسترده طریقت بکتاشی که

^{۱۸۵} ترکان جوان ، ضمیمه ایران و عثمانی ص ۳۹۰-۴۰۸

^{۱۸۶} همان ، ص ۳۵۰ به بعد.

^{۱۸۷} Akbıyık, Yaşar Mustafa Kemal'in Türkiye Rüyası, s ۹۰- ۱۰۴

(یاشار آکبیک، روایای ترکیه مصطفی کمال، ص ۹۰-۱۰۴)

مورد توجه فراماسون‌ها نیز بود در این زمان در خدمت انقلابیون درآمد و آنها بطور گسترده‌ای منظم و هماهنگ شدند.

طریقت بکتاشی که توسط عثمانی‌ها در دوره محمود دوم به شدت سرکوب شده بود به سبب دشمنی با سلطان از حامیان سرسخت انقلاب شدند. طریقت مولویه نیز با ترکان جوان ارتباط پیدا کرد و به حمایت آنها روی آورد. طاهر بیک ملامی از طریقت ملا متیه از سال‌های قبل با ترکان جوان همکاری می‌کرد و در این زمان حمایت کامل این طریقت از انقلاب ۱۹۰۸ اعلام شد.

از اواخر ۱۹۰۶ شورش‌های پراکنده‌ای در ارتش عثمانی بوجود آمده بود و روز به روز بر تعداد ناراضیان می‌افزود. در سال ۱۹۰۷ شورش شدت و گسترش فوق العاده‌ای پیدا کرد. ترکان جوان درون این شورش نفوذ کرده و جایگاهی برای خود پیدا کرده بودند.

سازمان ترکان جوان در این زمانه پر قدرت و پر نفوذ شده بود. آنها توانستند، اعتراضات را از درون پادگان‌ها به درون مردم راهبری کنند و آناتولی را آشفته نمایند. سپس در بدلیس، وان، ارزروم، علم طغیان را برافراشتند و گماشتگان فاسد عثمانی را برکنار و دستگیر کردند. ارتش که با ترکان جوان هماهنگ بود، اقدامی جهت سرکوب مردم نکرد و سرانجام آتش شورش در اکتبر ۱۹۰۷ به استانبول سرایت کرد و در آغاز سال ۱۹۰۸ به ازمیر و حتی تا سوریه نیز کشیده شد؛ دیگر این شورش‌ها تبدیل به یک انقلاب بزرگ سراسری در عثمانی شده بود^{۱۸۸}.

عبدالحمید در ۲۴ ژوئیه وقتی خطر را بیخ گوش خود دید، اعلام کرد که قانون اساسی مشروطیت را قبول دارد و لازم الاجرا است. عبدالحمید چون خودش فرمان مشروطیت را قبول کرده و اجرا نمود از سلطنت خلع نشد اما دولت و مجلس در دست ترکان جوان افتاد^{۱۸۹}. انقلاب مشروطه دوم عثمانی که بر اساس اندیشه پان اسلامیسیم و پان عثمانیسیم متکی بر پان تورانیسم بود دو نهاد خلافت و سلطنت را حفظ نمود.

رشد امپریالیسم در غرب و تضادهای سرمایه داری غربی کم کم جنگ جهانی اول را رخ داد که باعث شد، انقلاب ترکان جوان و مشروطه دوم آنها و همچنین انقلاب مشروطه ایران نتوانند دوام آورند و با چالش‌های بزرگی همراه شوند که در ادامه مورد بحث قرار خواهیم داد. مشروطه ایران امیدی شد برای مشروطه دوم عثمانی و در این میان ادبیات چه در درون جنبش و چه بیرون از جنبش‌ها نقش نخست را بازی می‌کرد.

^{۱۸۸} ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۵۰ به بعد.

^{۱۸۹} سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویاروی با غرب، خلع السلطان، ص ۷۶

اوضاع ادبیات در این دوران با سرعت زیادی به سوی ملی گرایی ترکی حرکت کرد که محمد فواد کوپرلو آن را چنین توصیف می‌کند:

"انقلاب سال ۱۹۰۸ م. که لغو سانسور را در پی داشت باعث فعالیت گسترده‌ای گردید. نمایشنامه وطن پرستانه نامق کمال و حامد روی صحنه آمدند آثار علوم اجتماعی، فلسفی و تاریخی به زبان ترکی ترجمه شدند و ضمناً در همین زمان اصلاحات زیادی در آموزش و پرورش و روابط با اروپا رخ داد و موجب اعتلای عمومی فرهنگ که قبلاً سابقه نداشت گردید.

مهمترین تشکیلات ادبی بعد از انقلاب، فجراتی بود گو اینکه دوران این حوزه ادبی بسیار مستعجل بود؛ اعضای آن با پیروی از مکتب فکری خالد ضیا آغاز به کار کردند ولی اکثر آنها بالاخره عضوی از اعضای نهضت ادبی گردیدند فقط احمد هاشم بود که راهی را که از آغاز انتخاب کرده بود، ادامه داد. او هرگز دست از اوزان عروضی و مفهوم "هنر برای هنر" نکشید. از آنها گذشته او در خصوص رابطه بین شعر و موسیقی عقیده خاصی داشت. یحیی که پس از ۱۹۱۲ م. تأثیر زیادی بجا گذاشت نظریاتی کاملاً مغایر با احمد هاشم در خصوص موسیقی شعر داشت و در عین حال شعار "هنر برای هنر" می‌داد. شاعر دیگری که به دور از ادبیات ملی باقی ماند محمد عاکف بود که دوستدار اسلام و استاد بی رقیب اوزان عروضی بشمار می‌رفت. او در اشعار خود جنبه‌های واقعی آن را به زبان بسیار ساده ای ترسیم کرد. شاعر و متفکر محمد عاکف ارسوی که در قسمت بعدی از وی و از اشعاری که دریاچه مظفرالدین شاه سروده بحث خواهیم کرد، تحت تأثیر شعر غربی قرار نگرفت او یک شاعر آزادیخواه بود که از میان مردم برخاسته بود. هنگام بررسی در این سه شاعر که سه فرد متمایز از یکدیگر بودند در می‌یابیم که شعر ترکی از محدوده مکتب توفیق فکرت رهایی یافته است. ولی با تحولات عظیمی که نهضت ادبی ملی در کل حوزه هنر ایجاد کرد، شعر نیز وارد حوزهای جدیدی گردید.

پس از انقلاب سال ۱۹۰۸ م. آرمان عثمانی گرایی (عثمانلی لیق) بود که طبقات حاکمه را از بین برد. لیکن وقایع سیاسی پس از آن که بسرعت بوقوع پیوست ثابت نمود که ترس از این آرمان، عقیده واهی‌ای بیش نبوده که به وسیله عناصر مسلمان که مسیحیان نیز تا حدی در آن سهیم بودند القا شده بود. از این رو عنصر ترک که مسلط بر امپراتوری بود به یک آرمان جدید احتیاج داشت و این آرمان، یک آرمان ملی بود که در عصر تنظیمات تا حدی چهره نمود و در عصر عبدالحمید نیز در یک قالب فرهنگی باقی مانده بود. این حرکت، پس از انقلاب نیز با اتحاد نوعی جنبه فرهنگی آغاز گردید. انجمن "تورک درنه یی" که در ۲۸ دسامبر ۱۹۰۸ م. ایجاد شد، هدف آن بررسی احوال گذشته و حال مردم ترک نژاد و ساده گردانیدن زبان ترکی و ایجاد یک زبان علمی بود. ولی این انجمن قدرت زیادی نداشت.

پس از گذشت قریب سه سال در نوامبر سال ۱۹۱۱ م. نشریه "ترک یوردو" منتشر گردید و در ۱۲ مارس ۱۹۱۲ م. "تورک اجاقی" تأسیس یافت. این حرکت تازه محدود به چند نفر ترک وطن پرست نمی شد چون تعدادی از روشنفکران ترک کشورهای دیگر نیز که از ظلم و ستم تزار گریخته بودند نظیر آقا اوغلو احمد، حسین زاده علی و آق چوره اوغلو یوسف در آن سهیم بودند. این نهضت از یک سو مورد حمله غرب جلیق (غریزدگان) و از سوی دیگر مورد انکار اتحاد اسلام قرار گرفت. ضمناً نشریه "گنج قلمر" که در سالونیکا منتشر می شد بار دیگر انتشار یافت و از تصفیه زبان ترکی طرفداری نمود و ضیا گوکالپ عضو اتحاد و ترقی در استانبول، به ترک یوردو پیوست. بعدها پس از شکست جنگ بالکان، نسل جدید نیز به نهضت ملی پیوستند. زمان برای پیروزی آرمان ملی آماده بود: فقط انتظار مردی را می کشید که آرمان ملی را از پیش برده و برنامه ای برای آن طرح نماید و اساس فلسفی بدان بخشد. ضیا گوکالپ که اصلیتش کرد بود، این مهم را بر عهده گرفت. او با فعالیت های دانشگاهیش و با خطابه و مقالات و اشعارش تأثیر زیادی در نسل جوان بجا گذاشت. سر تا سر زندگی او از زمان جنگ های بالکان تا متارکه جنگ، وقتی که به مالت تبعید شد و اقامت موقتش در دیاربکر و آنکارا، حکایت از فعالیت پیوسته وی می کند. خلاصه عقاید او در کتاب وی تحت عنوان تورکجولویون اساسلری (آنکارا ، ۱۳۲ / ۱۹۲۳) آمده است.

نهضت ملی در تمام امور اجتماعی از جمله ادبیات تأثیر گذاشت: اوزان سیلابی موقعیت محکمی در شعر پیدا کرد، زبان ساده گردید، شعار " هنر برای هنر " جایش را به شعار " هنر برای زندگی و مردم " داد، نویسندگان مضامین و موضوعات خود را از ادبیات عامه و قالب های سنتی گرفتند. ادبیات، زندگی و ویژگی های تمام امور اجتماعی را منعکس ساخت. بررسی های زبانی و تاریخی در زمینه آثار عاشق ها، ادبیات عامه و موسیقی مردمی صورت گرفت و علم ترک شناسی بر پا شد. در این زمینه خود محمد فواد کوپرلو زاده پیشرو بود. همه اینها خط معینی به نهضت ادبی جدید بخشید.

در میان شعرای این نهضت قبل از همه باید از فاروق نافذ نام ببریم که در آخرین اشعارش آناتولی را به تصویر کشید. همچنین اورخان سیفی، ائیس بهیج، یوسف ضیا خالد فخری، نجیب فاضل از افراد سرشناس این نهضت بشمار می روند. همه اینها تحت تأثیر ضیا گوکالپ و یحیی کمال^{۱۹۰} بودند. در زمینه نثر نیز پیشرفت چشمگیر بود و نویسندگان نثرنویس از نیروی زیادی برخوردار بودند. معروفترین شخصیت این دوره زنی است به نام خالده ادیب آدیوار. او پس از نوشتن آثار عشقی و عاطفی نشانگر دوره آغازین حیات نویسندگی است. او در اثر معروف خود "آتشدن گوملک" را با هدف مبارزه آناتولی و مردم آن برای کسب استقلال نشان داد. عمر سیف الدین که در عنفوان جوانی فوت کرد، تعدادی قصه کوتاه از خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها نظیر "بمبا" از

^{۱۹۰} یحیی کمال بیاتلی، اولین بار روباعیات خیام را از فارسی به ترکی به طور نظم ترجمه کرده است.

شاهکارهای ادبیات ملی است. رفیق خالد که شاید بهترین ساده‌نویس ترکیه باشد در کتاب "مملکت حکایتلری" خود صحنه‌های واقعی زندگی آناتولی را که تاکنون در ادبیات سابقه نداشت به تصویر کشید. ولی واقع گرایی او در نوعی طنز ترحم آمیز عرضه شده بود که از تأثیر احساسی و عاطفی آن می‌کاست. یعقوب قدری کارا عثمان اغلو حتی در رمان‌های خود نیز تا حدی یک سبکشناس و یک شاعر عارف بود تا قصه نویس. او در چهل سالگی به عنوان سفیر ترکیه در تهران انجام وظیفه نمود و از شعرائ ایرانی تأثیر زیادی گرفته بود. در کتاب "زوراکي دیپلومات" خود خاطرات زیادی را از ایران و به خصوص از تهران دارد که خارج از موضوع این رساله می باشد.

سایر شخصیت‌های معروف نثر جدید عبارت بودند از: فالح رفقی که در کتاب "آتش و گونش" خود وقایع جنگ فلسطین را توصیف کرده است و روشن اشرف. در میان رمان نویسان باید از رشاد نوری نام برد که با رمان "چالی قوشو" به شهرت رسید. در زمینه تأثر، تکوین تأثر ترکیه با اقتباسی نارسا از تأثر فرانسه تا حدی عقیم ماند. ولی در عوض زنان ترکیه در صحنه ظاهر شدند و تعدادی بازیگر توانا و خوب از آنها ظهور کردند.^{۱۹۱}

ادبیات مشروطه ایران نیز تحت تأثیر مفاهیم ملی گرایانه رو به سوی نوعی ادبیات ملی حرکت می کرد که شبیه ادبیات ملی مشروطه دوم عثمانی بود. انقلابیون هر دو کشور در مفاهیم ملی، آزادی، دشمنی با استبداد مشترک بودند به گونه‌ای که شاعران ترک مانند محمدعاکف ارسوی و مدحت جمال، مظفرالدین شاه را مورد خطاب قرار می دادند و او را به سرفروود آوردن در برابر خواسته‌های ملت دعوت می کردند.

نکته قابل توجه این است که فاصله بین پیروزی مشروطیت دوم عثمانی و به توپ بسته شدن مجلس در ایران، تنها ۴۰ روز است. در واقع مشروطیت دوم عثمانی چهل روز بعد از حادثه مجلس در ایران پیروز شد و امیدی برای ایرانیان فراری از دست محمدعلی شاه گردید؛ این روند باعث شد تا ترکان جوان و مشروطه خواهان ایرانی با یکدیگر متحد شوند. درباره این اتحاد تاریخی پیروزی مشروطیت دوم عثمانی، یحیی دولت آبادی چنین می‌نویسد:

اول حریت عثمانی غیرت ملت مرآن رابانی
سال تاریخش رقم زد یحیی که اول حریت عثمانی ۱۹۲

^{۱۹۱} ادبیات نوین ترکیه ، ص ۲ - ۶۳

^{۱۹۲} حیات یحیی ، ج ۱ ، ص ۱۷۳

و اما از میان شاعران عثمانی که در آن دوره درباره مظفر الدین شاه و کلا در مورد اوضاع سیاسی ایران شعر سروده اند، دو نفر شاخصترند و بشتر به چشم می خورند. یکی مدحت جمال قونتای و دیگری محمد آکف ارسوی.

مدحت جمال قونتای (۱۸۸۵ – ۱۹۵۶) (Mithat Cemal Kuntay) نویسنده و شاعر در استانبول متولد شد. در رشته حقوق تحصیل کرد و در عدلیه شاغل شد. او از دوستان و همفکران محمد عاکف ارسوی و مورد علاقه شدید او بود. عاکف شعر "استبداد" ش را به او تقدیم کرد و در طی نامه ای عبارت "دو چشمم! برادرم مدحت جمال" را درباره او به کار برد. مدحت جمال آثاری در موضوعات مختلف نمایش، رمان و شرح حال پدید آورد. نمایشنامه‌های کمال (۱۹۱۲م) نفایس ادبیه (۱۹۱۳م) ۲۸ کانون اول (۱۹۱۸م) و رمان سه استانبول (۱۹۳۸م) و شرح حال‌های محمد عاکف (۱۹۳۹م) نامق کمال (در دو جلد ۱۹۴۴م. و ۱۹۵۶ م.) آخوند شورشی علی سووای (۱۹۴۶ م.) و شاهنامه منظوم ترک (۱۹۴۵ م) از آثار منتشر شده اوست.^{۱۹۳}

از بزرگان ادب فارسی سعدی، مورد توجه و علاقه مدحت جمال بود. در منظومه "شاه عجم" که بخش نخست آن را مدحت جمال سرود، میزان تأثیرپذیری او از تفکر انسانی و سبک شعری سعدی پیداست. وی که برای پشتیبانی از مشروطه خواهان ایران به سرودن این منظومه پرداخت این بیت سعدی را:

به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

در صدر منظومه خود قرار داده و شعر خود را در اقتفای آن سروده است. مدحت جمال در این منظومه، مظفرالدین شاه را به خاطر خودکامگی و سرکوب مورد مذمت قرار داده و او را به دلیل مظلومی که بر ملت خود روا داشته است، تقبیح کرده است. وی عظمت و شهرت ایران و به تبع آن شاه را ناشی از وجود بزرگانی همچون سعدی می داند و از این رو خطاب به شاه قاجار این نکته را متذکر می‌گردد تا مبادا گمان کند که شهرتش از تاج و تخت سلطنتی منشا گرفته است و مدحت جمال با یادآوری وضعیت در گذشتگان از اهل قدرت که در بستر سرد و تاریک گور ندیمی جز عقرب و مار ندارد و دهانش پر نیست مگر از سکوت و از شاه می خواهد که دست از غرور و خودخواهی بر دارد. اکنون قسمتی از این اشعار را همراه با ترجمه فارسی آن ذکر می‌کنیم:

ACEM ŞAHI I

^{۱۹۳} Banarlı, Nihat Sami, Resimli Türk Edebiyatı Tarihi s. ۱۱۶۱, Ersoy, M. Akif, Safahat, s. ۱۳۳

(نهایت سامی بانارلی، تاریخ ادبیات ترک، همراه با تصاویر، ص ۱۱۶۱، ارسوی محمد آکف، صفحات، ص ۱۳۳)

شاه عجم ۱

“Be-merdî ki mülk-i serâser zemin
Neyerzed-ki hûnî çeked ber zemin”

Sâdî

"به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین"

Gürz-i girân-ı zulmünü ey kanlı nâsiye;
Eyvân-ı zer-cidârına as ziynetin diye!

گرزگران ظلمت را ای شاه تیره بخت

درخور است که به کاخهای زر و زیورت آویزان کنی
Al kanlı bir kefenle donat hayme-gâhını
Canlarla yak meşâil-i mâtem- penâhını!

خیمه گاهت را با کفن خونین بیار

یا با جانها روشن کن آن مشاعل ماتم پناهت را

Makberlerin hufeyre-i muzlim-dehanları
Dendân-ı gayz u kahra şebîh üstühanları

مقابر تو دهنه ای حفره ظلم است

استخوانهایت مانده دندان قهر و غضب است

Yâd eylesin mezâlimini tâ ebed senin
Ey cephesi, kitâbesi bin kanlı medfenin!

یاد کنند ز ظلم تو تا ابد

ای اطرافش هزار سنگ قبر خونین

Ey bir hayâle tuhfe kılan bin hakîkati

Ey âhenîn eliyle kazıp kabr-i milleti

ای آن که هزار حقیقت را به تحفه ای یک خیال کرده ای

و ای آن که گور ملت را با دست آهنین خود کنده ای

Nûr-ı hayât ufuklarını herc ü merc eden

Leylin şedîd zulmetini rûha mezc eden

ای آن که افق های حیات نور را هرج و مرج کرده ای

و ای آن که ظلمت شدید لیل را به روحی مزج کرده ای

Envâr-ı mihr-i fikri sen ey hâksâr eden

Meyyitlerin izâmı gibi târumâr eden!
 ای آن که انوار مهر فکر را خاکسار کرده ای
 همچون عظام اموات تارومار کرده ای
 Ey hâdimi serâçe-i mâtem feşanların!
 Rahş-i akûr-i zulmüne pâmâl olanların
 ای خادم سراچه ای ماتم فشان ها
 ای در ظلم و قهرت پایمال شدن ها
 Gül-gonce-i mezârı mıdır tâc-ı devletin?
 Tutmuşsa da avâlim-i efkârı şöhretin
 هرچند افکارت گشته آوازه جهان
 تاج دولت گل غنچه ای قبر شده است؟
 Zannetme ki hükûmetinin efseriyledir...
 Sadî'lerin mezâr-ı çemen-ber-seriyledir
 فکر مکن که این شهرت تو به خاطر افسران دولت هست
 قبر سعدی ها به خاطر چمن بر سرانش هست
 Sa'dî'lerin mezârı evet bir avuç turâb...
 Tahtınsa bir cihan ki senin âsüman-meâb!
 آری، مزار سعدی ها یک مشت خاک بیش نیست و
 تخت تو نیز جهانی است ای آسمان مآب!
 Lâkin o kabre bence fedâ taht ü efserin...
 Makber-güzîn olup da sükût eyliyenlerin
 لیکن به نظرم تخت و تاجت فدای آن مزار است
 و نیز فدای کسانی است که مقبرگزین شده اند و سکوت کرده اند
 Feryâd-ı vâpesînine değmez bu velvelen...
 Mudhik gelir nigâh-ı temâşâma hâilen!
 به فریاد آخرینش نمی ارزد این ولوله تو
 مضحک می رسی با این حالت به نظرم
 Bin mülkü, milleti yok eden pençe-i felek
 Bir şahsı şüphesiz ebedî kılmamak gerek
 پنچه فلک که هزاران ملک و ملت را نابود ساخته
 بی شک یک شخصی را به آسانی می تواند نابود کند

Mâzî ki işte makbereler mâverâsıdır

Milletlerin haziye-i zair-cüdâsıdır

ماضی را که می بینی ماوراء از مقبرهاست

ضریح ملت هاست که علل ظاهر از آنها جداست

Atfeylesen nigâhını ka'r-ı zalâmına;

Milletlere gözün ilişir na'ş nâmına!

بنگری گر به کار ظلم خود

خواهی دید جنازه های ملت خود

Dârâ'ların o nâsiye-i târumârını

Ecdâdının izâmını çökmüş mezârını

تارومار بودن ناصیه های دارا را

قبر خراب شده و عظام اجداد خود

Pîş-i nigâh-ı ibretine al da bir düşün...

Çoktur bu rütbe dağdağa bir kabza hâk için!

این ها را پیشگاه عبرت خود قرار بده و بیندیش

این همه دغدغه و تلاش برای یک وجب خاک زیاد نیست؟

İklîmler alan o muazzam Napolyon'un

Bir hufredir kazandığı şey İşte bak onun

ناپلئونی با عظمت کین همه کشور گرفت

جز گور و خقره چاهی چه گرفت؟

En son serîri makbere-i mâtemîsidir

Akreplerin nedîmi yılanlar enisidir!

سریرش خاک سیاهش شد آخر

ندیم عقرب هاست و انیشتش مار شد آخر

Yer kalmamış sarây-ı muallâna bak utan:

Mâtem-sarâylarla dolu sâha-i vatan!

بنگر به کاخ معظم خود، شرم کن ز خلق

سر تا سر وطن را تو کردی ماتم سرا

Emr-i cihan-mutâi bu dünyâyı râm eden

Eslâfının -bugün düşünürsek -değil iken

اسلاف خود نگر که به امر مطاعشان

این دنیا را چگونه رام کردندند

Toprak olan dehenleri feryâda muktedir

Hâlâ senin bu velvele-i nahvetin nedir?

گور دهان پر از سکوت، اکنون چه؟

پس این غرور و نخوت ای شاه عنود، از بهر چه؟^{۱۹۴}

همان طوری که ملاحظه گردید مصائب و مسایل موجود در جامعه عثمانی در دهه نخست قرن ۲۰ م مانع از آن نمی‌شده است که فعالان عرصه فرهنگ و سیاست، از توجه به مصائب همسایه کهن سال خود ایران غافل بمانند.

و شاعر دیگری این دوره یعنی محمد عاکف ارسوی M. (۱۸۷۳ – ۱۹۳۶) Akif Ersoy با ادبیات فارسی آشنایی داشت و تحت تأثیر حافظ و سعدی بود. وی با ادبیات فرانسوی نیز آشنا بود. مادرش اهل بخارا و پدرش محمد طاهر افندی از مدرسان مدرسه فاتح بود. او در سال ۱۲۹۰ ق به دنیا آمد و در نزد "خوجا قدری افندی" درس گرفت و در جوانی جزو مشروطه خواهان درآمد و به مصر مهاجرت نمود. وی در آنجا روزنامه‌ای به نام "قانون اساسی" منتشر می‌کرد و سپس به پاریس رفت و تا جنگ جهانی اول در آنجا سکونت نمود^{۱۹۵}.

وی از سوی دیگر به استبداد داخلی حاکم بر ایران توجه داشت که در برابر جنبش قانون خواهی، ایجاد مانع و سرکوب گری می‌کند. وی از بی تحرکی مسلمانان در برابر این اتفاقات حیرت زده است و برای ایجاد حرکت در ایشان فریاد می‌زند که "ای جماعت مسلمین! به خاطر خدا هم شده بیدار شوید... لرزش ناشی از فروپاشی ایران دنیا را به لرزه در آورده است! و حال آنکه مویی بر تن شما راست نشده. این چه خونی است که در رگهایتان جاری است! ... آیا از حضرت پیامبر (ص) خجالت نمی‌کشید که گفت اگر در دوردست‌ها خاری پای مومنی را رنجه سازد، از آن مصیبت قلب پاک آن حضرت به درد می‌آید؟ بدیهی است که روح نبی اکرم (ص) از شما شاکی است!"

Arzi oynattı yerinden yıkılırken İran

^{۱۹۴} Ersoy, M. Akif, Safahat, s. ۱۲۸- ۱۳۰

(ارسوی محمد آکف، صفحات، ص ۱۲۸- ۱۳۰)

^{۱۹۵} Tanpınar, A. H. XIX Asır Türk Edebiyatı Tarihi, cilt. ۲ s ۱۲۷ – ۲۲۲

(تانپینار، احمد حمدی، تاریخ ادبیات ترک، قرن ۱۹ چ ۲ ص ۱۲۷-۲۲۲)

Belki bir kıl ürpermedi sizden bu ne kan!
Hic sıkılmaz mısınız Hazret –i Peygamberden?
Ki uzaklardaki bir mü-mini incitse diken
Kalb –ı pakinde duyarmış o musibetten acı
Sizden elbette olar ruh – u Nebi davacı !^{۱۹۶}

محمد عاکف ارسوی در واکنش به رفتار مقاومتی مظفرالدین شاه در برابر مشروطه خواهان، با استفاده از صنعت جناس و با توسل به این بیت از سعدی :

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها بر خداست

خطاب به او می‌گوید که " گول کسانی را که او را " مظفر " می‌دانند نخورد و بداند که چیره شدن بر ملتی که خواهان عدالت است پیروزی محسوب نمی‌شود. راه درست این است که دست از کشتار مردم و ویران سازی ایران بردارد و به استبداد خود پایان دهد".^{۱۹۷}

عاکف که تحت تأثیر عظمت فرهنگ و ادب ایران و دل نگران آن است ابراز تأسف می‌کند که چرا کشوری که سعدی‌ها، حافظ‌ها، فردوسی‌ها، رازی‌ها، غزالی‌ها، قطب الدین‌ها و سعدالدین‌ها را پرورده و دنیا را به نور معرفت کسانی مانند عرفی و شمس منور ساخته است، اکنون باید مقهور نادانی فرقه‌ای از اشرار باشد.

وجود تضاد بین شرق و غرب در اشعار عاکف خود را می‌نمایاند چه در جایی که قدرت‌های اروپایی به دنبال منافع خود به تجزیه قلمرو عثمانی چشم دوخته و به تقسیم ایران پرداخته‌اند چه در آنجا که سعدی را روح کمال شرق دانسته و غرب را بیگانه قلمداد می‌کند و چه در شعر "شاه عجم" که خطاب به مظفرالدین شاه می‌گوید که رفتارش در سرکوب و کشتار ایرانیان، اشک به چشم شرقیان می‌آورد و لبخند بر لبان غربیان.

شعر "شاه عجم" در دو بخش سروده شده است. بخش اول آن را که از سوی مدحت جمال قونتای سروده شده بود در بالا آوردیم و بخش دوم آن که از طرف خود آکف سروده شده است در ذیل تقدیم می‌کنیم. سر بیت هر دو بخش، از سعدی است و محمد عاکف ارسوی، با اندیشه اتحاد جهان اسلام بخش دوم آن را سروده که برگردان آن چنین می‌است:

^{۱۹۶} Ibid, p. ۲/ ۲۳۵ – ۲۳۶

^{۱۹۷} Ersoy, M. Akif, Sahafat, s. ۱۳۱

(ارسوی محمد آکف، صفحات، ص ۱۳۱)

ACEM ŞAHI II

شاه عجم ۲

“Riyâset be-dest-i kesânî hatâst
Ki ez-destşan desthâ ber-hudâst”
Sa'dî

"ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست ها بر خداست"

Bu müdhiş velvelen Îrân'ı dâim inletir sanma.
"Muzaffersin!" diyen sesler bütün hâindir, aldanma
گمان مبر این غوغای هراس انگیزی که به پا کرده‌ای، مردم ایران را زار و نالان می‌سازد.

فریب کسانی را که می‌گویند "مظفر" هستی نخور. اینان همه خائن تواند.

Zaferyâb olduğun kimdir? Düşün bir kere, millet mi?

Adâlet isteyen bir kavmi vurmak gâlibiyyet mi?

آنکه بر او ظفر یافته ای کیست؟ ملت؟ برای یک بار هم شده به خود آ!

آیا سرکوب کردن ملتی که خواهان اجرای عدالت اند پیروزی به شمار می‌رود؟

Nasîbin yok mudur bir parça olsun âdemiyyetten?

Nasıl aldırmıyorsun yükselen feryâda milletten?

آیا تو هیچ بهره‌ای از آدمیت برده‌ای! چرا به فریاد روزان ملت وقعی نمی‌نهی؟

چگونه به فریادی که از دل ملت برخاسته بی تفاوت می‌مانی؟

Emîn ol bunca mazlûmun yüreklerden kopan âhı,

Tependen indirir elbette bir gün lâ'netu'llâhı!

مطمئن باش روزی آه برآمده از قلب این همه مظلوم بر می‌خیزد، تو را به لعنت الهی
گرفتار خواهد کرد!

Sığınmış olduğun şevket-sarây-ı zulmü pek muhkem

Hayâl etmektesin... Lâkin ne bârûlar. ne müstahkem

گمان می‌کنی کاخ ظلمی که در آن غنوده‌ای، از استحکام کافی برخوردار است؟ ولی نه...

Penâh-ı bî-amanlar, heybet-i Kakhâr-ı Mutlak'la,

Kökünden devrilip bir anda yeksân oldu toprakla!

زیرا با خشم قهار مطلق که پناه بی پناهان است به یک چشم زدن، دیوارهای مستحکم
کاخها را با خاک یکسان می‌کند.

O, bir çok memleket vîrân edip yaptırdığın eyvân
Harâb olmaz mı? Kabristâna dönmüşken bütün İran?
سرتا سراسر ایران را قبرستان کرده‌ای و با تخریب ولایات کاخ خود را برپاداشته‌ای، گمان
می‌کنی چنین کاخی ویران نخواهد شد؟

Evet, Îrân'ı kabristâna döndürdün, helâk ettin;
Kefen yaptın girîbân-ı ümîdi çâk çâk ettin!
آری ایران را تبدیل به قبرستان کردی، کفن دوختی و گریبان امید را چاک چاک
کردی

"Bütün dünyâ için bir damla kan çoktur" diyorlar, sen,
Şu ma'sûm ümmetin seller akıttın hûn-i pâkinden!
گفته‌اند: "جهانی" نیززد که خونی چکد بر زمین

اما تو از خاک پاک این امت بی گناه سیل‌ها جاری کردی

Yüzünden perde-i temkîni artık kaldırıp attın
Ne mâhiyyet, nasıl fitrattasın, dünyâyâ anlattın!
پرده‌ای تمکین را از رخ برداشتی

ماهیت و فطرت چیست، به دنیا نشان دادی.

Livâü'-l hamd-i hürriyyet iken İslâm için gâyet,
Nedir pââmâl-i istibdâdın olmak öyle bir râyet?

غایت اسلام، برافراشتن آوای آزادی است

چرا چنین پرچم برافراشته‌ای را پایمال استبداد خود می‌کنی؟

Kazak celbeyleyip tâ Rusya'dân sâdâtı çiğnettin;
Yezîd'in rûhu şâd olsun... Emînîm çünkü şâd ettin!
قزاقان روسی را فراخوانده‌ای و سادات را منکوب ستم خود کرده‌ای

روح یزید شاد! که با این کار روح او را شادمان کرده‌ای

Şehâmet gösterip binlerce Beytullâh'ı bastırdın;
Şecâat arz edib birçok ricâlullâhı astırdın!
شهامتت را در تخریب هزاران مسجد بروز دادی،

و شجاعتت را با دار آویختن بسیاری از مردان خدا، نشان دادی

Ne Allah'tan hayâ ettin, ne Peygamber'den âr ettin:

Devirdin kâ'be-i ulyâ-yı dîni, hâk-sâr ettin!

نه از خدا حیا کردی و نه شرم از پیامبر نمودی،

کعبه رفیع دین را واژگون و خاکسار کردی

Hamâset perverân-ı kavmi tuttun bir bir öldürdün,

Umûmen Şark'ı ağlattın, umûmen Garb'ı güldürdün

شجاع مردان حماسه‌ساز ملت را یک به یک کشتی

شرقیان را اشک به چشم آوردی و غریبان را خوشحال کردی،

Hayır, hiçbir gülen yok, sızlıyor Garb'ın da vicdâmı,

Görüp ecsâd-ı mazlûmîne meşher hâk-i Îrân'ı!

اما نه! وجدان غرب نیز به درد آمده و از این عمل تو کسی خنده دار نشده است

چرا که غرب نیز خاک ایران را آکنده از کشته مظلومان می‌بیند

O Sâ'dî'ler, o Hâfız'lar, o Firdevsî, o Râzî'ler,

Gazâlî'ler, o Kutbüddin, o Sa'düddin, o Kâdîler.

آن خاکی که سعدی‌ها، حافظ‌ها، فردوسی‌ها، رازی‌ها، غزالی‌ها، قطب الدین‌ها،

سعدالدین‌ها و قضات‌ها را

Yetiştirmiş; o Örfi'nin, o birçok Şems-i irfanın

Ziyâsından tenevvür eylemiş iklîmi dünyânın,

پرورش داده است عرفی‌ها و شمس عرفان را

که از نور آنان اقلیم جهان منور گردیده است

Bugün makhûr-i nâdânîsidir bir fırka haydûdun!

Nedir pinhân olan esrârı bilmem, bunda Ma'bûd'un

ولی امروز مقهور نادان یه گروه اشراری،

که در این کار تو، حکمت الهی چیست، نمی‌دانم!

Hayır, Ma'bûd'a ircâında yoktur bunların ma'nâ

Yataklık eylemez cânîye -hâşâ- bir zaman Mevlâ.

اما نه، ربط دادن این امر به خداوند درست نیست،

حاشا! که خداوند اشرار را مورد حمایت قرار نمی دهد!
Şehâmet perverâ Şâh! Zaman, bî-dâdı kaldırmaz;
Hatâ etmektesin şâyed diyorsan "kimse aldırılmaz!"

شاه! بدان که بیداد در پردهٔ زمان مکتوم نمی ماند

خطا می کنی! شاید بر این باور هستی که بر اعمال خطای تو واقف نمی شود

Bu istibdâda artık bir nihâyet ver ki: İstikbâl
Karanlık derler amma işte pek meydanda: İzmihlâl!

نقطه پایانی بر استبداد خود بگذار، هر چند گویند آینده تاریک است.

لکین نگاه کن، اضمحلال است که از راه می رسد^{۱۹۸}

۴. مهاجرت مشروطه خواهان ایرانی به عثمانی و حیات ادبی ایرانیان در استانبول

انبوهی از اسناد تاریخی پیرامون فعالیت های ادبی ایرانیان در عثمانی و خصوصاً در استانبول در دوره قبل و بعد از محمدعلی شاه در دست است که نیازمند بحث و تحقیق می باشد و به فهم و درک این رساله کمک می کند. در اینجا با استفاده از یک سری داده ها تاریخی^{۱۹۹} می کوشیم تا به اوضاع ادبی و فرهنگی ایرانیان در استانبول روشنایی کوتاهی بیافکنیم و از مباحث جزئی تاریخی و سند شناسی خود داری کنیم:

الف) انجمن سعادت

انجمن سعادت اسلامبول انجمنی با عضویت ایرانیان مقیم اسلامبول که از سالها قبل از مشروطیت تاسیس و مشغول فعالیت بود. این انجمن تا بعد از فتح تهران بوسیله ی مجاهدین گیلان و بختیاری سنگر ترقی خوهان و روشنفکران ایران که به اسلامبول مهاجرت می کردند و مرکز فعالیت سیاسی، فرهنگی و ادبی ایرانیان اسلامبول بود و در تبلیغ و نشر افکار آزادیخواهی نقش موثری بعهدده داشت.

^{۱۹۸} Ersoy, M. Akif, Safahat, s. ۱۳۱- ۱۳۳

(ارصوی محمد آکف، صفحات، ص ۱۳۱-۱۳۳)

برای اطلاع بیشتر بنگرید به: "زندگی و اشعار ملک الشعراء بهار و مقایسه آن با محمد آکف ارسوی" پایان نامه کارشناسی ارشد دیادین آزاراک، (۱۳۹۱) دانشگاه تهران گروه زبان و ادبیات فارسی.

^{۱۹۹} اسنادی از فعالیت های آزادی خواهان ایران در اروپا و استانبول، مبارزه با محمد علی شاه: در سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸ قمری، ص ۳۶۹-۴۰۳

کسانی که در دوره مذکور به خارج از ایران رفته بودند، عبارت بودند از علی اکبر دهخدا، سردار اسعد، ظهیر السلطان، احتشام السلطنه، مخبرالسلطنه، ممتاز الدوله، امیر اعظم، سید حسن تقی زاده، معاضه السلطنه پیر نیا، سید حسن اخوی، سید عبدالرحیم خلخالی مدیر دوم روزنامه مساوات، میرزا محمد علی خان تربیت، شیخ محسن نامان طهرانی، میرزا ابراهیم، حکیم الملک، که اغلب آنها به اروپا بخصوص سوئیس رفته بودند اما ارتباط خود را با گروهی که به نام "انجمن سعادت" در استانبول معروف بود حفظ کردند.^{۲۰۰}

اعضای انجمن سعادت دقیقاً مشخص نیستند؛ مهندس کریم طاهرزاده بهزاد که خودش به استانبول سفر کرده و برخی از اعضای آن را می شناسد بر آن است که این انجمن در محاصره تبریز در آستانه مشروطه به تبریزی‌ها خیلی کمک کرده است و گویا این انجمن مخفیانه فعالیت می کرده و اسناد خود را از میان برده‌اند و جهت شناخت دقیق آنها نیاز به اسناد و تحقیق مستقل است. کریم‌زاده از آقای ممقانی برخی از اعضای انجمن را یاد می‌کند همانند مرحوم مرتضی امین زاده، آقا عبدالرحیم هندی (شباهنگ)، حاج حسینعلی فرخنده پی، حاجی حسن عمو قالیپاچی، اهر نجاتی، سید حسن شمس.^{۲۰۱}

چنانچه در حیات یحیی می خوانیم: "مرحوم معاضه السلطنه پیرنیا با این انجمن همکاری می کرد و توفیق بیک مدیر روزنامه توفیق، علی‌اکبر دهخدا و شیرازی نامی از همکاران این انجمن در استانبول بوده‌اند."^{۲۰۲} آنگونه که بر می‌آید اکثر اعضا از تجار بودند و تجار ایرانی استانبول این انجمن را حمایت مالی می‌کرده‌اند. یحیی دولت‌آبادی، دربارهٔ انقلاب مشروطه عثمانی و اطلاعات دست اولی از فعالیت های این انجمن می‌دهد. و همینطور احتشام السلطنه دربارهٔ انحطاط این انجمن در اواخر دوران فعالیتش اطلاعات دقیقی ارائه کرده است.^{۲۰۳}

خان ملک ساسانی وزیر مختار ایران در عثمانی که در ایام جنگ جهانی اول این سمت را در استانبول داشته است، در مورد روزنامه ها و مجلات فارسی زبان عثمانی می نویسد:

«در سال ۱۲۸۱ هجری قمری یک روزنامه فارسی زبان به نام «ترکستان» در استانبول طبع می شده است که حاج میرزا حسن خان مشیرالدوله (صدراعظم ناصرالدین شاه) در

^{۲۰۰} حیات یحیی ص ۹۶-۹۷

^{۲۰۱} قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، با مقدمه حسن تقی زاده و رضا زاده شفق، ص ۳۶۰

^{۲۰۲} حیات یحیی ص ۹۸

^{۲۰۳} برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید: حیات یحیی صص ۱۲۰-۸۰

زمان سفارت کبرای خود یک نمونه از آن را به تهران فرستاده است. در آرشیو سفارت ایران در استانبول و در دفاتر سفارت، بیش از این چیزی به نظر نرسید!.^{۲۰۴}

ب) تاسیس روزنامه اختر

در سال ۱۲۹۲ هجری قمری به تشویق و مساعدت حاج شیخ محسن خان معین الملک (سفیر ایران) روزنامه ای به نام «اختر» در استانبول انتشار یافت. شماره اول روزنامه اختر در روز پنجشنبه ۱۶ ذی الحجه ۱۲۹۲ به مدیریت آقا محمدطاهر تبریزی منتشر گردید.

انتشار اختر پس از ۶۰ شماره متوقف شد و سلطان عثمانی از این بابت متاسف بود: سفیر ایران در گزارش ذیحجه ۱۲۹۳ خود می نویسد:

«روز عید قربان به ملاقات سلطان رفتم. او از بسته شدن روزنامه اختر اظهار تکرر فرموده گفتند: حیف است در اسلامبول به زبان فارسی که اساس زبان ترکی و شیرین ترین آئینه است روزنامه ای نباشد و خیلی اظهار تمایل به انتشار روزنامه فارسی نمودند.» در تاریخ ۲۸ محرم ۱۲۹۴ بر اثر تشویق سلطان عثمانی، روزنامه اختر دوباره منتشر شد و نسخه ای از آن را به حضور سلطان فرستادم. سلطان ۵۵ شماره آئونه شدند و پولش را هم فرستادند. به دستور سلطان از این ۵۵ شماره ۲۰ نسخه را به وزارت امور خارجه و ۲۰ نسخه را به وزارت معارف و ۱۰ نسخه را به «باب عالی»^{۲۰۵} و دربار و ۵ نسخه را به شاهزادگان تقسیم فرمودند. یک نسخه را هم برای خودشان خواستند. گویا خیال دارند یک عطیه ای هم مستمراً برای مدیر روزنامه آن، «آقامحمدطاهر» بفرستند. سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی در دنباله گزارش خود به وزارت امور خارجه می نویسد: «خواهشمندم با هر «چاپار» اخبار ایران را بفرستید. این بار روزنامه اختر به صورت شرکت تاسیس شده و عثمانی ها هم در آن شریک اند. سیصد تومان به عنوان انعام به اداره روزنامه اختر التفات کنید. عجلتاً در مقابل یاهو گویی های روزنامه های ترکی، اسلحه ای بهتر از این نداریم.»^{۲۰۶}

شادروان صدرهاشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران می نویسد: "روزنامه اختر در استانبول به طور هفتگی و مدتی روزانه و چند زمانی، هفته ای دو بار به مدیریت محمدطاهر تبریزی و سردبیری میرزامهدی اختر انتشار یافته و ۲۲ سال مرتباً منتشر شده است."^{۲۰۷}

^{۲۰۴} یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۳

^{۲۰۵} نام مقر سلطنتی عثمانی است.

^{۲۰۶} یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۳

^{۲۰۷} تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۴۱

«پروفسور براون» در اهمیت این روزنامه می نویسد:

«در سال ۸ - ۱۸۸۷ میلادی که در ایران سفر می کردم تنها روزنامه قابل مطالعه به زبان فارسی، همان روزنامه اختر بود - در دوران تیره و تار استبداد، روزنامه اختر کمک بزرگی به روشن شدن افکار عمومی ایرانیان نمود و در ایامی که روزنامه های ایران منحصر به چند روزنامه درباری از قبیل «ایران» و «اطلاع» بود، روزنامه اختر به روایت «پروفسور براون» روزنامه قابل مطالعه ای به شمار می رفته است. بخصوص اخبار تلگرافی کشورهای خارجی که در این روزنامه درج می شده، برای آشنایی مردم ایران به اوضاع دنیای خارج، کمک بزرگی نموده است. تردیدی نیست که وجود همین جراید، افکار مردم آن زمان را مهیای انقلاب نمود. پیدایش انقلاب مشروطیت تا اندازه ای مدیون همین فداکاری های آقایان مدیران جراید آن روزی است. شادروان تربیت در کتاب «فهرست جراید آذربایجان» در مورد روزنامه اختر می نویسد: «اختر از سنه ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری مرتباً انتشار یافته و در آن تاریخ، از سوی حکومت عثمانی توقیف شده است.»^{۲۰۸}

امور تحریری اختر همان طور که ذکر شد با میرزامهدی اختر بوده است. میرزامهدی فرزند حاجی ابراهیم تاجر تبریزی بود. مرحوم اختر در اول جمادی الثانی ۱۲۵۵ هجری قمری در «محله خیابان» تبریز به دنیا آمده و در ۲۱ ذیقعد ۱۳۲۵ هجری قمری در محله «قاضی گویی» اسلامبول بدرود زندگی گفته است. «اختر» در سن ۲۴ سالگی از تبریز به اسلامبول رفته، مدتی در آن شهر زیسته و در سال ۱۲۹۲ به همکاری با میرزامحمد طاهر تبریزی قراچه داغی آغاز کرده و افکار و آثار و نظرات خود را به وسیله این روزنامه در دسترس همگان قرار داده است. مندرجات روزنامه اختر خود دلیل وسعت اطلاعات و آگاهی میرزامهدی اختر است. فشار و سختگیری عمال حکومت عثمانی، مدیر و مدیر تحریری روزنامه اختر را وادار به تعطیل این نشریه کرد و این دو، سرانجام هر دو دست از روزنامه نویسی برداشتند و به کار نشر پرداختند.

از خدمات دیگر مرحوم اختر تاسیس «چاپخانه خورشید» در اسلامبول است که پس از مرگ او با تمامی کتاب های نفیس از طرف حکومت عثمانی مصادره شد. شادروان اختر در سن ۷۰ سالگی به بیماری قلبی درگذشت.^{۲۰۹}

^{۲۰۸} همان ص ۴۱

^{۲۰۹} همان، ص ۴۳

ت) روزنامه شمس

خان ملک ساسانی می نویسد: شماره اول شمس در ۸ شعبان ۱۳۲۶ منتشر شده و نشریه ای هفتگی بوده، صاحب امتیاز آن محمد «توفیق بیک» و کلیه امور اداری و تحریری با مدیر آن سیدحسن شمس بوده است.^{۲۱۰}

سید احمد تبریزی در جلد سوم تاریخ مشروطه ایران می نویسد: «از کارهای ایرانیان در استانبول این بود که روزنامه ای به نام شمس به زبان فارسی بنیاد نهادند اگرچه ناشایستگی از خود نمود و همانا دارنده و نویسنده آن سیدحسن تبریزی زود فریب می خورده و به یک خواهش یا به چشمداشت سود، از هرکس به ستایش می پرداخته است.»

سیدحسن قزوینی الاصل معروف به «شمس» مرد پنجاه ساله ای است در دانشمندی و فهم و کیاست و انصاف اغلب روزنامه نویس های ایران در نزدش ابوعلی سینايند.

از چهارده سال به این طرف روزنامه نویسی را کسب خود قرار گذاشته و روزنامه نویسی را به بدترین شکلی تناسخ داده است و اخیراً برای این که بتواند خدمات برجسته تری به وطن بنماید، تبعه عثمانی شده است.

خان ملک ساسانی می نویسد: «یک روز آقا شیخ اسدالله ممقانی نزد من آمد که سیدحسن شمس، مستاصل و پریشان است اگر کمکی به مشارالیه بشود الحق سزاوار است. من هم پنجاه لیره داده و از کمی مبلغش معذرت خواستم. چند روز بعد یک کاغذی از جناب شمس رسید که برای من سیصد لیره بدهید بیاورند و اگر این وجه را نفرستادید نسبت به شما در روزنامه چنین و چنان خواهم نوشت. با خود گفتم هزار رحمت به روزنامه نویس های تازه چرخ تهران.

آقای شمس را احضار کرده و گفتم برادر عزیز بی گذار به آب زده ای، آنهایی که به تهدید روزنامه نویس ها از میدان در رفته و پول مفت می دهند هر کدام هزار کثافت کاری دارند، من بحمدالله بعد از بیست و چهار سال خدمت به دولت، آلوده نشده ام و در دو موقع که ناخوشی روزنامه نویسی در ایران شیوع پیدا کرد یعنی یکی بعد از استبداد صغیر و یکی بعد از ختم نیابت سلطنت ناصرالملک، آتش روزنامه دامن مامورین دولت را گرفت. وانگهی چون ارباب جرأید مرا به شاگردی قبول دارند و در جرگه ارباب قلم

^{۲۱۰} یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۵

محسوب می دارند، اگر گاهی هم از من در تحت تاثیرات محیط ایران به جای مستحب، مکروهی سرزده باشد، همه آنها که تیغشان از چاقوی قزوینی شما هم تیزتر است، هرگز خیال تراشیدن سر همکار خود را نکرده اند. علاوه بر اینها، اگر دولت حقوق ما را مرتب داده بود و سال به سال طلبکار نبودیم، باز هم بیشتر از پنجاه لیره به شما نمی رسید. زکوة تخم مرغ است پنبه دانه - ولی این شکل کاغذ نوشتن و تهدید کردن در من بی اثر و برای خودت تولید هزارگونه زحمت می کند. روزنامه های ایران که در داخله مملکت رعایت نزاکت منظور نمی دارند و حکومت هم جلوگیری نمی کند غیر از وضعیت ما در مملکت خارجه است، معهدا به شما اخطار می کنم که اگر نسبت به سفارتخانه و ماموران دولت اطلاع لسان بکنی برای حفظ آبروی دولت، روزنامه را توقیف خواهم کرد.^{۲۱۱}

پ) مجله پارس

در فروردین ماه ۱۳۰۰ خورشیدی به تشویق و مساعدت خان ملک ساسانی مجله ای به اسم (پارس) به فارسی و فرانسه در استانبول منتشر شد. شماره نخستین آن، اول اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی در ۳۲ صفحه انتشار یافت که نصفش فارسی و نصف دیگرش فرانسوی بود. در شماره مزبور، برنامه مجله را این طور نوشته اند: «برای این که ملل غرب از آثار ادبی زبان فارسی و ملل شرق از افکار ادبی مغربیان بهره مند شوند، نخستین بار مجله ای به زبان فارسی و فرانسه در اسلامبول که چهارراه شرق و غرب است منتشر می شود.

از یک طرف راجع به آثار شعرا و دانشمندان گذشته ایران تحقیقات و مطالعاتی می نماید که خودی و بیگانه را سودمند تواند بود و معاصرین شعرا و ادبای ایران را به دنیای ادبی می شناساند و آثار آنان را به اندازه مقدور از دستبرد نیستی و نابودی می رهند و با زبان جهانگیر پارسی، آثار ادبی مغرب را در عالم شرق منتشر می سازد. از طرف دیگر برای روح ادبی مغربیان که در این کشمکش عالمگیر، فرسوده شده از ادبیات کهنه و تازه پارسی ارمنان های دلنشین می آورد و آنها را به گردش های دانش آگین بازمی دارد تا در هنگام خستگی، از مسائل اجتماعی دوره حاضر، جان فرسوده و روح پژمرده خود را در گردشگاه ادبی پارسی از چنگال ملالت برهانند. «مجله پارس» عجلتاً ماهی دو مرتبه و هر شماره در ۳۲ صفحه منتشر می شود و امید است که به یاری یزدان و همت نویسندگان فرهمند، علاقه و مساعدت ورزان ارجمند در آینده نزدیک، هفته ای یک بار و با صحایف بیشتر بیرون آید، و من الله التوفیق.» صاحب امتیاز و سردبیر قسمت فارسی، ابوالقاسم لاهوتی بود و «حسن مقدم» وابسته سفارت قسمت فرانسه آن را اداره می کرد.

^{۲۱۱} یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۵

حسن مقدم پسر محمد تقی خان «احتساب الملک» خالوی من بود. پدرش او را در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در سن ۱۰ سالگی نزد من به سوئیس فرستاد. من او را به مدرسه گذاشتم و در تربیت او بسیار کوشیدم. بعد از آن که تحصیلات متوسطه را تمام کرد، بر اثر من در قسمت علوم اجتماعی «دانشگاه لوزان» به تحصیل پرداخته و در این رشته امتحان دکترا داد. سپس با دسته هنرمندان «بالت روس» دور اروپا گردید و در نمایش های آنها شرکت کرد. وقتی که من مامور استانبول شدم او را به سمت وابسته سفارت از سوئیس احضار کردم و با هم کار می کردیم. من که از استانبول رفتم او هم به تهران رفت و کمدی «جعفرخان از فرنگ آمده» را نوشت. وزارت امور خارجه مامور مصرش کرد. در آنجا به مرض سل مبتلا شد. برای معالجه به (لیزن) رفت و در آنجا در سن ۲۸ سالگی بدرود حیات گفت.

حسن مقدم که در کلژ (کالج) کلاسیک «لوزان» زبان های یونانی و لاتین تحصیل کرده بود فرانسه را مثل یک نفر استاد فرانسوی می نوشت. درجه اطلاعات او در زبان فارسی از کمدی «جعفرخان از فرنگ آمده» هویداست. در این دو زبان صاحب قلم و چیره دست بود. موسیقی ایران و اروپا را بسیار خوب می فهمید. در اقسام رقص های شرقی و غربی استاد بود. با مرگ او، ایران یک نویسنده زبردست، یک منتقد ادبی، یک هنرمند واقعی را از دست داد و خاک سوئیس او را برای همیشه در بر گرفت. باری خود من با نام مستعار (مهر اسپند) در مجله «پارس» مقاله و داستان می نوشتم. مجله مزبور اشعار چاپ نشده ایرانیان و شعرای فراموش شده ایران را منتشر می ساخت. از شعرای کرمانشاه مثل حسینقلی خان کلهر متخلص به سلطانی، میرزای سالک، میرزای بیدل، ابوالقاسم لاهوتی شرح حالی یا غزلی نوشته می شد و از اصفهان اشعار منتشر نشده میرزا حیدرعلی کمالی به چاپ می رسید.

از شیراز اشعار حاجی «فصیح الملک» شوریده و «توحید وصال» را که چاپ نشده بود به طبع می رساند. از استانبول غزل های «میرزا جعفر رضایی دیلمقانی» را از دل خاموشی بیرون می آورد.

در قسمت فرانسه، حسن مقدم با نام مستعار (علی نوروز) در هر شماره یک پرده انتقادی یا یک کمدی می نوشت، از رمان و تئاتر و انتقادات ادبی اروپا بحث می کرد و اشعار شیوای مسحورکننده فارسی را به فرانسه ترجمه می نمود. چندین نفر از نویسندگان معروف فرانسوی مثل «فرانز توسن»، «لوسین بورا» و «آندره ژید» با مجله پارس همکاری می کردند.

هنوز از انتشار مجله مزبور سه شمار بیشتر نگذشته بود که از انجمن های ادبی اروپا صدها مشتری پیدا کرد و متصدیان آن را تقدیر و تشویق می کردند، اما متأسفانه شماره ششمش در نیمه تیرماه ۱۳۰۰ خورشیدی با پایان ماموریت من در استانبول خاتمه یافت.^{۲۱۲}

ث) روشنگری های اختر

دکتر ناصرالدین پروین در کتاب «تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسیان» در مورد نقش اختر در بیداری مردم ایران می نویسد:

«اختر» در دورانی طولانی از حیات خود از آزادی سخن می گفت، استبداد و جهل و خرافه را نکوهش می کرد و عقب ماندگی های اقتصادی و سیاسی ایران را برمی شمرد. این رویه موجب آن شد که مخالفان اختر از سویی ترقی خواهان ایران و قفقاز را «اختری مذهب» بنامند و از سوی دیگر مقام های ایرانی و عثمانی به توقیف مکرر آن دست یازند. با این وصف چنانکه یک پژوهشگر عثمانی به درستی یادآور شده است «اختر» یک نشریه انقلابی نبود بلکه مانند برخی از نشریات عثمانی خواستار دگرگونی های اساسی بود.

تا پیش از انتشار «روزنامه قانون» در لندن، روزنامه اختر تنها روزنامه ملی در برابر روزنامه های درباری و دولتی ایران بود. از این رو اکثر منابع تاریخی، محتوای دلیرانه و روشنگرانه این روزنامه را ستوده اند.

در جمادی الثانی ۱۲۹۹ اختر شرحی بر عیب های پلیس ایران نوشت که مقام های ایرانی را سخت برآشفته و همان سال مقاله ای درباره دادگستری ایران در روزنامه اختر چاپ شد. شاه پنداشت که آن مقاله را میرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) نوشته است از این رو آن آزادمرد را به فلک بستند و چوب زدند و پنج ماه زندانی کردند و به فرمان شاه ورود اختر به ایران ممنوع شد.

در واقعه تنباکو و امتیاز «رژمی» اختر چنین نوشت: «حقوق هیچ مملکت و ملتی بدین پایه رایگان فروخته نمی شود آیا واسطه کار هیچ وجدان ندارد و پیش خود نمی اندیشد که این امتیازات حقوق عمومیه است. انتشار این مقاله موجب آن شد که بار دیگر ناصرالدین شاه دستور منع ورود روزنامه اختر را به داخل کشور صادر کند. در

^{۲۱۲} همان ص ۶۵-۶۶

آخرین سال های زندگی ناصرالدین شاه و نخستین سال های سلطنت مظفرالدین میرزا متأسفانه با اختری روبه رو هستیم که از نظر محتوا فقیرتر از گذشته است. در این هنگام «اختر» از پرده دری ها و روشنگری ها دست شسته و محافظه کارانه خبرهای داخلی امپراتوری عثمانی و پاره ای از خبرهای رسمی ایران یا ترجمه مطالب روزنامه های ترکی و روسی و انگلیسی و فرانسوی را درباره کشورهای مسلمان به کوتاهی و ایجاز چاپ می کرد.^{۲۱۳}



^{۲۱۳} تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسیان ص ۳۴-۳۵

نوزایی هجوگویی و نظیره نویسی در دورهٔ مشروطه

۱. طرح نظریه ادبی هجو و نظیره در پی ریزی طنز

درهم فروریختگی حوادث انقلاب مشروطه ایران و عثمانی باعث شد تا ادبیات هر دو کشور ارتباط، تاثیرپذیری و تاثیرگذاری پیچیده‌ای با یکدیگر داشته باشد. در فصل گذشته از دیدگاه تاریخ ادبی، ارتباط و میان این حوادث را بررسی کردیم. اینک به طور اختصاصی به بررسی طرح نظریه ادبی "نظیره" و "هجو" خواهیم پرداخت؛ ادبیات مشروطه در هر دو کشور حاصل نوعی "نوزایی ادبی" بود که بدون بررسی اوضاع فکری - تاریخی قابل مطالعه نیست.

"نوزایی ادبی" که باعث شد حرکت‌های اجتماعی عظیمی در تاریخ هر دو کشور بوجود آید. این حرکت‌های تاریخی - فکری باعث شدند که قالب‌ها و انواع ادبی نیز تغییرات گسترده‌ای پیدا کنند. "هجو" گویی باز متولد شده و از آن قالب کلاسیک خود به درآمد و یکی از مهمترین ابزارهای ادبی، "ادبیات انتقادی" شد. نظریه پردازان ادبی، با نقد ادبیات کلاسیک، زمینه را برای ظهور انواع اندیشه‌های نوین ادبی آماده کرده بودند.

فکر جدید، تمدن جدید به همراه خود ادبیات جدید را می‌آورد و ادبیات جدید تنها برای "هنر" و "هنر برای هنر" نبود. ادبیات جدید، بیانگر "نوزایی" جدید بود. این نوزایی نیازمند دو قالب بسیار مهم بود: هجو و نظیره

"هجو" بنیادهای سیاست و حکومت و ادبیات وابسته به آن را به باد "انتقاد" می‌گرفت و کاخ فرسوده ادب کلاسیک را چون باد توفنده‌ای می‌لرزانید و خاک و خاشاک را از آن دور می‌ساخت و "نظیره" با مدلسازی از شیوه‌های نو طرح دیگر درمی‌انداخت که باعث احیا و نوزایی ادبیات می‌گردید. این دو، با کمک همدیگر می‌رفتند و می‌ساختند و طرح نو در نظریه ادبی درمی‌انداختند.

در ایران "ایرج میرزا" و "ملیک شعرا بهار" دو شاعری بودند که ادب کلاسیک فارسی را در جامه‌ای کهن به شیوه و طراز نو آراستند و اندیشه انتقادی و انقلابی را وارد ساختمان کلاسیک شعر فارسی کردند.^{۲۱۴} و آن را جان تازه‌ای بخشیدند. آنها به نوعی مدیون نظریه پردازی‌های "آخوندزاده" و "میرزا آقاخان کرمانی" بودند که با ایجاد نقد ادبی مدرن از مدح و چابلوسی و انجماد و تحجر آگاه شده بودند و توانستند در نیمه دوم مشروطیت، زمینه را برای ظهور ادبیات نوین ایران هموار سازند.

^{۲۱۴}. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۲۶-۳۵

"هجو" که پیش از این یک "انتقاد شخصی" بین ملاح و ممدوح بود، حرکت عظیمی کرد و به "طنز" تبدیل شد که دیگر یک مسئله اساسی اجتماعی را در بر می-گرفت. "هجو" پهنه‌ای وسیع از مسائل اجتماعی، سیاسی، ادبی، فکاهی را در بر گرفت و از انزوای خود به درآمد و دوران "شکوفایی" خود را آغاز نمود. این طنز نوین مشخص کننده بهترین تحولات در طرز بیان شعر بود. اظهارات و گفته‌ها به زبان محاوره‌ای بود و نمایشنامه‌های مختلف تقلیدی با شعر عامیانه و واژه‌های محاوره‌ای و اصطلاحات عامیانه تألیف یافتند. قواعد وزنی کمتر دیده می‌شد و همراه مثنوی، قصیده و غزل قالب آوازه‌ها و سرودهای عامیانه دسته جمعی همه‌جاگیر شد^{۲۱۵}. زبان فارسی، با هجو عامیانه آغاز می‌گردد^{۲۱۶}. یکی از روایاتی که دربارهٔ پیدایش نخستین شعر زبان فارسی نقل می‌کنند که آن‌هم با شعر انتقادی و هجو ارتباط پیدا می‌کند.

"یزید بن مفرغ" شاعری تندزبان در بصره گرفتار ظلم عبدالله بن زیاد می‌گردد و وی را محکوم می‌کنند که چرا نسبت به دامان عصمت مادر زیاد بن ابیه و مادر بزرگ عبدالله بن زیاد، اسائه آدب کرده است؟ سمیه مادر زیاد از زنان هرزه و بدکاره بود. زیاد از بطن این زن پدید آمد که چون پدرش معلوم نبود، او را زیاد بن ابیه خواندند یعنی پسر پدرش تا این که معاویه برای پیشبرد سیاست خود، استفاده از وجود زیاد که مردی با کفایت و هوشمند بود، ادعا کرد که "زیاد" برادر من است. معاویه گفت، او نتیجهٔ همبستری ابوسفیان با سمیه است که در کتاب‌ها بماند و هرگز بر زبان قلم نیاید. این داستان در تاریخ اسلام به استلحاق شهرت یافته است. باری یزید بن مفرغ نسبت به ساحت عفت چنین بانوی پرده نشینی!! جسارت کرده بود. عبدالله برای حفظ احترام مادر خود، آن شاعر تندزبان شراب شیرین همراه با گیاهی اسهال آور خوراند تا کارش به "بیرون روش" کشید. آنگاه سگی و خوکی و گربه‌ای را با وی به ریسمانی بسته در شهر گرداندند. بیچاره در میان آن کثافات سخت آلوده شده بود و طاقت خود داری هم نداشت. در آن میان کودکان بصره به دورش حلقه زده بودند و می‌پرسیدند که "این شیست؟ (چیست؟)" یزید بن مفرغ حسب حال می‌خواند:

آب است و نبیذ است

عصارات زیبی است

.....

^{۲۱۵}. ادبیات نوین ایران، ترجمهٔ یعقوب آژند، ص ۲۷

^{۲۱۶}. دربارهٔ این پیشینه به اختصار اشاره کردیم برای تفصیل بنگرید به محمدرضا شفیعی کدکنی، شعر

اجتماعی، صص ۴۰-۲۴

این واقعه حکایت رواج طنز و هجو عامیانه در بستر تحولات فرهنگ عامه دارد که روایت فوق یکی از کهن ترین این هجویات است. از این نمونه بسیار می توان مثال آورد که از مجال این بحث به دور است^{۲۱۷}. فی الواقع این حکایات عامیانه بیانگر قدرت هجو در "مبارزه و مقاومت منفی" مردم در برابر مستبدان می باشد.

متأسفانه "هجو عامیانه" مورد توجه تذکره نویسان و شرح نویسان ایرانی نبود و تنها به آثار ادبی معیاری چون ادبیات درباری و دیوانی، غنایی و حماسی بهاء داده اند؛ از این روی اطلاعات بسیار اندکی درباره سیر تحول "هجو عامیانه" در دست است و آنچه که در دست است هجو شعرا و ادبای ذکر شده در تذکره ها است همانند عبیدزاکانی، سوزنی سمرقندی، شیخ بهائی، قآنی، یغما و شیبانی که آنها نیز مورد تحقیق بوده اند^{۲۱۸}.

از زمانی که پای جهانگردان اروپایی و شرق شناسان به ایران باز شد، توجهی به طور جدی به ادبیات عامیانه می گردد؛ از سوی دیگر تحولات سیاسی - اجتماعی باعث پررنگ تر شدن نقش مردم در دوره قاجاریه می شود و همراه با پیدایش مطبوعات، رشد شگرفی در ادبیات عامیانه را شاهد هستیم؛ البته نباید خُنیگران و موسیقی دانان را فراموش کرد که سینه به سینه آنها را محفوظ داشتند تا زمانی که دستگاه ضبط صوت رواج پیدا کرد و رادیو متولد شد^{۲۱۹}. جالب است تا بدانیم قدیم ترین اطلاعات ما از ضبط و انتقال موسیقی و نواها و اشعار محلی بدین صورت وارد ایران شد^{۲۲۰}.

ژوکوفسکی، از کتاب خود زکو صحبت می کند که شصت سال پیش از او که در تهران بوده یعنی سالهای ۱۸۸۳-۱۸۸۶ کتابی در این باره به نام:

"Of the popular poerty of Persia (۱۸۴۲) London Specimens"

پژوهش کرده و به رشته تحریر در آورده است^{۲۲۱}. وی همچنین به چند پژوهش دیگر در این باره اشاره دارد. همانند مجموعه تصنیفات در کلکسیون خانیکف شماره ۵۳؛ لالایی ها و نوحه سرایی های چادر نشینان ایران (مجله وزارت آموزش و پرورش ملی روسیه ژانویه ۱۸۸۱)؛^{۲۲۲} متأسفانه ایرانیان چندان به ادبیات عامیانه توجه نداشتند شاید به سبب آنکه اکثر مردم به قول ژوکوفسکی "به زیرکی فراوان و تیزهوشی ساکنان مرکز وجنوب و عشق

^{۲۱۷}. اشعار عامیانه ایران، گردآورنده والتین ژوکوفسکی، مقدمه ص ۳

^{۲۱۸}. شعر اجتماعی، ص ۵۱

^{۲۱۹}. کورو اغلو، ص ۸۱ - ۹۷

^{۲۲۰}. تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران، ص ۱۱-۱۲

^{۲۲۱}. اشعار عامیانه ایران، مقدمه، ص ۱۵

^{۲۲۲}. همان، ص ۱۶-۱۷.

و اشتیاق آنان به شعر و شاعری به حساب آید^{۲۲۳}. آنها از فرط فراوانی و ساده بودن چنین شیوه‌های شعرسرایی و هجوگویی بود که آن را چشمه لایزال ذوق می‌دانستند و نیازی به حفظ و نگهداری آن احساس نمی‌کردند؛ شاید به سبب آنکه "هجوها" خطرانی ایجاد می‌کرد و به همین سبب که همانند "تصنیف‌های عاشقانه" نبودند که به راحتی در دسترس قرار بگیرند.

در کنار تصنیف سرایان عاشقانه و مطربان دوره گرد، گروهی بودند به نام "مقلد" یا "تقلیدچی" [بازیگر = هنرمند] که از خوانندگان و نوازندگان محلی دور نمی‌شدند و همراه آنها کوی به کوی می‌چرخیدند؛ شاید نام دیگر این هنرمندان "دلک" باشد که به همین شیوه امنیت جانی برای "هجوپات‌تندشان" برای جانشان می‌خریدند.

ژوکوفسکی که از نزدیک آنها را دیده و مطالعه می‌کند به نکته مهمی اشاره دارد و می‌گوید: "... دلک‌هایی هستند با قیافه و ادا و اطوار خواندان خود که گاهی همراه صدای "دایره" است، با شوخی‌های بی مزه و خنک و عبارات گستاخانه حکایات خود - که مشمول سانسور داخل ایران نمی‌شود - مردم را سرگرم می‌کنند. مقلد یک "روزنامه" هجوآمیز سیار" است. با آن که مقامات دولتی در ممانعت از تجدید و تقلید تصنیف‌ها کوشش می‌کنند، آنها را از دسترس مردم خارج می‌کنند، برخی از مقامات این روزنامه، مانند تصنیف درباره گرسنگی به گوشه‌های دور دست راه یافته‌اند.

این تصنیف‌های مهم روز و حکایت مقلدان، به عنوان مدرکی زنده و شفاهی، البته به خارج از ایران درز نمی‌کند اما به عنوان "صدای ملت" شایسته کمال توجه می‌باشند و به علت نبود مطبوعات در ایران، آن طور که ما از آن استنباط می‌کنیم، به سبب رفتارهای معین مورخان و نویسندگان ایرانی، "توجه اندک داخلی دولت خود، فایده و اهمیت عمیق تاریخی دارند"^{۲۲۴}. این دلک‌کان تا دربار شاه ایران نفوذ پیدا کردند و دلک مشهور ناصرالدین شاه به نام "کریم شیر" صاحب نفوذ عمیقی در دربار می‌گردد.

بعضی از اشعار این دلک‌ها چنان "هجو آمیز" بود که نه تنها دولت و سیاست را مورد انتقاد قرار می‌داد بلکه سایر طبقات اقتدار گرای جامعه را نیز هجو می‌کرد و به باد انتقاد می‌گرفت.

و گاهی این هجویات و تصنیف‌ها حتی دامن باورها و اعتقادات مردم را نیز شامل می‌شد و رکیکانه سروده می‌شد و شایع است که مطربان به علت ساختن اینگونه

^{۲۲۳}. اشعار عامیانه ایران، مقدمه، ص ۱۷

^{۲۲۴} همان، ص ۲۴

تصنیف‌ها به سختی مجازات می شدند. ما نیز از آوردن اینگونه هجویات در این رساله جهت احترام خودداری می نماییم.

اما در دوره قاجار انبوهی از اشعار هجوآمیز سیاسی در زبان مردم، دهان به دهان می‌گشت که نمونه آن را در ذیل می بینیم:

طهرون شده چو غنچه	شارو زدند طیونچه ^{۲۲۵}
طهرون شده چو ویرونه	مخلوق شدند دیوونه
گله ^{۲۲۶} زدند به پهلوش	خون اومده تو گلوش
صدر اعظم بگیرش که مردم	ایرانو به تو سپردم
جون تو جون ولی عهد	علی الخصوص رعیت
صدر اعظم تعجیل کن	قاتل منا زنجیر کن
حالا کارش نداری	اول مرا ورداری ^{۲۲۷}
تلگراف بزن به تبریز	خبر بده به زودی به شاه خونریز ^{۲۲۸}
نگذار که آبش شور باشه	نگذار طهرون پرشور باشه
پیمانۀ من پر شد	عمر من تموم شد

قسمت من چنان بود

خاک من ایران بود

ای شاه با عدالت	روز جمعه زیارت
ای شاه تو نقصان نداشتی	مگر از مرگ خود گمان نداشتی ^{۲۲۹}
تو که شاه خودت خواب دیده بودی	تو که مرگ خودت به تن مالیده بودی
شاه عبدالعظیم رفتنت چه بود	گله به پهلو خوردنت چه بود

^{۲۲۵} طیونچه=طپانچه یک نوع اسلحه کمری.

^{۲۲۶} گله= گلوله

^{۲۲۷} متن چنین است. شاید هم ندارید،وردارید بوده. در هر حال منظور این است که اول ترتیب برداشتن جنازه مرا بدهید و با او فعلا کاری نداشته باشید

^{۲۲۸} کلمه خونریز فقط برای قافیه با تبریز آمده، وزن شعر هم مختل است حتی در صورت عامیانه

^{۲۲۹} وزن مختل است.

نویسم یکی نامه با درد و غم که هم نامه گریان شود هم قلم

نویسم یکی نامه با اشتیاق فراق الفراق الفراق الفراق

دو چشمان این کاشیه^{۲۳۰} پر زخم دو چشمان مرکب دو مژگان قلم

بخوایم یکی نوحیه ای سر کنم

رخ عالمی را زخون تر کنم

چوشه خواست عزم زیارت کند زیارت کند تا ضیافت کند^{۲۳۱}

گرفتند اهل حرم دامنش چو پروانه گشتند پیرامنش

یکی گفت شاهها مرور از برم مکن خاک عالم شها بر سرم

یکی گفت شاهها فدایت شوم به قربان مهر و وفایت شوم

یکی گفت جانا فدایت شوم فدای تو و خاک پایت شوم

وداعی نمودندبه صد شور و شین

به شه ناصرالدین غلام حسین

نگاهی به حسرت سوی خانه کرد

زنان حرم را چو دیوانه کرد

خداحافظی گفت در گلستان

که سوزد دل جمله دوستان

خداحافظ ای جمله اهل حرم خدا حافظ ای خواهر محترم

خدا حافظ ای جمله طفلان من

^{۲۳۰} کاشیه منظور گوینده اشعار است که زنی بوده از کاشان.

^{۲۳۱} یعنی پس از زیارت اقامه جشن و ضیافت کند. چون ناصرالدین شاه قصد اقامه مراسم عظیمی به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت خود بود. ژوکوفسکی نوشته منظور جشن های پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه است که مقدمات آن فراهم شده بود. رجوع کنید به اشعار عامیانه ایران ص ۵۴

خدا حافظ ای نور چشمان من
بیا حضرت قدسیه ۲۳۲ در برم
زنان حرم را به تو بسپرم
نشینید هر یک بر یکدیگر
که حسرت بمالند به دل ها دگر
در آن دم برآمد ز خانه برون
چو سرو خرامان تبسم کنون
اجل گشت اطراف و گرد سرش
چو پروانه بگرفت اندر برش
ز خانه برون آمد او با شتاب
چو یوسف بر افکنده از رخ نقاب
بیا صدر اعظم شتابان برم
هوای زیارت بود بر سرم
بیارید اسب مرا زیر زین
سواری من شد به آخر یقین
به امید خلاق لیل و نهار
به اسب اجل می شوم من سوار
به کالسکه بگرفت آن شه قرار
به ره شد روان آن شه با وقار
به طوف رواق مطهر رسید
یکی آه سردی ز دل برکشید

^{۲۳۲} منظور فاطمه خانم انیس الدوله زن محبوب شاه است که لقب قدسیه و " نشان آفتاب " گرفته بود.
ژوکوفسکی توضیح مختصری داده : انیس الدوله زن محبوب شاه.

وضو ساخت آن شاه والا تبار
روان در حرم شد به وقت نهار
به پای ضریح مطهر رسید
نظر کرد چون قاتلش را بدید
در آنجا ستاده چو یک نره دیو
خروشان برآورده از دل غریو
یکی پاکتی داشت در روی دست
بدی قاصد مرگش آن بت پرست
رضا بود نام او چو دیو لعین
بزد تیر بر پهلوی شاه زکین
پس از این مشقت فتادی ز پا
زخون گشت رنگین تن پادشا
چو روح از تنش نغمه آغاز کرد
به باغ جنان زود پرواز کرد
شدند حوریان مات و حیران همه
سرانگشت حیرت به دندان همه
شدی صدر اعظم همی بی قرار
سر شاه بگرفت اندر کنار
بزد بر سرو جامه بر تن درید
نظر کرد چون کشته شاه دید
به پهلوی او جای یک تیر دید
به جای سر شک خون ز چشمش چکید
شده کشته آن شاه والا تبار

۲. گذر از هجو عامیانه به طنز

در دورهٔ مودر نظر ما اندیشه‌های ادبی جدید در ایران فرا می‌گردید و این اندیشه‌های جدید ادبی، شامل مهمترین بخش جامعه یعنی مردم بود.

عر مردم نیز "هجو" بود. تغییر نگرش ادبی و تغییر اوضاع سیاسی و اندیشه‌های جدید غربی راه را برای ورود "هجو" از ادبیات عامیانه به سوی "ادبیات مطبوعات" فراهم می‌ساخت. این گذر باعث می‌شد تا "هجو عامیانه" نظاممند گردد و در دست ادیبان و شاعران نوگرای انقلابی ساختاری ادبی به خود بگیرد. شاید بتوانیم بگوییم که این گذر از "هجو عامیانه" به "طنز" است. "طنز" دارای این تفاوت با "هجو عامیانه" است که:

(۱) آگاهانه و هدفمند با پیش فرض‌هایی است

(۲) سیستم مند و ادبی است

(۳) به طور مستقل و مستقیم به انتقاد سیاسی – اجتماعی می‌پردازد.

در حالی که "هجو عامیانه" سه عنصر فوق را نداشت بدین صورت که:

(۱) برخاسته از ناخودآگاه جمعی بود

(۲) زبان عامیانه و روزمره مردم را داشت

(۳) به طور کنایه آمیز و استعاره آمیز انتقاد می‌کرد.

در دوران گذار از "هجو عامیانه" به "طنز سیاسی – اجتماعی" با تحولات انقلاب مشروطه همراه شد و با نوشتار کسانی همانند نسیم شمال و صابر اتفاق افتاد.

۳. نقش نظریه پردازان ادبیات انتقادی و نظریه گویی در تولد طنز

بدون شک این گذر ادبی با پیش زمینه‌های "نظریه پردازی ادبیات انتقادی" و "نقد ادبی" همراه بود که یکی از راه‌های ورود ادبیات انتقادی از استانبول بود و در آنجا به وسیلهٔ ایرانیان شکل گرفت. "نظریه‌نویسی" بین ایرانیان و عثمانی به نقل و انتقال این نظریات کمک شایان توجهی کرد؛ نظریه‌های وطنی، سیاسی و اجتماعی مضامین ادبی بین ایران و مشروطه راهگشای ورود اندیشه‌های انتقادی گردید و قالب ادبی طنز از

^{۲۳۳} اشعار عامیانه ایران، گردآورنده والتین ژوکوفسکی، ص ۴۹

طریق اشعار سیاسی، نمایشنامه‌ها و ادبیات منشور، رمان‌ها و داستان‌های انقلابی و انتقادی وارد زبان فارسی نمود. طنزهای انتقادی سیاستنامه ابراهیم بیگ، کتاب احمد طالبوف آغازگر ورود اندیشه‌های انتقادی به درون ادبیات انقلابی مشروطه بودند.

"قفقاز" و منطقه اران (آذربایجان شوروی) که از ایران جدا شده بود و تحت تأثیر ادبیات غنی روسیه و اروپا بود، سرچشمه اصلی پیدایش طنز نویسی به شمار می‌رود.

"روزنامه ملا نصرالدین" با مدیریت و نویسندگی میرزا جلیل محمد قلی زاده (۱۹۶۹ - ۱۹۲۳ م) از نویسندگان بنام آذربایجان به سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۳۲۴ قمری) در تفلیس بنیاد نهاده شد و آراسته به انواع کاریکاتورها بود. این روزنامه یکی از نقاط مشترک مهم ادبی بین ایران و عثمانی در آن دوره است که آگاهانه و آشکارا از تأثیرات ادبیات روسی در پی افکند "طنز سیاسی" سخن می‌گوید^{۲۳۴}. او به مکتب "رنالیسم انتقادی" وابسته است و درباره این مکتب اطلاعات کافی و وافی به خوانندگان روزنامه اش می‌دهد. انتقادات تند این روزنامه قدرت‌های استبدادی ایران آن دوره و عثمانی و روسیه را در برمی‌گرفت و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر تندی نوشته‌های آن می‌افزود.

روزنامه ملانصرالدین از سوی دربار در ایران ممنوع شد و نوشتجات آن کفر تلقی شد؛ بیشترین تأثیر این روزنامه در آذربایجان بود؛ یکی از شاعران قفقازی که در آذربایجان ایران جایگاه خاص پیدا کرد، میرزا علی اکبر طاهرزاده، سراینده فکاهیات اجتماعی و انقلابی و همکار دائمی ملا نصرالدین بود. وی در سی ام ماه مه ۱۲۷۹/م ۱۸۶۲ قمری در شمافی، یکی از شهرهای قدیمی و تجاری شیروان به دنیا آمد. وی در محیطی مذهبی رشد یافت. تحصیلات مکتبی داشت تا اینکه در دوازده سالگی به مدرسه‌ای جدید التأسیس، انجمن ایالتی باکو راه پیدا کرد؛ و با دانش‌های جدید آشنا شد. پدرش مدتی بعد او را از تحصیل واداشت و بر سر دکان خود به کار گماشت. صابر با پدر اختلاف پیدا کرد و مسافرت‌هایی در ایران از مشهد تا کربلا و عراق رفت و سپس بازگشت و دکان صابون‌پزی برقرار ساخت و با یکی از اقوام خود ازدواج نمود این را چنین تعریف می‌کرد:

"چون از دستش بر نمی‌آمد که لوٹ باطنی کسان را پاک کند، پیشه صابون‌پزی در پیش گرفت تا لااقل چرک ظاهری را بشوید."^{۲۳۵}

^{۲۳۴} آریان پور، همان، ص ۴۰

^{۵۰} شعر دوره مشروطه، طنز اجتماعی ص ۱۳۰ - ۱۳۱ ترجمه یعقوب آژند.

^{۲۳۵} از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۷

صابر در میان مردم عادی می‌زیست و از زبان های مردم آگاه بود و از شیوه هجو سرایی عامیانه آنها لذت می‌برد و همین گونه شعر بود که به همراه ادبیات انتقادی که از روسیه وارد شده بود، پشت پا به سبک قدیم شعرا زد و روبه سوی هجوسرایی نمود؛ مسلماً این نخستین قدم موفق در گذر هجو عامیانه به سوی طنز بود؛ البته نوعی از طنز اجتماعی که نه حاصل تقلید از غرب بود بلکه با خاستگاه مردمی – بومی خود، اندیشه-های جدیدی را می‌آفرید به همین سبب نیز در میان مردم راه پیدا کرد و بسیار موفق و کارآمد مقدماتی را می‌گذراند و جغرافیا، صرف و نحو، منطق و هندسه و علوم متداول را می‌آموزد. او بعد از چندی به گیلان می‌رود و در رشت اقامت می‌کند. نخستین شماره نسیم شمال را در دشت به تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۵ هـ منتشر می‌سازد که تا انحلال مشروطیت دایر بود. در سال ۱۳۲۶ هـ.ق که مجلس بمباران می‌شود، نسیم شمال نیز توقیف می‌گردد و پس از فتح تهران با کمک‌های مالی محمد ولی خان سپهسالار اعظم دوباره منتشر می‌شود. سید اشرف در سال ۱۳۲۳ هـ.ق با فتح الله اکبر و سپهدار اعظم به تهران آمد و روزنامه نسیم شمال را در شهر تهران دایر کرد. ۲۳۶ در این باره چنین سروده است:

در هزار و سیصد و بیست و چهار

چونکه مشروطه این شهر و دیار

کردم ایجاد این نسیم نعر را

عطر بخشیدم ز بویش مغز را

در شرح پاکی و صداقت و صمیمیت و شجاعت او نوشته زیبای استاد سعید نفیسی ماندگار ترین توصیف است. قدرت هجو و توانایی طنز و شیوایی بیان و نفوذ کلام گردید؛ این موفقیت با استقبال نویسندگان و شاعران دیگر نقاط ایران نیز قرار گرفت. سبک صابر مورد استقبال سیداشرف‌الدین گیلانی قرار گرفت. او نیز شباهت بسیار زیادی به صابر داشت. از میان مردم برخاست و به میان مردم رفت و در میان مردم ماندگار شد؛ توصیفی عمومی از اوست که زبازد شده است و یکی از ادیبان معروف درباره او به وصف گفته است: ۲۳۷:

"نه ماه مانده بود که مجلس به توپ بسته شود که روزنامه ادبی – فکاهی کوچکی به نام "نسیم شمال" در شهر رشت انشار یافت. ۲۳۸"

^{۲۳۶} همان، ج ۲، ص ۶۱

^{۲۳۷} کلیات جاودانه نسیم شمال، ص ۷ و مقاله استاد سعید نفیسی به کوشش حسین یمینی.

^{۲۳۸} از صبا تا نیما، ج ۲ ص ۶۱

از زندگی نسیم شمال اطلاعات دقیقی در دست نیست گویا در سال ۱۲۸۷ ه.ق در شهر قزوین به دنیا آمده و شش ماه بوده که یتیم شده است و با فقر و تنگ دستی رشد کرده است. وی مدتی به کربلا و نجف سفر می‌کند و سپس به تبریز می‌آید و در آنجا دوره تحصیلات آن چنان بود که مستبدان زمان را حتی شجاعت آن نبود که مثل میرزاده عشقی به طور مستقیم به شهادت برسانند بلکه با ترفندی جدید، شایع ساختن که او دچار بیماری جنون شده است چون حقیقت می‌گوید! در سال ۱۳۴۵ ه.ق او را به مجلس تیمارستان بردند تا اینکه در سال ۱۳۵۲ ه.ق درگذشت. ملک الشعرا بهار درباره شعر اشرف ضمن نامه ای منظوم به صادق سرمد می‌گوید:

احمداگویی اشرف خوب بود

احمدا گفتن از او مطلوب بود

شیوه اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود و بی بدل

لیک هپ هپ نامه بودش در بغل

بود شعرش منتحل

احمداگویی اشرف خوب بود

صاف و بی تعقید و خوش اسلوب بود

مطلبش مطلوب بود^{۲۳۹}

هر چند بهار به منتحل بودن شعر اشرف اشاره دارد و آراین پور هم بطور گسترده‌ای از تأثیرات مستقیم مضامین اشرف از شعر صابر به تفضیل اشاره می‌کند و شواهد مکرر ارائه می‌نماید اما به نظر می‌رسد استقلال سبکی خاصی در اشعار نسیم شمال وجود دارد و فی الواقع نوعی "نظیره‌سازی فکری" میان اشعار صابر و نسیم شمال وجود دارد؛ این گونه از نظیره‌سازی‌ها در دوره مشروطیت رشد زیادی می‌یافت و با شیوه نظیره سازی کلاسیک شعر فارسی متفاوت بود.

"نظیره‌سازی فکری-ادبی" شاعران مشروطه دارای این ویژگی‌های اساسی بود که نوعی "تقلید" نبود بلکه دریافت مفاهیم جدید و بومی کردن آن در درون "زبان، ادبیات و اندیشه بومی" می‌بود؛ به همین سبب از خلاقیت و نوآوری خاصی برخوردار

^{۲۳۹} درباره احمداگوی ها و سبک اشعار نسیم شمال نگاه کنید به: پژوهشنامه علوم انسانی، سال دوم شماره ۲ خرداد ۱۳۸۲. بررسی سبک اشعار نسیم شمال اشرف الدین قزوینی، مقاله ای از سید اسماعیل قافیه باشی.

می‌شد و باعث موفقیت و استقبال شعر مشروطه می‌گردید. هنر "نظیره‌سازی ادبی - فکری" از خلاقیت‌های ادبی دوره مشروطه است که متأسفانه بعدها و بخصوص بعد از نیما رو به سوی تقلید از غرب نهاد و شعر نو را به انحطاط کشید.

در حقیقت می‌توان گفت که شعر مشروطه بسیار "نوتر و مدرن تر" از شعر امروز نو بود چرا که شعر نو امروز "تقلید می‌کند ولی شعر مشروطه "نظیره‌سازی - ادبی و فکری" داشت. موفق ترین "نظیره‌ساز انتقادی - هجوی" دوره مشروطه نسیم شمال است. در واقع او دو تحول عمده در شعر مشروطه بوجود آورد:

(۱) نظیره سازی بومی - انتقادی - فکری

(۲) گذر هجو از ادبیات عامیانه به ادبیات تعلیمی

"نسیم شمال" همان زبان "مقلدها" و "دلک" را گرفته با کمک نظیره سازی بومی - انتقادی - فکری تبدیل به "ادبیات تعلیمی" نمود که در آن اهداف اجتماعی - انتقادی و تعلیمی دوران مدرن و تجدد را به مردم آموزش می‌داد.

از این روی بود که مردم از اندیشه‌های نو آزادی خواهانه استقبال می‌کردند چرا که با زبانی و ادبیاتی ارائه می‌شد که آنها می‌فهمیدند و هم این ادبیات باعث ایجاد تغییر در شیوه فکر کردن و زندگی کردنشان می‌گردید. شاید اگر شعر هجوی - نظیره‌ای دوره مشروطه نبود، مفاهیمی همانند آزادی، ملت، استبدادستیزی و وطن دوستی در میان مردم ایران عصر مشروطه نهادینه نمی‌شد.

صنف ادبیات بعد از مشروطه در نظیره‌سازی و هجو سرایی باعث شد تا ادبیات دوباره از میان مردم رخت بربندد و میان طبقه روشنفکر یا به اصطلاح روشنفکر راه یابد. امروزه یکی از گرفتاری‌های شعر معاصر فارسی همین است که مردم آن را نمی‌فهمند بلکه شعر مخاطبان خود را فقط در شب شعرها دارد نه در میان مردم.

کسانی همانند نسیم شمال و علی اکبر دهخدا وظیفه مردمی را در ادبیات دوره مشروطه بخصوص در زمینه نظیره‌سازی و هجوسرایی داشته‌اند و باعث شدند ادبیات فارسی بار دیگر جان تازه‌ای بگیرد و رسالت ادبیات جهت رشد فکری جامعه به انجام رسد؛ از این روی است که هنوز هم امروزه، فارسی زبانان از شعر مشروطه بیشتر لذت می‌برند تا اشعار نامفهوم جدید شاعران موج نو؛ فارسی زبانان هنوز هم می‌توانند از این نظیره سازی فکری - بومی نسیم شمال و از صابر قفقازی - ایرانی لذت ببرند؛ آریان پور بر آن است که این روش نسیم شمال نوعی ترجمه از اشعار صابر بوده است در حالی که چنین نیست و نوعی نظیره‌گویی فکری - ادبی در حال تولد است که ویژگی شعر دوره مشروطه می‌باشد؛ البته این گونه نظیره سازی مختص نسیم شمال نبود، بسیاری از

نظیره‌سازی های دوره مشروطه چه نثر و چه نظم به نوعی گرفتن فکر ادبی تجدد از عثمانی و غرب و قفقاز بود که به صورت بومی در می‌آمد. مثل کتاب نظیره تنظیمات میرزا ملکم خان که از کتابچه تنظیمات عثمانی نوشته شده بود. در هر حال در اینجا نظر استاد آرین پور را نقل میکنیم:

"اما مترجم در یک قسمت دیگر از ترجمه‌های خود از حیث شکل و هم از حیث حجم و کیفیت شعر بیش از حد مجاز، آزادی عمل برای خود قائل شده، چنانکه مثلاً قطعه ۲۴ سطری صابر به عنوان "اولمور اولماسون" در ترجمه ۴۲ سطر درآمده است. این اختلاف حجم در ترجمه شعر "مصلحت" از این حد هم تجاوز می‌کند. بدین معنی که مترجم مطالب زیادی از خود به متن اصلی افزوده و در نتیجه شعر مزبور که در اصل ۳۵ سطر بوده در ترجمه به دو برابر یعنی ۷۰ سطر افزایش یافته است.

به علاوه سیداشرف در ترجمه‌های خود همیشه توفیق کامل نیافته است. مثلاً در قطعه "گفت و گوی دوازده تن در یک مجلس" که به صحنه کوچک دراماتیک شبیه است، نمایندگان هر یک از طبقات مختلف جامعه (وکیل، طبیب، تاجر، روضه‌خوان، درویش و غیره) سیئات اعمال خود را می‌شمارند و به زبان خویش اعتراف می‌کنند که چگونه در اجرای وظایف خود کوتاهی کرده و با زشتی رفتار و کردار خویش "هاله قدسیت" را از جبین جامعه برگرفته‌اند. اگرچه در این ترجمه مضمون شعر و روح بیان صابر حفظ شده و هر دسته و تیپ با قیافه معنوی خود، یا به عبارت بهتر بازشتترین صفات خویش نمایان می‌شوند با اینهمه عمق و استحکام شعر اصلی در ترجمه به مراتب کمتر شده و آن تعمیم و شمول صفات فرد نمونه به افراد دیگر بی‌اندازه کاهش یافته است.

برای روشن شدن ذهن خوانندگان فارسی زبان، اصل شعر صابر و ترجمه نثری آن را با شعر سید اشرف روبروی هم قرار می‌دهیم:

شعر صابر ترجمه به نثر شعر سید اشرف الدین:

وکیل -

حقسزه حقلی دیوب

ناحق را حق جلوه داده

من وکیلیم از همه عالم

برچوق گناهه با تمشام

غرق گناه شده ام

وکالت می کنم

حکیم -

دردی تشخیص

درد را تشخیص نداده

من طبیبم اندر این

بتمیوب قوم اقربا اغلاتمشام

خانواده را گریان گذاشته ام

تهران طبابت می کنم

تاجر -

من حلال ایله

حرامی برینه قاتمشام

من حلال و حرام رادرهم آمیخته ام، تجارت می کنم

درویش -

نرده بولسه م

هرجا که پاش افتاده

سوق آچوب مین مین یالان سوز ساتمیشا

دروغ به خرج مردم داده ام

صوفی -

روز و شب حق حق ادیب

شب و روز حق حق گفته

بو من هر کسی اویناتمشام

همه را بازی داده ام

علم -

قطع امید ایتمیشم،
از این قوم امیدم را بریده
یکسر بو قومی آتمشام
آنها را ترک کرده ام

جهل -

اورتادا کیف ایلیوب
در این میان من هم لذت
من ده مرامه چاتمشم
برده و به مراد خود رسیده ام

شاعر -

بلبله - عشقه - گله
درباره عشق و گل و بلبل
دایر یالان فرلاتمشم
دروغها ساخته ام

عوام -

آنلامام هرگز
در بستر نادانی خوابیده
جهالت بستر نده یاتمشم
وهیچ نمی فهمم

غزیده چی - ۲۴۰

من جریده

برای پر کردن روزنامه
من تلاش از بهر بیداری
دولماق ایچون مطلبی اوزاتمشم

^{۲۴۰} ترکی شده (گازاته) روسی به معنای روزنامه است.

مطلب را طول داده ام

طمعکار-

(در اصل نیست)

من خدا را به خاطر خرما عبادت می کنم...^{۲۴۱}

تنها با مقایسه سخنان وکیل و حکیم در اصل و ترجمه می توان به خوبی درک کرد که آن مضمون جامع و شامل چگونه در ترجمه از میان رفته و نیش و طنز قدرت خود را از دست داده است. با اینهمه، نقص ترجمه شاعر با استعداد ایرانی نمی تواند از قدرت خدمت او در نشر و اشاعه اندیشه هایی که در آنها با صابر شریک بوده و رساندن آنها به گوش ملت آزادیخواه ایران بکاهد.

اشعار دیگر سید در زیر نمونه هایی از اشعار دیگر سید اشرف را که معادل آنها در هوپ هوپ نامه دیده نشده و اصل به نظر می رسند و به جای خود روان و شیوا هستند به دست می دهیم. مستزادی که در شماره ۹ نسیم شمال، چاپ رشت مورخ ۲۷ ذیقعد ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده است:

ای وای وطن وای!

گردید وطن غرقه اندوه و محن وای	ای وای وطن وای!
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای	ای وای وطن وای!
از خون جوانان که شده کشته در این راه	رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا وتل و دشت و دمن وای	ای وای وطن وای!

این مستزاد هم در شماره ۱۰ نسیم شمال، مورخ ۱۵ ذیحجه ۱۳۲۵ ه.ق چاپ شده و در آن به وقایع ذیقعد آن سال که براون آن را " کودتای عقیم " نامیده، اشاره رفته است:

درد ایران بی دواست^{۲۴۲}

دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست درد ایران بی دواست

^{۲۴۱} از صبا تا نیما، ص ۱۳۴

^{۲۴۲} مقایسه کنید با مراثی و با مستزاد ملک الشعرا بهار با ترجیح " کار ایران با خداست! "

عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست
درد ایران بی دواست

با چنین دستور این رنججور همجور از شفاست
درد ایران بی دواست

پادشه بر ضد ملت ملت، اندر ضد شاه
زین مصیبت آه، آه!

چون حقیقت بنگری هم این خطا هم آن خطاست
درد ایران بی دواست

هرکسی با هر کسی خصم است و بد خواه است و ضد
گوید او را مستبد

باچنین شکل ای بسا خونها هدر جانها هباست
درد ایران بی دواست

صور اسرافیل^{۲۴۳} زد صبح سعادت در دمید
ملا نصرالدین رسید

مجلس و حبل المتین سوی عدالت رهنماست
درد ایران بی دواست

با وجود این جراید خفته ای بیدار نیست
یک رگی هشیار نیست

این جراید همچو شیپور و نفیر و کرناست
درد ایران بی دواست

شکر می کردیم جمعی کارها مضبوطه شد
مملکت مشروطه شد

باز میبینیم آن کاسه است و آن آتش است و ماست
درد ایران بی دواست

با خود گفتم که آخر چاره این درد چیست؟
عقل قاطع هم گریست

بعد آه و ناله گفتا: چاره در دست خداست !
درد ایران بی دواست

روح واقف^{۲۴۴} در بهشت از این مصیبت در عز است
درد ایران بی دواست

تو نپنداری قتیل دستۀ قاطر چیان
خونشان رفت از میان

وعده گام انتقام اشقیا روز جزاست
درد ایران بی دواست

^{۲۴۳} میرزا جهانگیر شیرازی مقلب به صور اسرافیل، فرزند آقا رجبعلی، تولد ۱۲۵۳ شیراز، مرگ ۱۲۸۷ خورشیدی تهران، وی در خانواده فقیر به دنیا آمد. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و در خانه عمواش بزرگ شد. پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز به تهران آمد و در دارالفنون ادامه تحصیل داد. چون انقلاب مشروطه پا گرفت به گروه آزادیخواهان پیوست و با میرزا علی اکبر دهخدا و یارانی دیگر روزنامه "صور اسرافیل" را بیرون داد و در آن روزنامه به پیکار با دشمنان مشروطه پرداخت. پس از بمباران مجلس و چیره شدن نیروی استبداد، جهانگیرخان به وسیله قزاقان لیاخوف دستگیر و به باغ شاه برده و در آنجا به دستور محمد علی شاه کشته می شود. (نقل از کتاب "اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت"، ظل السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیر، تهران، انتشارات پرواز، ص ۴۴۵

^{۲۴۴} واقف، وقف کننده.

اشرفا! هر کس در این مشروطه جانبازی نمود

رفت و قدرشود

در جزا استبرق جنات عدنش متکاست ۲۴۵

درد ایران بی دواست

این شعر از وی در شماره ۲۲ نسیم شمال به تاریخ ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق
(پنج روز بیش از کودتای محمد علی شاه) منتشر شده است:

ایران ز عطر علم معطر نمی شود

در شوره زار لاله میسر نمی شود

سنگ و کلوخ لولو و گوهر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ظالم کجا و راهرو معدلت کجا؟

سلطان کجا و با ضعفا مرحمت کجا؟

طفل محله گرد کجا تربیت کجا؟

با زور و زر گرز ۲۴۶ چو چغندر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

گفتیم علم و صنعت و ثروت زیاده شد

از فیل ظلم شاه به کلی پیاده شد

با فوت و فن کاسه گری قلع ماده شد

دیدیم مشگل است حجر زر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

نه قولمان درست و نه افعالمان صحیح

ولله این فقیر توانگر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

^{۲۴۵} اشاره به آیه ۳۱ سوره کهف

^{۲۴۶} گرز، هویج، زردک.

رنج دو ساله رفت هدر وا مصیبتا!
دیدیم هر سیاه چو قنبر نمی شود
دندان مار دسته خنجر نمی شود
هر جا نهال نارس مشروطه رخ گشود
در پای او جداول خون جای ۲۴۷ آب بود
باید به پای نخل وطن خوی روان نمود
بی آب هیچ غله تناور نمی شود
دندان مار دسته خنجر نمی شود

پادشاهی کن که دوران جهان بر کام تست	رام تست، شاه احمد نام تست
در محامد خویش را همانم پیغمبر نگر	در نگر، عالمی دیگر نگر
دادخواهی کن در این مشروطه چون نوشیروان	در جهان، رخس همت بر جهان
خویش را والاتر از دارا و اسکندر نگر	در نگر، عالمی دیگر نگر
در معارف دشمنان علم را نابود کن	جود کن، جهل را مفقود کن
وقت تنگ و رخس لنگ و سختی معبر نگر	در نگر، عالمی دیگر نگر
آخر این که بوده جای جم پایتخت کی	اهل وی، غرق غفلت تا به کی ؟
باغبانا، باغ را بی شاخ و برگ و برنگر	در نگر، عالمی دیگر نگر
ای سپهدار رشید، ای روحبخش زنده دم	دم به دم، در ترقی زن قدم
نام خود را تا جهان باقی است در دفتر نگر	دنگر، عالمی دیگر نگر
پارلمان را از وکیلان صحیح آباد کن	داد کن، ملتی را شاد کن
و آن مفاخر ۲۴۸ گشت خلق آویز ، بر کیفر نگر	در نگر، عالمی دیگر نگر

^{۲۴۷} یعنی به جای...، جانشین...

^{۲۴۸} مفاخر الملک نایب الحکومه تهران. از مخالفان سرسخت مشروطه بود. وی پس از فتح تهران به سفارت روس پناه برد و به میل خود آنجا را ترک کرده بود که به حکم محکمه محکوم به اعدام و در رجب سال ۱۳۲۷ ه ق تیر باران شد. (نقل از کتاب "اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت"، ظل

حال و روز بعد از اینت را از این بدتر نگر در نگر، عالمی دیگر نگر
کوخورشهای لذیذ و مرغهای با مزد؟ خوشمزه کوکو کباب و خربز
پيله سوار ۲۴۹گشته قدمگاه دشمنان خلخال خال خال شد از ظلم رهنان

در حیرتم که گوش فلک کر نمی شود!

دندان مار دسته خنجر نمی شود

دردا و حسرتا که فزون شد جنون ما

ای مستبد، مگو سخن از چندو چون ما

قاضی به رشوه ای شده راضی به خون ما

این ماده بز به حق خدا نر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ای ملت غیور، کنون وقت غیرت است

ای ملت نجیب، کنون وقت عبرت است

مذهب زدست رفت، وطن در مذلت است

مسلم مطیع ظالم و کافر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

این شعر در فتح و خلع محمد علی شاه و جانشینی فرزند جوان او سلطان احمد شاه سروده شده و دو هفته پس از این حوادث در شماره ۴۸ نسیم شمال به تاریخ ۱۴ رجب ۱۳۲۷ ه.ق منتشر گردیده است. در این شعر علاوه بر کلمات زیبا و وزن زنده و جاندار، آهنگ فاتحانه حاکی از امید و خوشبینی که معمولاً در اشعار این دوره کمتر دیده می شود جلب توجه می کند:

ای شهنشاہ جوان، شیران جنگاور نگر درنگر، عالمی دیگر نگر

السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیر، تهران، انتشارات پرواز، ص ۴۴۸

^{۲۴۹} محلی نزدیک ساحل غربی دریای خزر در قسمت شمالی ولایت طوالش، نزدیک مرز روس و ایران، که صحنه یکی از فعالیت های اولیه تاخت و تاز بود.

ملتی را راحت از مشروطه سرتا سر نگر در نگر، عالمی دیگر نگر

کبک را در کوهسار و بره را در برنگر درنگر، عالمی دیگر نگر...

در پایان این بحث می‌توانیم چنین بگوییم: اولاً شعرهای سید اشرف هرچند به بلندی سخن گویندگان کلاسیک نمی‌رسد، لیکن از حیث ترکیب عبارات و سبک بیان بر بسیاری از اشعار فکاهی و سیاسی آن زمان برتری دارد؛ ثانیاً راست است که اشرف مرد انقلابی نبوده و در بعضی اشعار وی، خاصه آنهایی که تحت تأثیر مستقیم صابر سروده نشده، حسرت برگزیده، میل سازش با استبداد، محافظه کاری و جهات ارتجاعی دیده می‌شود، ولی با اینهمه مدافعه از استقلال ایران و دشمنی با تجاوز کاران بیگانه بزرگترین هدف‌های هنری او بوده است که همه را در قالب اشعار گرم و آتشین و با سبک و روش هزل آمیزی که از صابر آموخته بود، نمایش می‌داد. در اشعار اصیل او نیز که پر از طنز خفیف نه زیاد تلخ و نیشدار و در عین حال کوبنده است.^{۲۵۰}

۴. تولد طنز و نقش دهخدا، هجوسرای نظیره‌گویی

اوج پیوند هجو و نظیره در شعر دهخداست که بطور کاملاً ادبی "طنز نوآور" متولد می‌شود. دهخدا بطور آگاهانه دست به نظیره‌سازی فکری - ادبی از اندیشه‌های غربی و آزادی خواهانه مدرن زد و آن را در قالب شیوه نو "طنز" پیدا کرد که دیگر شاید بتوان گفت "هجو بومی - عامیانه" نبود و سبک مستقلی را به وجود آورد.

وی در شعر ذیل به بچه اش که به هوش آمده و مادر در صدد است تا به انواع میل و لولو خوره کودک را ساکت گرداند، اشاره می‌کند که اینجا طفل در نهایت میمیرد. این همه در واقع کنایه از سرنوشت ملتی نزار در دست شماری از رهبران بی فکر و بی ملاحظه است.

خاک بسرم بچه به هوش آمده

به خواب ننه یکسر دو گوش آمده

گریه نکن لولو می‌آد می‌خوره

گربه می‌آد بزبزی را می‌بره

آه! آه! آخر ننه چته؟ گشمنه

بترکی! این همه خوردی، کمه؟

^{۲۵۰} کلیات نسیم شمال، ص ۸۹-۹۷ و از صبا تا نیمه، ج ۲، ۶۵-۷۰

چخ چخ سگه ! نازی پیشی پیش پیش

لا لای جونم گلم باشی کیش کیش!

از گشنگی ننه دارم جون می دم

گریه نکن ! فردا بهت نون می دم ۲۵۱

....

نوشته‌های معروف دهخدا به نام "چرند و پرند" در روزنامه های آن وقت چاپ و بعداً به صورت کتابی مستقل چاپ شده بود. ۲۵۲

علی اکبر دهخدا شخصیتی چند جانبه دارد، او یک ادیب، لغت شناس، روزنامه نگار، سیاستمدار و طنز نویس معروف است. پیش از این ما درباره سیاستمداری و فعالیت‌های سیاسی دهخدا در مشروطه به اختصار سخن گفتیم و موضوع بحث ما نیست اما نقش او در انتشار روزنامه سروش در استانبول و همکاری با انجمن سعادت مورد اشاره قرار گرفت. وی در طنز نویسی "دخو" شهرت دارد ولی از نام‌های دیگری همانند "دخو علی، خرمگس، اسیر الجوال، برهنه خوشحال و نخود هر آش" نیز استفاده کرده است. ۲۵۳

استاد عبدالحسین زرین کوب دهخدا را "شاعر به معنی سبک کلاسیک شعر فارسی" نمی‌داند بلکه او را استاد سخن می‌داند؛ ۲۵۴ در این معنا دهخدا همانند شاعران دیگر شعر را برای شعر نمی‌سراید بلکه شعر را جهت نوعی رسالت ادبی می‌سراید که وظیفه‌اش "ادبیات در اجتماع" است. از این دیدگاه یکی از ویژگی‌های شعر مشروطه هم این نکته است که شعر رسالت اجتماعی دارد نه رسالت زیباشناختی و به همین سبب برخی همچون استاد اخوان ثالث بر آن بودند که شعر مشروطه فاقد ویژگی‌های سخن شناسانه و زیبا شناسی رایج فنون و صنایع ادبی می‌باشد. ۲۵۵

این انتقادات بر شعر دهخدا نیز وارد است اما شعر دهخدا حاصل شرایط دوران زندگی سیاسی دهخداست ۲۵۶ نه شاعری که بنشیند و برای "هنر برای هنر" شعر

^{۲۵۱} شعر دوره مشروطه، ص ۱۳۳

^{۲۵۲} درباره ویژگی های نثر دهخدا بنگرید به بلقیس سلیمانی، "زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر" ص ۱۰۵.

^{۲۵۳} از صبا تا نیما، چ ۲، ص ۷۸

^{۲۵۴} با کاروان حله ص ۳۸۵

^{۲۵۵} به علت ها و بدایع نیما یوشیج، ص ۳۵

^{۲۵۶} زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۷۶

بسراید. نقطه اوج این ویژگی شعر دهخدا، در "شعر فکاهی" او تجلی می‌کند یعنی شاعر با نگاه تیزبین خود و تحت تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی بطور آگاهانه قصد هجو و طنز و انتقاد دارد تا مشکل را حل کند یا نقدی را جاری سازد تا مانع انجام کار گردد یا تنبیه و تذکر و اختطاری دهد. این آگاهی شاعر، جهت سرودن شعر طنزآمیز، تحول اساسی است که در شعر هجوی بوجد آمده است. آگاهی شاعر نیز تحت تأثیر وجدان بیدار جامعه است که از ناخودآگاهی به آگاهی دست یافته است. شعر هجوی عامیانه از ضمیر ناخودآگاه جمعی سروده می‌شد اما شعر طنز از ضمیر آگاه می‌تراود. دهخدا، زبان بیان این آگاهی اجتماعی است که در جامعه بوجد آمده است. این آگاهی دهخدا حاصل دو چیز بوده که در شاعرانی همانند صابر و نسیم شمال نبود: الف) تحصیلات او در رشته علوم سیاسی، ب) علاقه مندی به ادبیات عامیانه و شوق گردآوری امثال و حکم.

دهخدا فرزند خان بابا خان در حدود ۱۲۹۷ ق برابر ۱۲۵۷ ش مطابق ۱۸۹۷ م به دنیا آمد و تحصیلات دینی و طلبگی را آغاز کرد و سپس وارد مدرسه علوم سیاسی شد. این مدرسه در نیمه شعبان ۱۳۱۷ ق تأسیس شده بود و بعدها مرکز اصلی و پایه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران گردید. هدف این مدرسه تربیت دیپلمات و سیاستمدار بود و دانشجویان را با حقوق بین‌الملل آشنا می‌کرد. بسیاری از بزرگان ایرانی تحصیل کرده در غرب در این دانشگاه تدریس می‌کردند از جمله دکتر محمد مصدق که بعد رهبر نهضت ملی ایران گردید ۲۵۷. علی اکبر دهخدا، در این نهضت نقش فعالی داشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عوامل کودتای آمریکایی-انگلیسی محمدرضا، شاه پهلوی دوم، او را دستگیر کردند و شبی با حال زجر کشیده، پیر مرد را در منزلش رها ساختند که یکی از عوامل شهادت دهخدا گردید؛ محیط خفقان استبداد محمدرضا شاه پهلوی مانع از آن شد تا مراسمی در خور شأن این آخرین شهید مشروطیت که به ظاهر به مرگ طبیعی رخت از جهان بریست ولی در واقع در راه علم و ادب و سیاست مشروطه ایرانی شهید شد، برگزار گردد و پاسداشتی از وی بعمل آید. این مرگ غم انگیز حکایت از نوعی آگاهی پایدار و خودانگیخته در دهخدا می‌کرد که تا پایان عمرش از مبارزه در راه مشروطیت و دموکراسی دست بر نداشت. دهخدا پس از اتمام تحصیلات در رشته علوم سیاسی به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و همراه معاون الدوله غفاری به سفارت بالکان رفت و دو سال در وین پایتخت اتریش اقامت کرد؛ اقامت در اروپا و آموختن زبان فرانسه و آشنایی با علوم جدید، باعث شد تا او هر چه بیشتر با فرهنگ مدرن انس گیرد با اینکه به خوبی با ادبیات کلاسیک و علوم دینی

آشنا بود. سرانجام ۱۳۲۳ ق/ ۱۲۸۴ شمسی به ایران بازگشت با دانشی عمیق از تحولات علمی - سیاسی روز که در روزگار خود منحصر به فرد بود^{۲۵۸}.

بازگشت او همزمان با انقلاب مشروطه بود او کار نویسندگی و سر دبیری صوراسرافیل را به عهده گرفت و از این پس یک فعال سیاسی شد که مجبور به ترک وطن و تبعید و فرار بود. از این روی دانش سیاسی دهخدا با عمل سیاسی همراه شدند و تجلی این دانش و عمل در شعر و ادب دهخدا جاری شد. عملگرایی دهخدا بود که او را به میان مردم برد و با سیاست و ادبیات پیوند زد و آنها را در خلیات ایرانی جستجو کرد. این جستجوگری باعث شد تا او رو به سوی "امثال و حکم" آورد تا مردم را بهتر بشناسد و همین شناخت راهمگشای نوعی "عمل سیاسی" و "شعر سیاسی" برای دهخدا بود که باعث تولد "طنز نویسی" به مفهوم نوین ادبی شد؛ البته این تنها یک جنبه از شخصیت علمی دهخدا است که در این پژوهش موضوع تحقیق ماست و سایر جنبه‌های شخصیت علمی دهخدا مورد بحث ما قرار نگرفته است. همین شخصیت طنزنویسی دهخدا کافی است تا او را با بزرگترین ادیبان و نویسندگان جهان مقایسه کرد؛ دکتر رضا براهنی دربارهٔ مقایسه دهخدا با شخصیت‌های بزرگ ادیبان جهان در کتاب "طنز دهخدا و تاثیر دهخدا بر نثر معاصر" چنین می‌نویسد:

"به همین دلیل طنزنویسی از طریق اغراق و مبالغه دست به نقد و انتقاد اجتماعی می‌زند. و البته دهخدا به این اصل اساسی توجه داشته است؛ چرا که نثرش سرشار از انتقادات تند اجتماعی از طریق طنز است.

مضمون طنز دهخدا، وضع سیاسی روز و وضع طبقه محروم اجتماع است. دهخدا از هر دو وضع، زنده‌ترین تصویرها را ارائه می‌دهد و گاهی آن چنان از طریق طنز در بطن خرافات اجتماعی و سیاسی نفوذ می‌کند که انسان را به یاد رابله، طنز نویس فرانسوی، می‌اندازد. خواننده گرچه می‌خندد، ولی هرگز علل نکبت‌های اجتماعی را نادیده نمی‌گیرد. دهخدا از طریق طنزش، وجدان انسانی خواننده را بیدار می‌کند. خواننده در دنیای دهخدا چشم باز می‌کند و مردم دور و بر خود را مضحک می‌یابد، ولی هرگز از نفرین فرستادن به کسانی که موجبات این فقر و بدبختی و ابتذال و خرافات و جهل و تن آسانی و حقه بازی را فراهم کرده‌اند، باز نمی‌ماند.

فرقی که بین طنز عبید و طنز دهخدا هست، در موقعیت تاریخی و اجتماعی آنهاست. عبید در دوران تاریخ ترک زندگی می‌کرد؛ به همین دلیل طنزش راکد است البته نه اینکه خنده انگیز نباشد - عبید، خواننده را می‌خنداند؛ لیکن فقط در باره زندگی حرف می‌زند. زندگی را نشان نمی‌دهد. دهخدا همیشه به دنبال ساختن کاریکاتور و گاهی حتی کاراکتر است پیوسته می‌کوشد طنز را از حالت شوخی بیرون کشد و آن را از

^{۲۵۸} زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۸

انبساط وسعت هنری رسا و گویایی بهره‌مند سازد. طنز عبید، اغلب بر اساس جملات قصار و شوخی‌های خنده دار ساخته می‌شود. در حالی که طنز دهخدا از متن زندگی شروع می‌شود و در متن زندگی نیز پایان می‌یابد. طنز دهخدا متعلق به جریان‌های اجتماعی است و تاریخی که هن و هن کنان می‌خواهد خود را از زیر بار رکودی که حاکم بر تاریخ دوران عبید بود. بیرون بکشد و گام در دوران دینامیسم و تحرک واقعی بنهد. در عبید بیشتر طنز به خاطر طنز است، ولی در دهخدا، طنز به خاطر هدفی اجتماعی است. مثال اول را از عبید می‌آوریم:

"رازی و گیلانی و غزینی با هم به حج رفتند. قزوینی مفلس بود و رازی و گیلانی توانگر بودند، رازی چون دست در حلقه کعبه زد گفت: خدایا بشکرانه ی آن که مرا این جا آوردی بلیان و بنفشه را از مال خود آزاد کردم. گیلانی چون حلقه بگرفت گفت: بدین شکرانه مبارک و سنقر را آزاد کردم. قزوینی چون حلقه بگرفت گفت: خدایا تو می دانی که من نه بلیان دارم و نه سنقر و نه بنفشه و نه مبارک بدین شکرانه مادر فاطمه را از خود به سه طلاق آزاد کردم."^{۲۵۹}

مثال دوم از دهخدا، قسمتی از "مکتوب از سمنان":

"این جا الحمدالله ارزانی و فراوانی است، اگر مرگ و میر نباشد یک لقمه نان رعیتی داریم می‌خوریم و می‌پلکیم، مستبد میان مان کم است، همه مان مشروطه ایم. راستی جناب دخو مشروطه گفتم یادم آمد، الان درست یک سال آزرگار است که ما عمیدالحکما را به وکالت تعیین کرده‌ایم. در این مدت هی روزنامه مجلس آمد هی ما باز کردیم ببینیم وکیل ما چه نطقی کرده، دیدیم هیچی، باز هم آمد باز هم تجسس کردیم دیدیم هیچی، نه یک دفعه، نه صد دفعه، آخر چند نفر که طرفدار عمیدالحکما بودند و از اول هم آنها مردم را وادار کردند که ایشان را ماها وکیل می‌کنیم سر یک چلو کباب شرط بستند که این هفته نطق خواهد کرد از قضا آن هفته هم نطق نکرد، هفته دیگه شرط بستند باز هم نطق نکرد. هفته دیگر باز هم همینطور، آن یکی هفته باز هم همینطور. چه درد سر بدهم الان شش ماه تمام است هی اینها شرط می‌بندند هی باز می‌بازند. بیچاره‌ها چه کنند دیگر از مال پسند از جان عاصی، بیچاره‌ها می‌ترسم آخر هر چه دارند سر این کار بگذارند و آخرش مثل رعیت‌های لشت نشا بدون نان تمام روز بمانند.

حالا آکبلائی شما را به خدا اگر در تهران با ایشان آشنایی دارید بگوئید محض رضای خدا، برای خاطر این بیچاره‌ها هم باشد می‌شود دو کلمه مهمل هم که شده مثل بعضی‌ها به قالب زد؟"^{۲۶۰}

^{۲۵۹} زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۸

^{۲۶۰} همان، ص ۱۹

نثردهخدا حد فاصل بین عامیانه نویسی روزنامه‌ای و قصه نویسی است. ولی در بعضی جاها این نثر آن چنان اوجی می‌گیرد که به راحتی می‌توان از آن به عنوان زبان یکی از شخصیت‌های قصه استفاده کرد. نثر عامیانه و قصه‌های فارسی مرهون کوشش‌های دهخداست و دهخدا از نظر زبان از تمام نویسندگان پیش از خودش به زبان مردم نزدیک است.^{۲۶۱}

دهخدا نیز همانند نسیم شمال شعر "آکبلای" خود را تحت تاثیر صابر می‌سراید و آریان پور به این نکته اذعان دارد^{۲۶۲}. آیا می‌توان گفت دهخدا نیز از صابر ترجمه کرده است؟ مسلماً نه؛ بلکه به همان شیوه "نظیره گویی فکری - ادبی" رایج عصر مشروطه است که شاعران جهت تنبیه و آگاهی مردم سود می‌جویند؛ "شعر آکبلای" نیز یک نظیره‌گویی فکری از اشعار پر نفوذ صابر می‌باشد که بعدها باز هم همان شیوه نظیره‌سازی به شعر آکبلای شاعری به نام "ک.کو" جواب می‌دهد و مورد استقبال دیگر شاعران طنزساز نظیره‌گو قرار می‌گیرد^{۲۶۳}. در این گونه نظیره‌سازی‌ها گاه وزن یکسال به کار می‌رفت که حتی در نظیره‌سازی دهخدا از شعر رجایی‌زاده اکرم نیز همان وزن وجود دارد که در عثمانی می‌باشد^{۲۶۴}. هرمز مالکی بر آن است که از استقلال شعر دهخدا در نظیره سازی دفاع کند و چنان می‌اندیشید که این نظیره‌سازی گونه‌ای تقلید است و از ارزش شعر دهخدا می‌کاهد! در حالی که نظیره‌سازی تقلید نیست و یکی از شیوه‌های رایج شعر مشروطه است و همان گونه که خودشان به درستی می‌گویند، از همین شعر دهخدا، شاعرانی همانند ملک الشعرای بهار، احمد خرم، یحیی دانش، پروین اعتصامی، اسدالله اشتری، عبدالرحمن فرامرزی و حیدر علی کمالی اشعاری در اقتضای دهخدا و همانند مسمط او سروده‌اند؛ آیا این شاعران نیز تقلید یا به قول آریان پور گونه‌ای ترجمه کرده‌اند^{۲۶۵}؟! مسلماً هیچ کدام از این بزرگان چنین مقصودی نداشته اند بلکه نوعی "شیوه نظیره سازی" وجود دارد که از نوع نظیره سازی قدیمی ادبیات فارسی متفاوت است اما مورد توجه قرار نگرفته است و در واقع تولد نوع جدیدی از انواع ادبی است که باید در بحث از تغییر و تحول معنایی، مفهومی و وزنی نظیره سازی در تاریخ نظیره نویسی مورد مطالعه قرار بگیرد. در این پژوهش کوشیدیم این بخش تاریک از روند تکاملی نظیره‌نویسی در تاریخ شعر فارسی را روشن کنیم بلکه هنوز نیازمند تامل و دقت و جستجوی بیشتری است.

^{۲۶۱} طنز دهخدا و تاثیر دهخدا بر نثر معاصر، صص ۱۰۴، ۱۰۳

^{۲۶۲} از صبا تا نیما ج ۲، ص ۹۳

^{۲۶۳} زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۸۹-۸

^{۲۶۴} یاد آر ز شمع مرده یاد آر، ص ۱۶۴

^{۲۶۵} همان، ص ۱۶۵

باری این نظیره‌گویی‌ها مختص دهخدا نبود؛ شعر " لای لای مادرانه " ابوالقاسم لاهوتی و " لای لای گهواره " شرف‌الدین گیلانی نسیم شمال و " به هوش آمدن بچه " دهخدا از اشعار صابر به نوعی در همان راستای تکاملی " شعر هجوی عامیانه " به " شعر طنز " قرار گیرد که پیوند " نظیره " و " هجو " را نشان می‌دهد؛ این پیوند نیز در دوره مشروطه بوجود آمد^{۲۶۶} و باعث تکامل هر دو شعر فارسی مشروطه گردید؛ " نظیره " به قدرت " هجو " افزود و مضامین آن را قوی ساخت و ساختمان وزنی - قافیه ای ویژه ای به آن بخشید تا از وزن عروضی برخوردار گردد و همان گونه که گفتیم " ادبی‌تر " شود؛ به نوعی سیر " هجو عامیانه " از وزن هجایی به سوی وزن عروضی بود که به کمک " نظیره - سازی فکری - ادبی " تکامل می‌یافت و باعث ظهور " طنز نویسی منظوم و مستحکم " امروز ادب فارسی شد^{۲۶۷}.

این تغییرات وزنی - هجایی مورد توجه استاد اخوان ثالث قرار گرفته است اما به تحولات آن عمیق نشده‌اند. در هر حال این بحث را با نقش اساسی دهخدا در استفاده از نظیره و هجو جهت ایجاد " طنز " به پایان می‌بریم.

^{۲۶۶} از صبا تا نیما ج ۲، ص ۹۳ و زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر ص ۱۹۱

^{۲۶۷} زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۹۳

ادامهٔ مناظره و هجویات

میان

دو امپراتوری

۱. پیدایش ادبیات در راستای دولت - ملت سازی

شکست‌های پی در پی جنگ جهانی اول در جبهه اروپا و بالکان باعث شد تا عثمانی قلمرو اروپایی خود را از دست بدهد و رو به سوی توران نماید؛ ادبیات در این گرایش نقش اصلی را بازی می‌کرد. زبات ترکی رو به ترکی قدیم و کهن می‌نهاد و از فارسی و عربی دوری می‌جست؛ کتاب دستور زبان ترکی آرتور لوملی دیوید به ویژه مقدمه تاریخی آن در سال ۱۸۳۲ در لندن منتشر شده بود اما تاثیر چشمگیری در این زمان‌ها داشت. قواعد عثمانی اثر فواد جودت پاشا به عنوان نخستین دستور زبان ترکی در عثمانی به سال ۱۸۵۱ منتشر شده بود.

کتاب "تاریخ عالم" نوشته حسنو پاشا (۱۸۳۲-۱۸۹۲) درباره تاریخ عمومی ترک-ها، هون‌ها و مغول‌ها تاثیر به سزایی در خود آگاهی ترک‌ها داشت که تحت تاثیر کتاب "دوگن" درباره تاریخ ترک و مغول بود. لئون کاهن کتاب "مقدمه‌ای بر تاریخ آسیا" را در سال ۱۸۹۶ در فرانسه منتشر کرد و تاکید بسیاری بر روی نقش ترکان پیش از اسلام داشت که بازتاب وسیعی بین روشنفکران ترک و ترکان جوان داشت. این پژوهش باعث شد تا کسانی مانند نجیب عاصم (۱۸۶۱-۱۹۳۶) رو به سوی ترک شناسی آورند و کتاب "ترک تاریخی" (۱۸۹۸) در توصیف پهلوانی‌های اقوام ترک و همچنین کتاب "ترک‌گرین علوم و فنون خدمت‌لری": خدمات ترکان به علوم و فنون در سال ۱۸۹۷ منتشر شدند که باعث برانگیخته شدن پان ترکیسم متمایل به پان تورانیسم در عثمانی شد.^{۲۶۸}

در این زمان سید حسن تقی زاده در استانبول به سر می برد و شاهد انتشار موج ناسیونالیسم ترکی بود و به عنوان یک ایرانی گزارش گسترش این موج را چنین می‌دهد که آنها در حال تحریف تاریخ هستند.^{۲۶۹} البته همه ایرانیان ترک زبان استانبول مثل او فکر نمی کردند و آرام آرام این موج راه به سوی قفقاز و آذربایجان پیدا کرد و هواداران دو آتش‌های در آنجا پیدا کرد. از سوی دیگر بسیاری از روشنفکران تاتار، مجار، لهستانی، قرقیز و ازبک از حمله ناسیونالیسم روسی و پان اسلاویسم گریخته بودند و به استانبول مهاجرت کرده بودند که یکی از آنها پولکوزیچ برزچکی بود. او مسلمان شد و نام لهستانی خود را بمصطفی جلال الدین پاشا تغییر داد. او "تورآریایی" مطرح کرد که مغول‌ها از آنها جدا بودند.^{۲۷۰}

^{۲۶۸} پان ترکیسم در ایران، صص ۷-۸

^{۲۶۹} مقالات، به کوشش حسین پرویز، صص ۶۲-۶۳

^{۲۷۰} پان ترکیسم در ایران، همان، ص ۹

مشهورترین کسی که در این زمان مورد توجه قرار گرفت، آرمینیوس وامبری جهانگرد و ترک شناس مجار بود که تحت عنوان "درویش دروغین" در آسیای مرکزی مسافرت کرده بود. نوشته‌های وامبری که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است^{۲۷۱}، ترکان عثمانی را متوجه آسیای میانه کرد. آثار او باعث شد تا نظر ترک‌ها نسبت به آسیای میانه تغییر کند. عثمانی‌ها که مردمان ترک قرقیز و اوزبک و ترکمن و قزاق را بی تمدن می‌دانستند، از این پس نگاهی دیگر به آنجا پیدا کردند که اصل و سر منشاء ترکان آناتولی از آسیای میانه می‌باشد و همان "توران" شاهنامه است که اجداد ترکان عثمانی می‌باشند. از این پس "توران" خانه آمال و آرزوهای ترکان عثمانی شد و گروهی به آسیای میانه سفر کردند؛ این مسافرت‌ها دو طرفه بود.

در اینجا به برخی از نویسندگان و شاعران و نظریه پردازان معروف پان تورانیسم اشاره می‌کنیم. زیرا هم اینها بودند که آتش فتنه را خرمن می‌زدند و برای این هدف شوم خود از شعر و شاعری و به طور کلی از ادبیات و تاریخ کمک می‌گرفتند. یوسف آقچوراوغلو (۱۸۷۶-۱۹۳۲) یکی دیگر از تاتار غازان روسیه بود که به استانبول آمد و در ترویج اندیشه "پان تورانیسم" کوشید. از دیگر رجال پان تورانیسم، علی بیگ حسین زاده (۱۸۶۴-۱۹۴۱) از ترک‌های قفقاز بود که تحت تاثیر پان تورانیسم، لقب "توران" به خود گذاشته بود. اندیشه‌های آنها با سران کمیته اتحاد و ترقی ترکان جوان هدایت می‌شد که در راس آنها انور پاشا (۱۸۸۱-۱۹۲۲) وزیر جنگ و طلعت پاشا (۱۸۷۴-۱۹۲۱) وزیر داخله قرار گذاشتند که پس از شکست در جنگ جهانی اول فراری شدند و رویاهای پان تورانی خود را برپادرفته دیدند؛ نام آشنای دیگر، محمد ضیاء (۱۸۷۵-۱۹۲۴) است که در سال ۱۹۱۱ نام مستعار "ضیاء گوکالپ" را برای خود برگزید. در اصل از منطقه کرد نشین دیار بکر عثمانی بود اما یکی از معروفترین نظریه پردازان و نویسندگان و شاعران پان تورانیسم و بعدها پان ترکیسم شد. ضیاء از بنیانگذاران جامعه شناسی در عثمانی بود^{۲۷۲} او نقش مهمی در تعریف و مفهوم "ملت ترک" داشت و تغییر جریان پان تورانیسم به پان ترکیسم را رهبری و نظریه پردازی نمود.

ضیاء گوکالپ زمانی که بر اندیشه پان تورانیسم تاکید می‌ورزید؛ شعری به نام توران در نشریه قلم‌های جوان انتشار داد که سروده بود:

میهن ترکان، ترکیه نیست

ترکستان هم نیست، دورتر است

^{۲۷۱} زندگی و سفرهای وامبری، دنباله ی سیاحت درویش دروغین، ترجمه محمد حسین آریا، صص ۱۷-۱

^{۲۷۲} ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، صص ۸۶-۸۷

خطه ای است پهناور و جاودانی

به نام توران^{۲۷۳}

ادبیات عثمانی در این دوران مملو از اشعار توران گرایی بود که می‌توان به محمد امین یورداکول Mehmet Emin Yurdakul (۱۸۶۹-۱۹۴۴) شاعر نوپرداز اشاره کرد که در سال ۱۹۱۸ دفتری شعر با عنوان تحریک کننده "به سوی توران" منتشر کرد^{۲۷۴}. نمونه‌ای از شعر او چنین است:

ای نژاد ترکان!

ای کودک آهن و آتش!

ای بنیانگذار هزار وطن

ای بر سر دارنده ی هزار تاج^{۲۷۵}

و یا در شعرهای دیگری همانند "زنان عزیز توران"، "به برادران تاتارم"، "سرود نژاد من" او می‌کوشد "عثمانی گرایی" را به "توران گرایی" پیوند زند. این اشعار مملو از توصیف‌های سرزمین مادری، خوراک، پوشاک و داستان‌های حماسی باستانی ترکان توران زمین می‌باشد. شدت و گسترش این ناسیونالیسم تورانی در ادبیات باعث شد تا مفهوم ملیت عثمانی از سوی اسلام و مسلمین تغییر جهت دهد و به سوی ترکان پیش از اسلام حرکت کند و کم‌کم به تجدد و جدایی دین از سیاست روی آورد. گسترش این اندیشه‌ها عرصه را برای مسلمانان اروپایی، یونانی، آلبانی، صرب، کرد و... که ترک نبودند تنگ می‌کرد و اقلیت‌های ارمنی، یهودی، رومی، یونانی که نه ترک بودند و نه مسلمان هر چه بیشتر تنگ‌تر می‌شد. نگاه‌های بی‌علم و دلیل آنها به سوی توران بود که از ایران و قفقاز می‌گذشت.

ترکان جوان امپراتوری عثمانی دیگر از ایدئولوژی پان اسلامیسیم رو به سوی پان تورانیسم نهاده بودند و اقلیت‌ها را نادیده می‌گرفتند. حتی همین اندیشه و نگاه احمقانه بود که باعث قتل عام ارامنه شد. نیروهای عثمانی بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، راه را به

^{۲۷۳} همان، ص ۸۹ و شرح نظریات پان تورانیست‌ها و بنگرید به آندره زوار، پان تورانیسم، جیکوب لاندو، پان ترکیسم، صص ۶۸-۱۰۰

^{۲۷۴} Yurdakul, M. Emin, Turan'a Dogru, Ey Türk Uyan, s. ۳۴-۳۵

(محمد امین یورداکول، به سویی توران؛ بیدار شو ای ترک، ص ۳۴-۳۴)

^{۲۷۵} Ibid, p. ۴۷

سوی توران بازتر دیدند و نیروهای عثمانی در دو ستون به سوی باکو و تبریز حرکت کردند.^{۲۷۶}

اما فرهنگ غنی و لا متزلزل ایرانی سد راه اندیشه پان تورانیسم بود. ایرانیان که امید به برادران اسلام گرای ترک خود در عثمانی دوخته بودند و به سوی آنها مهاجرت کرده بودند، ناگهان متوجه شدند که تحولات درونی امپراتوری عثمانی به مسیر دیگری در حال حرکت است که برای آنها قابل فهم نبود.

تار و پود فرهنگ ایرانی قوی تر از آن بود که اینها خیال می کردند. اما گروهی از ترکان آذربایجان و قفقاز که از ایران جدا شده بودند، جذب این امواج فتنه انگیز شدند. یکی از این افراد "محمد امین رسول زاده" بود. وی از ایرانی‌هایی بود که در نشریه "ترک یوردو" مقالاتی بر علیه ایران می نوشت که همین نوشته ها بعدها زندگی پرمجرای سیاسی را برای وی رقم زد. "صالح بیگ" در روزنامه ارشاد باکو، در ۱۳۲۴ ه.ق مقاله‌ای درباره ترویج زبان ترکی در آذربایجان نوشت؛ جملگی این مقالات بر آن بودند تا فارسی زدایی و ایران زدایی نمایند. ایرانیان خیلی زود متوجه این حملات فرهنگی شدند و در روزنامه حبل المتین مقاله‌ای از "پارسی زاده پارسا نژاد" به عنوان "وحدت ملیه حیات قوم است" منتشر شد که در دفاع از زبان فارسی و استقلال ایران بود.

این مجادلات از هر طرف شروع شد که بحث مفصل پیرامون آن از مجال این پژوهش خارج است.^{۲۷۷} اما بار دیگر پای مناظره در این مجادلات به میان کشیده شد و این فن ادبی وسیله‌ای شد تا قدرت مشاجرات و استدلالات هر دو طرف در آن آزموده گردد.

۲. مناظرات شعری عارف قزوینی و سلیمان نظیف

یکی از زیبا ترین مناظرات سیاسی - اجتماعی این دوره، مناظره عارف قزوینی و سلیمان نظیف (۱۸۷۰-۱۹۲۷) است. سلیمان نظیف از ادبا و نثر نویسان معروف عثمانی است و یکی از رجال حکومتی آنها. وی در سال ۱۸۷۰ م. در شهر دیار بکر و در یک خانواده اهل شعر و ادب گُرد به دنیا آمد. در جوانی فارسی و عربی آموخت و با زبان فرانسه آشنا شد، سرود های اولیه خود را در مجله "ثروت فنون" چاپ کرد و به عنوان شاعری ملی در عثمانی معروف شد. وی که سالهای طولانی والی موصل نیز بود، تحت تاثیر نامق کمال و ادامه دهنده ای راه وی قرار داشت. نظیف، یک مشروطه خواه بود و با

^{۲۷۶} پان ترکیسم در ایران، ص ۲۰

^{۲۷۷} همان، ص ۲۵-۴۵

ترکان جوان همکاری می‌کرد و بیش از بیست کتاب منظوم و منثور دارد.^{۲۷۸} معروفترین و مهمترین این آثار عبارتند از:

- دفتر اشعار فغانهای پنهان Gizli Figanlar
- دفتر اشعار فراق عراق Firakı Irak
- نامه باز به حضرت مسیح Hz. İsa'ya Açık Mektup
- مکتوبات الجزیره Elcezire Mektupları
- اتفاق دو تاریخچه İki İttifakın Tarihçesi
- شبهای مالته Malta Geceleri
- ناصرالدین شاه و بابی ها Nasıruddin Şah ve Babiler
- صاحبه قصر لبنان^{۲۷۹} Lübnan Kasrı'nın Sahibesi

همانگونه که گفته شد، وی چون اصلاً از جوار کردستان عثمانی است ایران و فرهنگ ایران را نیز خوب می‌شناسد. تاثیر این شناخت در علائم صورت و طرز تفکر و احساسات بسیار شاعرانه او آشکار است ولی از طرف دیگر قریحه و عادت ترک و ترک گرا دارد و آثار آن نیز از طغیان فکری و یغمای ادبی گاه به گاه او پیداست. در سال ۱۳۳۶ هجری سلیمان نظیف در استانبول در روزنامه هفتگی "حادثات" سردبیر بود. در این موقع نمایندگان ایران در پاریس تصحیح حدود می‌خواستند! سلیمان نظیف از این خبر عصبانی شده و در چندین شماره "حادثات" بر هر آنچه ایران و ایرانی بود سخت تاخت می‌آورد و معنویات ملت ایران را در جواب معروض یغمای قلم ترکانه خود می‌ساخت! در این موقع عارف در استانبول بود و این قصیده را در جواب نیش‌های قلمی نویسنده ترک ساخت. اگر کسی عبارات زشت و هجومهای یغمایی نظیف را که در مقابل خیال ایران هرگز حفظ نظافت ننموده است بخواند، خواهد فهمید که جوابش همین است که عارف داده است. سلیمان نظیف، با اینهمه از جمله ادبای مهم عثمانی به شمار می‌رود که با زبان و ادبیات ایرانی نیک آشنایی دارد. بنابراین طبعاً مزاجش بارقت و تمدن شرق الفتی دارد.

در اینجا لازم است تا چگونگی بوجود آمدن مناظره بین عارف قزوینی و سلیمان نظیف را از زبان عبدالرحمان سیف آزاد در سال ۱۳۲۷، بیان کنیم که بسیار خواندنی

^{۲۷۸} ایران و عثمانی، ص ۲۶۸-۲۶۹

^{۲۷۹} Çetin, Nurullah, Süleyman Nazif'in Firak-ı Irak'ı, Ankara Üniversitesi Türkoloji Dergisi cilt ۱۱ sayı ۱ yıl ۱۹۹۳)
(چتین، نورالله، فراق عراق سلیمان نظیف، مجله ترک شناسی دانشگاه آنکارا چ ۱۱ شماره ۱ سال ۱۹۹۳)

است و تصویر روشنی از چگونگی طرح مناظره و هجو میان این دو شاعر را توصیف می‌کند:

"عارف را همه می‌شناسند ولی از نظر اینکه ممکن است برخی از خوانندگان عزیز اطلاع نداشته باشند که سلیمان نظیف کیست؟ لذا شرحی را که فاضل فقید استاد رضازاده شفق در بیست و شش سطر نوشته است درج می‌نماید اما قبل از آن اجازه فرمایید از کتاب سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی بقلم رضا علی دیوان بیگی مطالبی را به اصطلاح "گلچین" کرده در اینجا به عرض برساند. لازم به توضیح است که در جنگ جهانی اول برخی از سیاستمداران و روحانیان و نمایندگان مجلس و دانشمندان و شاعران من جمله عارف از ایران مهاجرت کردند که علل و شرحش را در کتاب‌ها نوشته‌اند ولیکن آنچه از کتاب "دیوان بیگی" ذیلا در کمال اختصار می‌آوریم خاطرات جالب اوست از عارف در آخر نیز اشارتی به سلیمان نظیف دارد^{۲۸۰} و آن چنین است:

"...توی قطار، "فوزی بیگ" به واگن‌ها سرکشی می‌کرد و مواظب بود به ما بد نگذرد. یک صبح از وسط دره‌های مستور از جنگل سرو و کاج می‌گذشتیم، نم نم باران می‌آمد و هوا مفرح بود. من از دریچه‌های راهرو آن مناظر باصفا را تماشا می‌کردم. فوزی بیگ از جایگاه عارف شاعر و تصنیف‌ساز نامی، بیرون آمد، تا مرا دید اظهار نمود: "این آقا چرا متصل آه و ناله می‌کند؟! به فوزی بیگ گفتم دور از وطن ناراحت شده. جواب داد: اینجا هم (ترکیه) به منزله وطن ایشان است... عارف را نظام السلطنه، استثنائاً همراه آورده بود. ولی او پرتوقع بود و زود رنج... آرام نمی‌گرفت و با هیچ کس هم حرفی نمی‌زد، شب و روز یک گوشه از قمقمه‌ای مشروب می‌خورد، هی سر تکان می‌داد و از روزگار شکوه می‌کرد به این عبارت: "ای وای، داد و بیداد...!" نرسیده به استانبول، نظام السلطنه بمن گفت: "خبر داده‌اند دولت عثمانی در ایستگاه حیدر پاشا با تشریفات خاصی از ما استقبال خواهد نمود... ترتیبی بدهید این آقایان بعد از پایان مراسم استقبال از قطار پیاده شوند... نمیدانستم مطلب را چطور عنوان کنم که به آنها برنخورد، بالاخره همه را یکجا جمع کرده گفتم: "از قرار معلوم در ایستگاه استانبول، پیشواز رسمی بعمل خواهد آمد، شان آقایان نیست در لباس روحانیت دنبال نظام السلطنه راه بیفتد، پیشاپیش او هم مقتضی نیست خوب است در واگن‌ها تشریف داشته باشد و پس از انجام مراسم استقبال، پیاده شوید. عموماً آن پیشنهاد را پذیرفتند بجز آقای عارف که با تغییر گفت: نمی‌خواهد کسی برای او تکلیف معین بکند!... ایرانی‌های مقیم استانبول نیز (در مراسم استقبال) اکثراً حضور داشتند و از آن استقبال مجلل، مسرور به نظر می‌آمدند... نظام السلطنه و پسران را بمنزل اختصاصی بردند و دیگران را به ترتیب از روی نوشته به هتل

^{۲۸۰} عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۲۹۳-۲۹۶

پراپلاس، عارف که بدنبال نظام السلطنه آمده بود اسمش در لیست نبود، معطل ماند تا ماموران تشریفات طبق برنامه، مهمانان معمم را از ایستگاه بیاورند و با او درهتل استانبول جای دهند. روز بعد به استثنای سید حسن مدرس که مطلقاً مقید نبود، برای معممین لباس خوش دوخت و عمامه ی مناسب تهیه شد تا عبای کهنه و عمامه ناجور را کنار بگذارند. از آن پس عارف از سلک اشخاص روحانی مآب خارج گردید، مولوی و لباده را ترک نمود، کت و شلوار پوشید و کلاه پوستی به سر گذاشت تا بقول خودش مجبور به رعایت رسم و روش آخوندها نباشد... ترکها در بحبوحه جنگ برای اثبات سابقه مدنیت خود دست به کار پرونده سازی و تبلیغات شدند، یکدفعه دیدیم جراید وابسته به حزب (یعنی توران) که در واقع همان ترک اجاقی بود، همه روزه طی مقالات بالا بلند نوشتند: "ترکها از نژاد تورانیان هستند..." برای اثبات این مدعا حکایات شاهنامه فردوسی را مدرک آوردند، حتی نوشتند ابوالقاسم فردوسی در واقع ترک نژاد محسوب می شود بدلیل اینکه زادگاه و نشو و نمایش حدود ترکستان بوده است! یکتروز ادعا نمودند زرتشت هم از سرزمین ترکستان برخاسته! و در دامان مادری ترک نژاد! پرورش یافته، روز دیگر گفتند عید نوروز در اصل بیرام نوروزی بوده و ایرانیان به تقلید از ترکان آن روز را جشن می گیرند!... آن موقع یک روز مفخم السلطنه کنسول پیشین ایران که مقیم استانبول شده بودند... برای صرف چای به کافه "توکات لیان" رفتیم... یک کنج نشستیم، در موضوع آن مقالات گپ می زدیم... در آن اثنا یک شخص نسبتاً مسن و ریشو که دنبال جای خالی می گشت، سر پیش آورد و گفت: سلام علیکم، مفخم السلطنه او را می شناخت، نامش را محترمانه بر زبان آورد (جناب سلیمان نظیف)... برخاسته به او دست دادیم، شنیده بودم نویسنده معروفیست در استانبول که زبان فارسی می داند. پیش ما نشست و بر سبیل مطایبه عنوان نمود: "آقایان چرا از ما غیبت می کنید؟" به رسم استانبولی ها در جوابش گفتم "استغفرالله افندی! موضوع صحبتمان این بود که... در روزنامه های حزبی شما یک مطلب مهم از قلم افتاده و آن این است که آثار تخت جمشید هم مربوط به ترکهاست! زیرا عده بشمارای کارگر تورانی نژاد سالها... در آن ساختمان های عظیم بیگاری نمودند... چند روز بعد در جریده "حادثات" که مدیرش سلیمان نظیف می بود، روایت کتیبه های تخت جمشید عیناً، منهای بیگاری، بعلاوه ی بد و بیراه به عجم اوغلوهای نااصل منتشر گردید!... مصطلح عجم اوغلو دشنامی است که من باب تحقیر ایرانیان در آنجا به کار برده می شود! آن روزها احتشام السلطنه و نظام السلطنه، سفیر و پیشوای ما، سکوت نمودند... در اینجا خاطرات "دیوان بیگی" را بی پایان آورده و اضافه میکنیم که اگر احتشام السلطنه ها و نظام السلطنه ها سکوت نمودند، خوشبختانه عارف سکوت نکرد و در چکامه ئی که سرود به مخترعین! مکتشفین! "جعلیات اجاقی!" پاسخی تند و دندان شکن داد که هم در مطبوعات منتشر

شد و هم ورد زبان‌ها گردید. عارف قصیده سیاسی و انتقادی و کوبنده خود را با این بیت آغاز کرده بود:^{۲۸۱}

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر
که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر

"... روزی دکتر مشفق می گفت که به عارف گفته شده بود: در مرحله هجو مناسبت دارد یکی دو کلمه اول این بیت را جا به جا کرده، قصیده را با بگو شروع کند! ولی با آنکه عارف در بعضی موارد نزاکت و عفت کلام را ضروری ندانسته حتی گاه گاه از گفتن جمله ای مستهجن هم خودداری نداشت معهذا در اینجا، جا به جایی کلمات را نپذیرفت. باری، پس از سه چهار بیت دیگر کاست:

فغان از سردرد است چونکه می‌دانم
فغان کند به ته دیگ چون رسد کفگیر
بعد سلیمان نظیف را متوجه تاریخ کهن سال ایران نموده است:
ترا که کودک دیروزی است دولت‌تان
کجا رواست که شوخی کند به دولت پیر؟!
سپس راه و رسم ادب را به وی آموخته، هشدار می‌دهد که:
ادیب، باید طرز ادب نگه دارد
نه هر چه لایق ریشش بود، کند تحریر!
و با نکوهش از عدم لیاقت "عالی مقامات وطنی" به موضوع خاتمه می‌دهد:

تو را "جسارت توهین" به دولت ایران
نبود اینهمه بیعرضه گر نبود سفیر.

راجع به عارف و "نظیف" فاقد نظافت:

"ترسم آزرده شوی، ورنه سخن بسیار است."
در اینجا متن کامل شعر عارف را از دیوان عارف چاپ عبد الرحمان سیف آزاد نقل می‌کنیم:

سلیمان نظیف (استانبول ۱۳۳۶)

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر
که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر
برون ز گرد شود اولیا؟ معاذالله؟
تنور می شود از چوب ساخت؟ گوش مگیر

.....

چون گرد ترک شود خر بیار و معرکه گیر
دیار بکر تو میخواستی بماند بکر

.....

تو تا خیال دفاع از دیار بکر^{۲۸۲} کنی
نکرده عطف عنان رفت از گفت از میر^{۲۸۳}
فغان از سردرد است چونکه میدانم
فغان کند به ته دیگ چون رسد کفگیر
اگر به مجلی صلح جهان به ترکان راه
نداده اند، ز ایرانیان بود تقصیر؟

نوشته دست قضا حکمتان که: "محکومید
به مرگ!" پنجه شاید فکند با تقدیر
هر آنکه زندگیش بار عار آرد و ننگ
نهال عمرش بر کنده به بود از زیر
همیشه روح تمدن ز ترک منجر است
ز من مرنج حقیقت چون بشنوی، بپذیر

^{۲۸۲} شهری در کنار رود دجله، در قسمت جنوب شرق ترکیه قرار می گیرد که زادگاه سلیمان نظیف می باشد.
^{۲۸۳} شهر ساحلی در غرب ترکیه.

ترا که کودک دیروزی است دولستان
کجا رواست که شوخی کند به دولت پیر؟!
عشیرتی که ندارد درفش و عار و تبار
رسیده است ز دزدی به کاخ و تاج و سریر
بدولتی که ز چندین هزار سال بدید
حوادث و در ارکان او نشد تغییر
تو را به وجدان (دانم اگر چه نیست تو را)
رواست کان به چنین دولتی کند تحقیر؟
نژاد ایران با ترک آنچنان ماند
که کس شبیه نماید حریر را به حصیر
خیال اندر آبادگانت اندر سر
فتاده بود تو زین پس بدین خیال بمیر
ز خال لب، شکن طره، چین زلف بسر
خیال کرده که تا هند و چین کنی تسخیر
دگر کمان توزه زد زهی خجالت و شرم
کمان بدار کماندار سخت بی تدبیر
رها نمیکنمت تا که کام من بخشی
گرفتمت که نکردی خیال عالم گیر
اگر چه حافظ بخشید از غلط بخشی
به خال سمرقند را ز عصری دیر^{۲۸۴}
عجب مدار که من هم به یک کرشمه ی چشم

^{۲۸۴} اشاره به بیت معروف حافظ که می گوید:
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را...

ز بعد صلح، اگر سهم ما شود کشمیر
دهم بغمزه ی ترکان هر آنچه بادآباد
که این حقیر متاعی است یادگار حقیر
تو گفتی: "ایرانی بگرفته راه ترکستان
نمیرسد بسوی کعبه آنکه نیست بصیر"
بدان که کعبه ی ایران دوتا، یکی بلخ است
یکی همانکه برون شد ز شست تان چون تیر
از این دو من به یکی میرسم تو راحت باش
مراسم هاتف غیبی درین امید بشیر
تو را به کعبه چو سگ راه نیست، ترکستان
نگاهداری و ببر راه و پس سر ره گیر
چنان بدست شما گشت مفتضح اسلام
روا بود که یهودی کند روا تکفیر
نکرده اید خرابش چنان که گر روزی
محمد (ص) آید بتواندش کند تعمیر
مسیح به سکه شکایت زنان به ختم رسل
نمود، حضرت از حجب سرفکند بزیر
پس از تفکر بسیار داد پاسخ و گفت
"که نیستند مرا امت این گروه شریر
بدان که رهبر این قوم هیز چنگیز است
بخواه او را در هر جهنمی است اسیر

.....

که داده ای تو باین قوم وحشی بد شیر؟
چو گشت حضرت (نروو) مسیح خود را باخت
فرار کرد کمیسیون از فقیر و اسیر
من و تمامی حضار مجلس از مجلس
گریختیم چون رو به برون ز حمله ی شیر
فرار کردم و گفتم هزار لعنت حق
به ترک و بر پدر ترک از صغیر و کبیر
نظام سلطنت از خویشتن بترک فروخت
خری خرید خری پشت ریش و چشم ضریر
اگر مخارج پالان زیاده از خر کرد
کدام زین دو خر ندای ادیب شوخ و شهیر
ازین دو خر تر خر آنکسی بود بجهان
که سرسری شمرد خسروان عالم گیر
تو را به نادر گیتی ستان چه کار ای دون
برو بکار خود ای گرد پا بسر تزویر
دهان پاک برد نام شاه اسمعیل
که نیست خوراک هر مرغ لاشخوار انجیر
خدا نکرده اگر من سلیم^{۲۸۵} را گویم
نبد سلامت از من نمیشوی دلگیر؟
ادیب، باید طرز ادب نگه دارد
نه هر چه لایق ریشش بود، کند تحریر!

^{۲۸۵} یاووز سلطان سلیم، پادشاه عثمانی که در جنگ چالدران با شاه اسماعیل جنگید.

تو را جسارت توهین به دولت ایران

نبود اینهمه بیعرضه گر نبود سفیر^{۲۸۶}

۳. دیگر سروده های عارف در باب عثمانی

عارف قزوینی در ارتباط با رویاروی ادبی با نویسنده، ادبا و شعرای عثمانی اشعار و سرودهای دیگری نیز دارد. در این قسمت از رساله به برخی از تصنیف ها و سرودهای وی اشاره می کنیم:

تصنیف شانزدهم، شور، در اواخر ۱۳۳۶ در استانبول در نتیجه معلوم شدن خیالات عثمانی ها نسبت به آذربایجان ساخته شده:

چه شورها که من بپا ز شاهناز می کنم
در شکایت از جهان به شاه باز میکنم

جهان پر از غم دل از

(جهان پر از غم دل از)

زبان ساز می کنم

(می کنم)

زمن می پرس چونی دلی چو کاسه خونی

ز اشک پرس که افشا نمود راز درونی

(نمود راز درونی، نمود راز درونی)

(راز درونی)

اگر چه جان از ین سفر بدون دردسر

اگر بدر برم من بشه خبر برم من

چه پرده های نیرنگ زشان به بارگاه شه درم من

(زشان به بارگاه شه درم من)

^{۲۸۶} عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۲۹۶-۳۰۰ (نقل از خاطرات عین السلطنه) و هم چنین بنگرید به خان

ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، صص ۳۲-۳۸

حکومت موقتی چه کرد به که نشنوی
گشوده شد در سرای جم به روی اجنبی
بیاد رفت خاک و کاخ

(بیاد رفت خاک و کاخ)

و

بار گاه خسروی

(کاخ خسروی)

سکون ز بیستون شد چو قصر کن فیکون شد
صدای شیون شیرین به چرخ بوقلمون شد

(بچرخ بوقلمون شد بچرخ بوقلمون شد)

شه زنان بسر زنان و مو کنان
بگریه گفت کو سران ایران
دلاوران ایران
چه شد که یک نفر مرد نماند
از بهادران ایران
(نماند از بهادران ایران)

کجاست کیقباد و جم خجسته اردشیر کو
شهان تاج بخش و خسروان با جیگر کو
کجاست گیو پهلوان
(کجاست گیو پهلوان)

و

رستم دلیر کو

(رستم دلیر کو)

ز ترک این عجب نیست
چه که اهل نام و نسب نیست
قدم به خانه کیخسرو
این ز شرط ادب نیست
(این ز شرط ادب نیست)

(این ز شرط ادب نیست)

ز آه و تف اگر چه کف زنی چو دف

بزن بسر که این چه بازی است

که دور ترک بازی است

برای ترک سازی عجب زمینه سازی است

(عجب زمینه سازی است)

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است

صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است

دو اسبه با زبان فارسی

(دو اسبه با زبان فارسی)

از ارس پریدن است

(خدا جهیدن است)

نسیم صبحدم خیز

بگ بمردم تبریز

که نیست خلوت زردشت

جای صحبت چنگیز

(جای صحبت چنگیز)

زبانتان شد از میان بگوشه ای نهان

سیاه پوش و خاموش ز ماتم سیاوش

گر از نژاد اوئید

نکرد باید این دو را فراموش

(نکرد این دو را فراموش)

مگو، سران فرقه جمعی ارقه مشتی حقه باز

.....

بدین سیاست آب رفته

(بدین سیاست آب رفته)

کی شود بجوی باز

(خدا بجوی باز)
ز حربۀ تدین خراب مملکت ازین
نشسته مجلس شوری بختم مرگ تمدن
(بختم مرگ تمدن، بختم مرگ تمدن)
چه زین بتر ز بام و در به هر گذر
گرفته سر بسر خریت زمام اکثریت
گر این بود مساوات^۱
دوباره زنده باد بر بریت
(دوباره زنده باد بر بریت)
بغیر باده زادۀ حلال کس نشان نداد
از این حرام زادگان یکی خوش امتحان نداد
رسول زاده^۲ ری به ترک
(رسول زاده ری به ترک)
از چه رایگان نداد
(رایگان نداد)
گذاشت و بهره برداشت
هر آنچه هیزم تر داشت
بجز زیان ثمر از این
"اجاق ترک" چه برداشت
با خود این چه ثمر داشت
(با خود این چه ثمر داشت)
بغیراشک و دود
هر آنچه هست و بود
یا نبود بی اثر ماند

^۱ سید محمدرضا مساوات، یکی از بنیان گذاران حزب دمکرات ایران در دوره دوم مشروطه ایران. (نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۶۸)

^۲ محمد امین رسولزاده (۱۸۸۴ - ۱۹۵۵) از بنیانگذاران حزب دمکرات ایران، سردبیر روزنامه ایران نو و از اندیشه پردازان سوسیال دموکراسی در جنبش مشروطیت ایران است. وی در سال ۱۹۱۱ به استانبول می رود و در آنجا به بنیاد "ترک اجاقی" که تمام اعضای آن از افراد ترک گرا بودند، می پیوندد. (نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت ص ۶۸)

ز سود ها ضرر ماند
برای آنچه باقی است

ببین هزاره ها خطر ماند
(ببین هزارها خطر ماند)^۱

تصنیف هفدهم [سه گاه] (۱۳۳۸) : در استانبول محله "ششلی" در خانه یک ارمنی که منزل کرده بود وقتی که صحبت استقلال ارمنستان را شنیده و جشن و شادی اهل خانه را دیده ساخته است:

بماندیم ما مستقل شد ارمنستان
(ارمنستان ارمنستان ارمنستان)

زیر دست شد زیر دست زیر دستان
(دستان زیر دستان زیر دستان)
اگر ملک جم شد خراب گو به ساقی
(گو به ساقی تو باش باقی تو باش باقی)

صبوحی بده زان شراب شب بمستان

(بده به مستان، بده به مستان)
بس است ما را هوای بستان
که گل دو روز است در گلستان

بده می که دنیا دو روز بیشتر نیست
مخور غم که ایران زما خرابتر نیست
بد آن ملتی کز خرابیش خبر نیست
(جانم خبر نیست)

آه که گر آه پر بگیرد

دامن هر خشک و تر بگیرد
بی خبران را خبر رسانید

زشان بر ما خبر بگیرد

^۱ عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۳۱۷-۳۱۹

ز دار الفنون بجز جنون نداریم
معارف نه مالیه نی قشون نداریم
برفت حسّ ملت آنچنان که گوئی
بتن جان بجان رگ برگ خون نداریم
بغیر عشق جنون نداریم
چه خون توانخورد که خون نداریم
نداریم اگر هیچ هیچ غم نداریم
ز اسباب بدبختی هیچ کم نداریم
وجودی که باشد به از عدم نداریم
پند پدر گر پسر بگیرد
دامن فضل و هنر بگیرد
ماز نیاکان نشان چه داریم
تا که زما آن دگر بگیرد
بسرّنی کله لیک فوج سردار
بهره یراق اسب بین سرو سالار
ز دربار دولت پی فروش هر روز
لقب با جوال می برند خرک وار
پسر اگر شام شب نداریم
چه بد است از لقب نداریم
تهی تو بسان دهل پر از صدائیم
همه شاه وارث چه باک اگر گدائیم^۱

در میان تمام تصنیف های عارف سه تا هستند که چون هر یکی در محزون و یأس انگیزتر دوره‌ای از ادوار انقلاب مشروطه ایران واقع شده اند و سیاسی ترین تصنیف های وی می باشند: یکی از این سه تصنیف: "از خون جوانان وطن لاله دمیده..." است که در آغاز انقلاب مشروطه به یاد اولین قربانی‌های آزادی سروده شده و آنوقتی در تصنیف های عارف دربارهٔ اوضاع آن روز ایران عینا شاهدیم

^۱ همان، ص ۳۲۴-۳۲۷

که این شاعر ملی ایران مثل شیخ محمد خیابانی شجاعانه با تهاجمات عثمانی‌ها و پان‌تورانیسم با استفاده از صنعت هجو و مناظره به مقابله ادبی می‌پردازد.^۱



^۱ پان ترکیسم در ایران، صص ۲۵-۳۰

روابط ادبی

دو حکومت جدید

(پس از پیروزی مشروطه)

۱. فعالیت های ادبی و هجو سرای در دوره پس از انحلال عثمانی و قاجار

ادبیات در ترکیه پس از تغییرات زبانی دوره بعد از انحلال عثمانی (۱۹۲۲) رو به سوی سادگی بیشتر و بومی شدن رفت و تعریف جدیدی از ترکیه ارائه نمود. این دوره از تاریخ ادبیات ترکیه "دوره ادبیات ملی" نامیده می شود. محمد امین یوردادگول، شاعر ملی گرا در این خصوص می گوید: "ما احتیاج به شعری داریم که پدران ما را به شخم زدن وادارد؛ دختران جوانمان را به دویدن و مادرانمان را به هیمة جمع کردن بکشانند؛ با شنیدن آن اشکهایشان سرازیر شود".^۱ موضوع دیگر ادبیات ترکی این دوره، جنگ های استقلال بود که در اشعار خالده ادیب و فاضل حسنو داغلارجا دیده می شود. البته این دوره که دوره "جمهوریت" نیز نامیده می شد - همین اسم در ایران هم استفاده شد که در صفحات بعدی به آن اشاره می کنیم- مخالفانی هم داشت که برخی از آنها همانند محمد عاکف ارسوی (۱۸۷۳-۱۹۳۶) که اسلام گرا بودند و به تبعید رفتند. طلعت سعید خان درباره ادبیات این دوره می نویسد: "البته همه نویسندگان همپای جریان های جدید نشدند. برخی از نظر سیاسی مسئله پیدا کرده و به تبعید رفتند. محمد عاکف ارسوی (۱۸۷۳-۱۹۳۶)م "شاعر اسلام" و در خلال جنگ استقلال که در اشعارش وزن عروضی را با زبان ساده و بی پیرایه ترکی تلفیق کرده بود، پس از لغو خلافت، مملکت را ترک گفت. دو نفر از با قریحه ترین شعرا از جریان اصلی تحولات ادبی کناره گرفتند: یحیی کمال بیاتلی (۱۸۸۵-۱۹۵۸)م و احمد هاشم (۱۸۸۴-۱۹۳۳)م. اولی که به عنوان یک شاعر، معلم و شخصیت برجسته طبقه روشن فکر مورد تمجید بود، بانی شعر نئوکلاسیک ترکیه به شمار می رفت. یحیی کمال به عنوان یک محقق تاریخ و محقق سنن ادبیات اسلامی ترکیه، بیشتر تحت تاثیر نظریه پردازان تاریخ و ادبیات فرانسه قرار داشت و شعر او نیز چیزی بین شعر غربی و شرقی بود. وی با استفاده از سنخ ادبی دیوان سنتی و اوزان عروضی به میزانی از موسیقی در شعر رسید که مورد توجه سمبولیست های فرانسه بود. ملی گرایی وی نه تنها در اصطلاحات شوونیستی جدید متبلور شد بلکه در اشعار غنایی وطنی نیز که مبین زیبایی های سرزمین بومی او خصوصا استانبول بود متجلی گردید و روح میراث عثمانی را زنده ساخت. احمد هاشم یکی از شعرای برجسته سمبولیست بود که اصلا به گروه "فجر آتی" تعلق داشت. او شاعران این گروه را شدیداً تحت تاثیر قرار داد. او نیز مثل یحیی کمال، کیفیت اوزان عروضی را رها نکرد؛ توجه زیادی به شعر عربی و فارسی نمود و کمتر از دست "هنر برای هنر" رهایی یافت. اشعار او بسیار غم انگیز و تاسف زاست و یادآور رنگ های سحر انگیز آسمان ها و افق ها در نیمه شبان و طلوع فجر و یا در مهتاب، موج های تلاطم دریا در کرانه ها، و خاطره مادرش است که در سن هشت سالگی او را در بغداد از دست داد. احمد هاشم نظیر نویسندگان دیگر ترکیه، هم شاعر و هم نثرنویس بود. چندین مقاله کوتاه نوشت و چندین سفرنامه که نقادان آنها را در ردیف بهترین نمونه های ادبیات سفرنامه ای- سبکی که در آن مواد بسیار عالی بکار گرفته می شود-

¹T.Said Halman, Modern Türk Edebiyatı. s.۱۳۰

(ت. سعید هالمان، ادبیات معاصر ترک، ص ۱۳۰)

محسوب داشته‌اند. یکی دیگر از شاعران نیز از نظر ایدئولوژی سیاسی، کمک هنری زیادی به شکوفایی شعر نوین ترکیه کرد. او ناظم حکمت ران (۱۹۶۳-۱۹۰۲م) بود. سفر او به روسیه باعث شد که هدف او تغییر یابد و به سوی مارکسیسم گرایش پیدا کند. او مدت هفده سال را در زندان گذراند و اکثر آثار خود را، از اشعار عشقی به زن و پسرش گرفته تا حماسه‌ها و تجارب بافتوریسم و اثر معروف خود "human landscapes from my country" را در زندان نوشت. حکمت همراه با "صبح الدین علی" که به دستور آتاترک، دیکتاتور جدید ترکیه کشته شد، بر علیه حکومت جدید مقاله‌های ادبی می‌نوشت. ناظم در پی عفو عمومی سال ۱۹۵۰ از زندان آزاد شد و به روسیه گریخت و دوازده سال بقیه عمرش را در شوروی گذراند. اشعار اولیه ناظم با اوزان سیلابی است ولی در ایام دانشجویی در روسیه، شعر آزاد را نیز تجربه کرد و با مایاکوفسکی آشنا شد که آثار او در تحول شعری وی تاثیر زیادی به جا گذاشت. او برای مهارت در شعر آزاد از هنر خلاقه‌اش سود جست. حکمت که اشعارش را به زبان ترکی و در رابطه با زبان ساده و روان و محاوره‌ای همراه با سبکی خاص، سلیس و نافذ می‌سرود و اشعارش دارای موسیقی و بسیار سیال بود، شعر را به جایی رساند که مورد قبول ذائقه بین‌المللی قرار گرفت و راه را برای سایر شعرا باز کرد تا با نهضت‌های ادبی عمومی اروپا و آمریکا همپا شوند.^۱ ناظم حکمت به عنوان معروفترین شاعر مدرن ترک در ایران نیز شناخته است.

در همان زمان بود که ادبیات ترکیه نوین، شروع به مخالفت و هجو جمهوری آتاتورکی کرد و از این پس نگاه انتقادی به دوران نوین غاز شد.

در این دوره طنز و هجو‌های سیاسی - اجتماعی از لحاظ پختگی فرم و مضمونات فکری غنی‌ترین دوره بوده و به اوج خود رسیده است. از هجو سرایان این دوره می‌توان به "نی زن توفیق" (۱۸۷۹-۱۹۵۳)، خلیل نهاد بزپه (۱۸۸۲-۱۹۴۹)، احسان حمامی (۱۸۸۴-۱۹۴۸)، حسین رفعت اشیل (۱۸۸۰-۱۹۵۴) و عبدالباقی فوزی اولوسوی (۱۸۸۵-۱۹۵۴) اشاره کرد.

از بین این هجو سرایان "نی زن توفیق" (Neyzen Tevfik) از شهرتی بیشتری برخوردار است. وی که به عشق مولانا فارسی را بدون هیچ آموزگاری آموخته بود و چنان تخت تاثیر زبان و ادبیات فارسی و شعر ایران قرار گرفت که گاه ترکیبات از شعر بیدل دهلوی را هم در آثار او می‌توان یافت. وی در سال ۱۸۷۹ در شهرستان بودروم در نواحیه شهر ازمیر به دنیا آمد. با تشویق پدر از همین ابتدا در مولوی خانه‌های شهرهای مختلف به سر می‌برد و در نهایت سر از طریقت بکتاشیه در می‌آورد. همان گونه که از اسم و لقبش پیدا است نی زن چیره دست بوده و تا آخر عمر سازش را نواخت. هیچ گاه عضو یک گروه موسیقی نشد اما صدای نی او در سراسر ترکیه پیچید و اشعارش در درون مایه‌های دینی، عرفانی و سیاسی مقبولیت عام پیدا کرد. نی زن زبانی کلاسیک دارد و پس از "اشرف" و "آکیف" سومین و بزرگترین شاعر تمثیل پرداز ترکیه به شمار می‌رود. مجموعه اشعار وی عبارتند از:

¹Ibid, pp. ۱۳۱-۱۳۲

-هیج (۱۹۱۹)

-عذاب مقدس (۱۹۲۴-۱۹۴۹)^۱

نی زن توفیق، تیز زبان ترین هجو سرای دوره مذکور است که هیچ تهدیدی نتوانسته او را از هجو سرودن باز دارد. اینجا نمونه ای از هجوهای سیاسی وی که عبدالحمید را با شدیدترین لحن مورد حمله قرار می دهد، می آوریم تا اسلوب و سبک وی در هجو سرای آن دوره مشخص گردد:

ABDULHAMİD'İN AĞZINDAN BİR NUTK-I HÜMÂYUN

یک نطق همایونی از دهن خود عبدالحمید

(İdam cezası almasına sebep olan şiir)

(این شعر باعث صدور حکم اعدام به شاعر شده است)

Kal'a-i âsâr-ı zulme verdim istihkâm-ı tam
Ettim istibdad ile tarihe ibka-ı nâm
من به کالای آثار ظلم استحکام تام کردم

با استبداد خود به تاریخ ابقاء نام کردم
Öyle tarsîn eyledim olsa cihan zir ü zeber
Attığım üss-i mezâlim haşre dek eyler devam
چونان محکم کردم کار ظلم را که جهان گردد زیر و زبر

ظلمکاری هایم تا حشر ادامه پیدا می کند
Ben o cellâdim. vatanda açtığım her yârenin
İltihâbı bir zaman etmez kabul-i iltiyâm
من جلادم، هر زخمی که بر تن کشور زدم

هزگز درمان شدنی نیست
Nerde Cengiz, Engizisyon, nerde Haccac ü Yezid,
Nerde Timur, Hülâgû, nerde ecdâd-ı izâm
کو چنگیز، کو انگیزیسیون، کو حجاج و یزید کو

کو تیمور، هلاکو، اجداد عظام کو
Nerdedir Şeddâd ü Nemrûd, nerdedir Ad-u Semûd
Her cihetçe zâlimân-ı dehre ben oldum imâm
کجاست شداد و نمرود، کو عاد و سمود

^۱ Neyzen Tefik ve Azabı Mukaddesi, s. ۱۱
(نی زن توفیق و عذاب مقدس او، ص ۱۱)

در هر جهات و جا من شده ام امام ظالمان دهر
Ben ölürsem mülk-ü millet bitmeden volkan gibi
Ka'r-ı lâhdimden tüter eflâka dûd-i intikam!
گر من بمیرم و هنوز ملک و ملت بر پا است

از قعر لحدم دود انتقام بلند می شود
Ol kadar ezdim şu miskin milleti ki etmesin
Fasl-ı dâvâ eylemek'çün rûz-i mahşerde kıyâm

آنقدر ستم کردم بر سر این ملت مظلوم

که در روز محشر برای دعوی با آنها قیام می کنم.^۱

ولی به طور کلی و دور از بحث ها و تحلیلهای طولانی سیاسی می توان گفت که ادبیات هر دو کشور از این پس تحت تاثیر ناسیونالیسم دولت-ملت جدید قرار گرفت و به پیروی از ادبیات غرب گام در راه مدرنیته و تجدد نهاد. شعار "جمهوری خواهی" دل فریب ترین شعارها بود که هم در ایران و هم در ترکیه رفته رفته خیلی ها را فریفته خود کرد و کسانی همانند عارف قزوینی، علی دشتی، علی اکبر داور، وحید دستگردی و... بر ساز جمهوری خواهی در ایران نواختند و فعالیت های ادبی - فرهنگی بر علیه قاجاری ها شروع به نوشتن کردند که این روند در ترکیه نیز با همان شکل و انگیزه ای برخی شعرا نمایان بود.

اما در این دوره جدید بخشی از ادبیات روزنامه نگاری است که در خدمت و تبلیغ "جمهوری خواهی رضاخانی" خودش را می نماید که به عینه تحت تاثیر "جمهوری خواهی آتاتورکی" است؛ یعنی آرام آرام غرب گرای ایرانی همانند غرب گرای ترکی محدود به قلمرو جغرافیای "دولت-ملت" می گردد و همسو با منافع غرب و فرهنگ غربی قرار می گیرد. شاعران و روشنفکران ایران و ترکیه هنوز متوجه دام جدیدی که غرب به وسیله آتاتورک-رضاشاه پهن کرده بود، نبودند. به همین دلیل به تبلیغ و تشویق آنها پرداختند و حامی اقتدار و پیشرفت ظاهریشان شدند. حال در اینجا راهی که ایران در پیش گرفت را به اختصار بررسی می کنیم و خواهیم دید چگونه ایران و ترکیه جدید مناظره سیاسی خود را از دشمنی های گزشته به دوستی های جمهوری خواهی تغییر می دهند و انعکاس این تغییر سیاست در ادبیات فارسی و ترکیه چگونه خود را نشان می دهد. عین السلطنه در یادداشت های خود به شاعران این دوره که شیفته جمهوری خواهی رضاخان و آتاتورک می گردند، اشاره می کند و چند نقل قول از این نوع جمهوری خواهی عشقی، عارف می آورد که ما عینا نقل می کنیم که بیانگر اوضاع و احوال مستقیم ایران و ترکیه آن دوران است:

۲. اشعار سیاسی عارف

غزل عارف

^۱ Ibid, p. ۷۳

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
زدیم تیشه بر این ریشه، هر چه باداباد
از این اساس غلط این بنای پایه بر آب
نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد
همیشه مالک این ملک ملت است که داد
سند به دست فریدون، قباله به دست قباد
مگوی کشور جو، جم چه کاره بود و چه کرد
مگوی ملک کیان، کی گرفت، کی به که داد
به زور بزوی جمهور بود کز ضحاک
گرفت داد دل خلق کاوه ی حداد
شکسته بود که امروز بود از صد جای
چو بیستون سر خسرو ز تیشه ی فرهاد
کنون که می رسد از دو رایت جمهور
به زیر سایه ی آن زندگی مبارک باد
پس از مصیبت قاجار عید جمهوری
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
چراغ سلطنت شاه بر دریچه ی باد
به یک لکات اروپا بباخت خود را شاه
در این قمار کلان تاج و تخت از کف داد
تو نیز فاتحه ی سلطنت بخوان عارف
خداش با همه ی بد فطرتی بیامرزاد
خراب کشور ما را هر آنکه باعث شد

کزین سپس شود آباد خانه ی آباد^۱

مارش جمهوری^۱

روی دلکش موی دیجور

روی اندر موی مستور

دست کز این غرفه این حور

کو کشد جز دست جمهور

ساقی از این دور خسته

ساغر زرین شکسته

مطربا ای پی خجسته

پاره کن این سیم ناجور

آخر درد است و مستی

پست پادشه پرستی

دل شکستی دل شکستی-زین پس دگر با جان رنجوران مکن- بازی تو ای چشم مخمور.

ساز از نو باز کن ساز

یک نوای تازه بنواز

چون درآمد شور شهناز

تار را کن کوک ماهور

پایه ی جم جایگاهی

دور کیوان بارگاهی

ترک نغمه ی خسروانی

بایدت در زندگانی

وان قدر قدرت گواهی

^۱ عین السلطنه، ج ۹، ص ۶۷۷۰-۲

وسمه بود و ابروی کور

از سروش از سروش آسمانی - نغمه‌های روح بخش پهلوی بشنو از دور

سلطنت کو رفت گو رو

نام جمهوریت از نو

همچو خور افکند پرتو

بخ که شد نور علی نور

دور باید شد ز اوهام

بایدی پرچیدن این دام

سلطنت را همچو بهرام

زنده باید کرد در گور

دور چاهی را چو دجال

واژگون گشددست احوال

سرزد اقبال سر زد اقبال از رایت فتح آیت مهدی جمهوریت عصر منصور

نیست دوران قجر باد

این شجر بی بار و بر باد

تا قیامت دادگر باد

بازوی پر زور جمهوری

کار ایران رو به ره باد

نام شاهی رو سیه باد

زنده سردار سپه باد

.....

توده ی ملت نمی راد

دامن غفلت نگیرد

تا ابد شد تا ابد شد- ملت از سلطنت و شاه و شاهنشاه -وز امپراتور

غزل در بیات ترک

سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد

خیر مقدم گل تا همه جا خواهد برد

مژده ده، مژده ی جمهوری ما تا همه جای

هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد^۱

البته این ستایش عارف قزوینی از رضاشاه از روی ساده لوحی بود؛ عارف برای جمهوری رضا خان تبلیغ می‌کند و از رضاخان ستایش می‌کند و از بازی‌های پشت پرده استعمار بی‌خبر است. عارف به جمهوری معتقد است البته نه به دیکتاتوری رضا خان که بعدها رخ می‌نماید و مرحله دوم (۱۳۰۴-۱۳۱۲ شمسی) است که عارف به رضاخان که در حال رضاشاه شدن است، بدبین می‌شود و از این تاریخ به بعد هیچ مدحی و حمایتی از رضا خان نمی‌کند. عارف زمانی که با رضاشاه دیکتاتور روبه رو می‌گردد که در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی در بروجرد (=دهکرد)، خبر کشته شدن کلنل نصرالله خان را می‌شنود. کلنل دوست نزدیک عارف بود و از هم قطاران و هم دوره‌های رضاشاه به شمار می‌رفت. "کلنل نصرالله کلهر صفایار" به اتهام طرح کودتا علیه رضاخان از شهریور ۱۳۰۵ تا مرداد ۱۳۱۲ زندانی می‌شود و سپس خبر مرگ او به عارف می‌رسد که گویا اشتباهی شده است. عارف تحت تاثیر این واقعه به هجو رضاشاه می‌پردازد و زندگی او دگرگون می‌شود که از زبان مهدی محمدی زندگی عارف پس از این هجویات را می‌خوانیم:^۲

"اولین شعر انتقادی علیه رضا شاه؛" عارف این غزل را در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی در بروجرد(دهکرد) پس از شنیدن خبر کشته شدن دوستش کلنل "نصرالله خان" سرود. خودش در این باب نوشته: "این غزل را در اوایل ماه جمادی الاول (۱۳۴۵ ق) در دهکرد بعد از شنیدن خبر کشته شدن "کلنل نصرالله خان که از دوستان سی ساله من بود، ساخته و به یادگار آن بدبخت که باید او را از ضایعات ایران شمرد با مختصر شرح حالات او در کتابی که اگر روزگار امان دهد خواهم نوشت"^۳.

^۱ عین السلطنه، ج ۹، ص ۶۷۷۱-۲

^۲ چهار شاعر آزادی، ص ۱۱۱

^۳ دیوان عارف، ص ۳۷۴

سرهنك كلنل نصرالله خان از همقطاران سابق رضاخان بود كه به اتهام طرح يك كودتا از شهريور ۱۳۰۵ تا ۲۰ مرداد ۱۳۱۲ زنداني شد اما در ابتدا اشتباها خبر كشته شدنش به عارف رسيد^۱.

به عهد چشم تو يك دل اميدوار نشد
برو كه عهد تو بارگردد اين كه كار نشد
به روزگار تو يكروز، خوش به كس نگرفت
خوشت مباد! كه اين روز و روزگار نشد
نريخت باده به دور تو در گلوي كسي
كه درشكنجه ي اندیشه اي خمار نشد
به پاي گلبن نوميدي تو كس ننشست
كه برنخاسته، زخمي ز نيش خار نشد
خطت گشود در باغ سبز بر دل، دل
شكفته گشت، به يك گل ولي بهار نشد
قرار زلف تو و بي قرار دل ما
به اين قرار نمي ماند، اين قرار نشد
فكنده از چه پي صيد مرغ خانه ي كمند؟
شكار كر كس و شاهين كن، اين شكار نشد!
ز قتل عام لرستان و فتح خوزستان
چو هند و نادر، اسباب افتخار نشد
نهال مردمي و مردانگي چنان خشكيد
كه سالها شد و يك نادر آشكار نشد
زمام مملكت آن سان به دست غير افتاد
كه بي لجام چو او، كس زمامدار نشد

^۱ عارف قزويني، نغمه سراي ملي ايران، صص ۷۰-۸۰

چه ملتی است؟ که نابود باد تا به ابد

چه دولتی است؟ که خود سر چو او، به کار نشد

نه نام ماند، نی ننگ، زین د، در گیتی

شوند محو که این شهر و شهریار نشد

ز شاه سازی و دربار بازی این ملت

مگر ندید، دو صد بار، بار بار نشد؟

مدار چشم توقع به آن که چشم طمع

به مال دارد، این مملکت مدار نشد

نداشت عارف عیبی جز از نداری و گفت

که گفت این که نداری که عیب و عار نشد.^۱

نمونه دیگری از عارف در هجو رضا شاه:

"حرف آخر"

که بودی تو، مداح این نابکار^۳

به من لعن کرد و شماتت "بهار"^۲

که این هست تنها علاج وطن

بگفتی ز جمهوری اینسان سخن:

طریق بقا بهر خود سد کند

بگفتم به سالی دو، گر بد کند

نمیشد به دورد گر، انتخاب

بدی گر که می کرد با شیخ و شاب

که آن رسم نیکو بهم ریختند

شما، لیک در جام، سم ریختند

"موقت" به "دائم" بدل ساختید

به امثال من، تیغ کین آختید

بسوی درو دشت کردم فرار

چو دیدم چنین است، با حال زار

نه لب برگشودم به لا و نعم

نه در بزم و جشنش نهادم قدم

^۱ عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۸۱-۸۲

^۲ ملک الشعراء بهار

^۳ رضا شاه

فراری شدم تا نگویم سخن	چو گفتند: "چون پیش، کاری بکن"
کز آن ناکسان آمدم در ستوه	چنین، سر نهادم به صحرا و کوه
گشایند از بهر پندم دهان	درین کنج ویرانه هم این و آن
نظر کن که دوزخ چو رضوان شدست!	که این مملکت این شد و آن شدست!
خرافات ازین مملکت بسته رخت!	ز اقدام دارنده ی تاج و تخت
تو دیگر مکن از غم و غصه، یاد	چو خلقند خوش پوش ^۱ و آزاد و شاد
سخنها ز عصر طلایی بگو!	بیا و دگر سان بکن خلق و خو
کنم مدح و توصیف غارتگران	مرا خاک باید بسر کاین زمان
که آلوده نامم نگردد به ننگ	ز من گو نخواهند تغییر رنگ
مرا حرف آخر همین است و بس! ^۲	دهم جان و مدحی نگویم ز کس

"دشمن خونی خسروان"

مگر آن جنایات کافی نبود	که "خانی" ^۳ ز نو خسروانی سرود!
منم دشمن خونی خسروان	کز آنان شد ایران چنین ناتوان
خدای وطن کاش معجز کند	ترحم بدین خلق عاجز کند
کند ریشه ی جانی و راهزن	سپارد به ملت زمام وطن ^۴

"این رسم پهلوانی نیست"

بعهد ما به جز از هیز و دزد و جانی نیست	بغیر اصل زر و زور و خانخانی نیست
وطن پرست دهد جان خود به راه وطن	به "حرف یاهو" و "جاندادن زبانی" نیست
بنام خود کنی املاک خلق، شرمتم باد	که قلدری بود این، طرز قهرمانی نیست

^۱ اشاره ایست به اجباری شدن کلاه پهلوی و کت و شلوار که همان سیاست را آتاتورک نیز در ترکیه دنبال کرده بود.

^۲ عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۹۱-۹۲

^۳ رضاخان پهلوی

^۴ عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۴-۲

ندیده کس ز چپاول به پهلوانی تو شدی تو راهزن، این رسم پهلوانی نیست!

زمانه، هر دو سه روزیست با یکی، هشدار که گفت با تو که این عز و جاه فانی نیست؟

صعود کرده ای اما به دست اجنبیان که رتبت تو به تایید آسمانی نیست

تو گفته ای که، بود شوستر اجنبی، ز چه گفت مدیح وی، مگر این گفته از فلانی نیست؟^۱

تو جاه و سود کلان برده ای ز اجنبیان مرا نصیب به جز فقر و ناتوانی نیست

من از برای وطن، لب گشوده ام به سخن ز بهر مال و منال و زر و اوانی نیست

کسی نگفت ترا، لیک گویدت عارف: درین زمانه چو تو کس، زورگوی جانی نیست!^۲

"بیچارگی وطن"

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من آن بود و نبود من و این جان و تن من

بیچاره و درمانده کسی نیست چو من، لیک درمانده تر و بی چاره تر از من، وطن من!

سنگ تو و نیش تو و خار تو همانا باشد گهر و نوش و گل و نسترن من

گفتند کسی آمده کاو همچو فرشته است دیدم که بود دیو من و اهرمن من!

اینک ز وجود تو ره و رسم جنایات شد بار دگر نو به دیار کهن من

تو قائد من، منجی من نیستی ای دون! هستی تو همان دشمن من، راهزن من!

از من شنو این نکته که در هیچ زمانی حمدی نشیده است ز من، ذوالمنن من

آیا سخن از جاه و جلال تو سرایم تا باد به گوش تو رساند، سخن من؟^۳

کن مستم از آن گونه که چیزی نکنم درک "ای باده" فدای تو همه جان و تن من^۴

^۱ رضا شاه به "شیخ الملک اورنگ" نماینده ی مردم همدان در مجلس، که شاعر هم بود گفته بود: "میگویند عارف شاعری است ملی! آنوقت این شاعر ملی اجنبی ها را مدح میکند؟؟ و راجع به شوستر گفته: گر رود شوستر از ایران، رود ایران بر باد! این چه شاعر ملی است که برای بیگانگان شعر گفته است؟" پا ورقی نقل از: عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۴-۲

^۲ عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۹۹

^۳ "شیخ الملک اورنگ" در سخنرانی مفصلی در انجمن ادبی ایران گفت: "شاه فرمود: سخن عارف را باد بگوش ما رسانده و می رساند مخصوصا تصنیف بسیار نا بجا و بی موردیکه برای شوستر آمریکایی گفته است!". پا ورقی نقل از: عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۵-۲

تا مرگ نیاید به در کلبه ی عارف شک نیست که پایان نپذیرد محن من^۲

غزل زیر در "آثار منتشر نشده ی عارف" تدوین "سید هادی حائری" درج شده و احتمالا روی سخن با رضاشاه می باشد و در مورد جنگهایی است که لشکر او در لرستان و خوزستان نموده و مردم را غارت کردند:

"جهل و فقر"

شهی بد سرشت و سیاه اندرون	امیری تبه کار و خونریز و دون
نشستند و گفتند و برخاستند	سپاه از پی جنگ، آراستند
که جمعی بیابانی هموطن	تمامی، چه کودک، چه مرد و چه زن
به قتل آورند و زیبای افکنند	سپس زین جنایت تفاخر کنند!
که مائیم رزم آورانی دلیر	که موشی است، در پیش ما نره شیر!
که ما ساختیم این ددان را هلاک!	شد از لویشان پاک، این خاک پاک!
ندانی که بس ننگ و عار آورد	جنایت کجا افتخار آورد؟!
گروهی که در جهل و نادانی اند	خدا را سزاوار کشتن نی اند
تو این نکته ها را ندانی چرا؟	که از جهل و فقرست خبط و خطا
معارف ببر، بهر این جاهلان	که گردند آگه ز وضع زمان
چو شد صاحب دانش و علم و فن	نخواهد شدن جانی و راهزن
چه گویم؟! که یاسین به گوش خرس	 ^۳

اینها اشعاری است که عارف در ذم رضاشاه سروده است و مربوط به دوره ی دوم نگرش وی به رضاشاه می باشد. (۱۳۱۲-۱۳۰۴) در مورد این دوره، "بیدار" نوشته: "چقدر برای عارف یأس آور بود وقتی که همین کس (رضاشاه) که در نظر او قهرمان جمهوری بود، چند سال بعد از دست انگلیسی ها تاج و تخت ایران را گرفت و دست به هستی مردم دراز کرد. این شعر را بعد از تاج گذاری او سروده و نماینده طغیان روح اوست:"^۴

^۱ مصرعی است از منوچهری دامغانی که عارف آن را تضمین نموده است

^۲ عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۱۰۱

^۳ آثار منتشر نشده عارف، تدوین سید هادی حائری (کوروش)

^۴ عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۱۰۳

ز قتل عام لرستان و فتح خوزستان
چو هند و نادر، اسباب افتخار نشد

زمام مملکت آنسان بدست غیر افتاد
که بی لجام چو او، کس زمامدار نشد

ز شاه سازی و درباربازی این ملت
مگر ندید دو صد بار، بار، بار نشد؟

مدار چشم توقع به آنکه چشم طمع
چه مال دارد، این مملکت مدار نشد!

"در این غزل، عهد شکنی‌های رضاخان را تذکر می‌دهد و می‌گوید در پی دوستی او دشمنی سهمگینی نهفته است. عارف به روزگار سردار سپهی رضاخان اشاره می‌کند و روش آن روز او را عارف به ظاهر آن فریفته می‌شد، در باغ سبز می‌نامد. عارف از قتل عام لرستان متأثر شده، می‌گوید: صید حرم کردن، کار قابل تحسینی نیست. عارف تأکید می‌کند که در کشور ایران تا کسی لگام استعمار به گردن نداشته باشد، زمامدار نخواهد شد، و سپس شاه سازی و درباربازی سردار سپه را که روزی از روی عوام فریبی ادعای طرفداری از جمهوریت داشت، نکوهش کرده، می‌گوید: کسی که مانند وی چشم طمع به مال مردم دارد، لایق طرفداری نیست. همین صراحت عارف بود که او با دستگاه رضاخانی ناسازگار می‌گردانید و از همان اوان سلطنت پهلوی در همدان گوشه نشینی اختیار کرد و در حقیقت در آنجا تبعید بود و تا آخر عمر بر خلاف بسیاری از شاعران دیگر شعری و سخنی در ستایش و تأیید رژیم و حکومت رضاشاه بر زبان نیاورد."^۱

البته این تنها عارف نبود که شاهد تغییرات زمانه شد و بسیاری از کسان دیگر همانند ملک الشعراء بهار که در ابتدا حامی جمهوری خواهی بودند، بعدها از مخالفان رضا شاه شدند^۲ که مجال بررسی آراء او در اینجا میسر نیست و در موضوع پژوهش ما قرار نمی‌گیرد. کسانی همانند سید حسن مدرس و میرزاده عشقی بطور مستقیم از سردار سپه انتقاد می‌کردند و علناً ترور شدند.

۳. عشقی و هجویات سیاسی وی درباره نظام نوین

میرزاده عشقی از جمله شاعرانی است که شدید ترین حملات را به سردار سپه نمود، میرزاده عشقی که نسبت به عارف از زیر و بم سیاست بیشتر آگاه بود، از همان ابتدا با "جمهوری رضاخانی" مخالفت نمود و آن را توطئه استعمارگران انگلیسی دانست. تدوین کننده دیوان میرزاده عشقی، عامل اصلی ترور میرزاده عشقی را مجموعه اشعار هجوی او میدانند که به طور مستقیم علیه رضاخان سروده و یا هجویاتی که علیه حامیان رضا خان همانند وحید دستگردی سروده است، می‌داند. مجموعه این اشعار هجوی در پایان دیوان میرزاده عشقی نقل شده است که ما برخی از آنها را جهت آشنایی با هجو جمهوری رضاشاهی نقل می‌کنیم:

جمهوری نامه یا هجو نامه عشقی

^۱ نویسندگان پیشرو ایران، ص ۱۱۳ نقل از عین السطنه ج ۲ ص ۶۷۷۹-۲

^۲ ملک الشعراء بهار، ص ۳۴

(آثاری که باعث قتل عشقی شد)

"اشعاری که تحت عنوان: (جمهوری سوار)، (مظهر جمهوری)، (نوحه ی جمهوری) ذیلا درج میشود و همچنین: مقاله (آرم جمهوری) که در کتاب سوم مقالات عشقی چاپ شده از آخرین شماره روزنامه قرن بیستم (مورخ شنبه ۲۴ ذی القعدة ۱۳۴۲ قمری مطابق ۷ تیر ۱۳۰۳ خورشیدی) نقل گردیده و طبع این شماره قرن بیستم است که بقیمت جان عشقی تمام شد."^۱

مظهر جمهوری

در صفحه چهارم روزنامه "قرن بیستم" که این ابیات چاپ شده، تصویر مرد مسلح و غضب آلودی را بنام مظهر جمهوری کشیده‌اند که در دست راست تفنگ و در دست چپ سکه نقره (پول) دارد؛ بالای سرش سایه جمبول نمایان است، در اطراف اسامی روزنامه‌هایی را بشکل یکی از حیوانات نمایش می‌دهد: افعی "روزنامه ناهید" جغد "روزنامه تجدد" موش "روزنامه کوشش" سگ "روزنامه ستاره" الاغ "روزنامه گلشن" گربه "روزنامه جارچی".

مظهر جمهوری فرماید:

من مظهر جمهورم-الدرم و بولدرم

از صدق و صفا دورم الدرم و بولدرم

من قلدر پر زورم الدرم و بولدرم

مامورم و معذورم الدرم و بولدرم

من قاعد جمهورم الدرم و بولدرم

افعی گوید:

من افعی بی جانم-آمن-صدقنا

زهر است به دندانم-آمن-صدقنا

من دشمن ایرانم-آمن-صدقنا

من فاقد ایمانم-آمن-صدقنا

من بوجار لنجانم-آمن-صدقنا

جغد گوید:

^۱ دیوان میرزاده عشقی، ص ۷۶

من جغد نوان خوانم-بر بام تو-قوقو قو
من لاشخور پستم-همنام تو-قوقو قو
کردست مرا فربه-اطعام تو-قوقو قو
افتم به هوای پول در دام تو-قوقو قو
بر دوش تو پرانم-امنا - صدقنا

موش گوید:

من موشک مسکینم- پابند تو جیر جیر جیر
کردست مرا سرمست - لبخند تو جیر جیر جیر
در دزدی و قلاشی- مانند تو جیر جیر جیر
تا نرم شود دندم ،چون دند تو-جیر جیر جیر
من دست بدامانم -آمنا-صدقنا

سگ گوید:

من توله ی تفلیسم عف عف اخوی عف عف
انبانه ی سفلیسم عف عف اخوی عف عف
من مکتب ابلیسم عف عف اخوی عف عف
من مظهر تدلیسم عف عف اخوی عف عف
من منتظر نانم _آمنا_صدقنا

الاغ گوید:

من کر خر زارم-عرعر ابوی عرر
حیوان علف خوارم_عرعر ابوی عرر
جفتک زن احرام -عرعر ابوی عرر
پالان قجری دارم عرعر ابوی عرر
مستوجب احسانم_آمنا_صدقنا

گر به گوید:

من پیش پیشم مومو، گر به ی علیم مو مو
خلقند همه شاهد بر مهملیم مومو
انگشت نمای خلق، در بز دلیم مومو
سر گنده نیم چون شیر سر پشکلیم مو مو
مداح و ثنا خوانم_آمنّا_صدقنا

قرن بیستم گوید:

ای مظهر جمهوری_هی هی جبلی قم قم
جمهوری مجبوری_هی هی جبلی قم قم
مسلک نشود زوری_هی هی جبلی قم قم
تا کی پی مزدوری_هی هی جبلی قم قم
یک چند نما دوری_هی هی جبلی قم قم
من مرد مسلمانم_آمنّا_صدقنا^۱

نوحه جمهوری

در صفحه ی پنجم آخرین شماره ی "روزنامه قرن بیستم" عکس تابوتی را نشان می دهد که عده ای از آن مشایعت می نمایند و مرغان لاشخور سر تابوت در پروازند و پایین عکس چنین نوشته شده "جنازه ی مرحوم جمهوری قلابی" سپس این اشعار به چاپ رسیده است:

آه که جمهوری ما شد فنا

پیرهن لاشخوران قبا

فکلی گوید:

شد فکلم چرک و کتم شد کثیف

^۱ همان ص ۱۰۳

مشت جماعت کلهم کرده قیف
"ژندره" شد این کراوات ظریف
(نم دوديو)زین حرکات عقیف
گشته طرف،ملت جاهل بما
آه که جمهوری ما شد فنا

جناب جمبول^۱ گوید:

بیرق جمهوری اگر شد نگون
جان وی از پیری او شد برون
غصه نخور میزنم انژکسیون
زنده شود لیک بحال جنون
بام^۲ زند بر سر خلق خدا
آه که جمهوری ما شد فنا

فعله گوید:

من که یکی فعله ام، ای کردگار
صحبت جمهور، مرا کرده خوار
شد شب عیدی، جگرم داغدار
طفلک من، مانده به زیر آوار
در جلو حمله ی قزاق ها
شکر که جمهوریتان شد فنا
بیرق قرمز جگرم کرد خون

^۱ مقصود از جمبول نماینده ی دولت انگلستان است. نقل از دیوان عشقی ص ۱۰۱

^۲ مقصود از بام تو سری زدن است. نقل از دیوان عشقی ص ۱۰۱

رفت جگر گوشه ز دستم برون
دولت ما گشته دچار جنون
شکر که آخر علمش شد نگون
بسکه نمودند خلایق دعا
شکر که جمهوریتان شد فنا

لاشخور گوید:

من که یکی لاشخور آزاده ام
بهر فروش وطن آماده ام
لنگ بود امشبه عراده ام
در پی این تازه لش افتاده ام
تا بکنم لقمه ای از آن جدا
وای که جمهوری ما شد فنا

جغد گوید:

"جغدکی" آنجا سر تابوت بود
از سخن لاشخوره مبهوت بود
نوحه کنان در طلب قوت بود
عاشق سرداری ماهوت بود
بال به هم برزد و گفت ای خدا
آه که جمهوری ما شد فنا

لاشخوران جانب لش پر زدند	از غم این فاجعه بر سر زدند
بر سر و بر سینه مکرر زدند	چنگ به تابوت پر از زر زدند
سهم ربودند از آن سکه ها	آه که جمهوری ما شد فنا

یک سگ بیچاره عقب مانده بود دیر ترک نوحه ی خود خوانده بود
 زوزه کنان در پی لش رانده بود بوی لیش معده گدازنده بود
 هو زدی اندر پی شاه و گدا آه که جمهوری ما شد فنا
 دید یکی زار عک لخت عور لش کشی لاشخوران را ز دور
 گفت که ای مست شراب غرور حسرت جمهور ببر سوی گور
 آه یتیمان فقیر از قفا شکر که جمهوریتان شد فنا^۱

جمهوری نامه

پس از بهم خوردن جمهوری که جراید مخالف و طبقات مردم علیه جمهوری خواهان قیام کردند، از جمله اشعار معروفی که در این زمینه گفته شد: "جمهوری نامه" می‌باشد و این در واقع کارنامه یا تاریخچه جمهوری بشمار می‌رود. این اشعار به وسیله کاغذ آمونیاک چاپ شده و محرمانه و به بهای ده ریال به فروش می‌رسد. در آن موقع گوینده این اشعار معلوم نشد لیکن آن را برخی از عشقی و برخی از ملک الشعرای بهار دانسته اند. این منظومه به قدری خوب و ماهرانه سروده شده بود که تا مدت‌ها دست به دست می‌گردید و چنان زبانزد خاص و عام و نقل مجالس گشته بود که هر کس ابیات آن را کم و بیش حفظ داشت.

مولف شخصا در واقعه جمهوری روز شنبه دوم فروردین ۱۳۰۳ خورشیدی واقع در میدان بهارستان وقایع را از نزدیک مشاهده می‌کرد. برای جلب موافقت نمایندگان در مخالفت با جمهوری، قریب چهل هزار نفر از اهالی تهران: صحن دار الشوری، محوطه بهارستان و خیابان‌های مربوط به میدان بهارستان را اشغال کرده بودند. همهمه و غوغا هنگامی رو به شدت گذاشت که آیه الله آقا جمال اصفهانی در پیشاپیش بازاری‌ها، سواره بدهلیز مجلس وارد می‌شد، نظامیان نگهبان مجلس مانع ورود به آن صورت شده و سر نیزه‌ای بشکم مرکوبش زدند. وکلای طرفدار سردار سپه از فشار و غوغای مردم بهراس افتاده توسط سید محمد تدین رئیس مجلس، سردار سپه را بیاری خواستند. با آمدن چند گردان نظامی سواره و پیاده از سرباز خانه‌های عشرت آباد و باغشاه، خود سردار سپه هم به مجلس آمد و در نتیجه هیاهو و انداخته شدن آجری بروی ایشان، وی دستور داد مردم را پراکنده سازند. نظامیان با سرنیزه و سواره نظام با شمشیر بمردم هجوم برده و جمعیت را از هر سو پراکنده کردند.^۲

تصنیف جمهوری

^۱ نقل از عین السلطنه، چ ۲ ۶۶۰۷-۲

^۲ همان، چ ۲ ۶۶۰۷-۲

دست اجنبی چون کرد کشور عجم ویران

تخم لق شکست اخر در دهان این و آن

گفت فکر جمهوری هست قند هندستان

هاتفی ز غیب، خوش گرفت عیب:

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

تا تهیه درلندن شد اساس جمهوری

خود سری تدارک شد بر قیاس جمهوری

ارتجاع و استبداد در لباس جمهوری

امد و نمود حيله با رنود

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

شد خزان جمهوری، نوبهار امساله

دست اجنبی بنهاد داغ بر دل لاله

شد نصیب این ملت غصه و غم و ناله

بلبل سحر کرد نوحه سر

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

زین صدای نازبیا در وطن طنین افتاد

بین ملت و دولت اختلاف و کین افتاد

طفل پاک ازادی از رحم جنین افتاد

رفتنمان زیاد، نام اتحاد

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این
این صدای بیهنگام مایه ی خرابی شد
مملکت به داد آمد بسکه بی حسابی شد
کارهوچیان ما اجنبی آبی شد
روس و انگلیس، گشته هم جلیس
جمهوری نقل پشگل است این
بسیار قشنگ و خوشگل است این

مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس: این چکامه را علیه قرارداد ۱۹۱۹ بال ۱۳۳۷ قمری سروده است.

نام دژخیم وطن، دل بشنود خون میکند
پی بدین خونخوار، اگر شد روبه رو خون می کند؟
آنکه گفتی محو قرآن^۱ را همی باید نمود
عنقریب این گفته با سرنیزه مقرون میکند!
وای از این مهمان که پا در خانه ننهاده هنوز
پای صاحب خانه را از خانه بیرون میکند؟!
داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس
موش را گر گربه گیرد رها چون می کند؟
شیر هم باشیم گر ما، رو به دهر است او
شیر را روباه معروف است، مغبون می کند؟
هیچ میدانی حریف ما چه دارد در نظر؟
اینهمه خرج گزافی را که اکنون می کند

^۱ مقصود شاعر "گلدستون" نخست وزیر اسبق انگلیس است که هنگام نطق تاریخی خود در پارلمان انگلیس پیشرفت سریع نفوذ بریتانیای کبیر در ایران و استعمار ممالک اسلامی یا خاور میانه را در محو قرآن مجید تشخیص داده بود. نقل از عین السلطنه، چ

انگلیس آخر دلش بهر من و تو سوخته؟
آنکه بهر یک وجب خاک این همه خون میکند!
آنقدر میدانم امروز ار که بر ما داده پنج:
غاز، فردا دعوی پنجاه میلیون میکند.
دانم آخر جمله ی ما را بملک خویشتن
بی نصیب از آب و خاک و دشت و هامون می کند.
آنکه در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت
چشم پوشی از دیار گنج قارون میکند؟
دزد رهزن دزد نادانست، راحت پشت میز
دزد دانا دزدی از مجرای قانون می کند.
گوش اوخ ندهدعاین ملت بدینها! ور دهد:
گوش از این گوش، از آن گوش بیرون می کند.
طبع من مسئول تاریخ است و ساکت مانم ار
هان بوجدانم مرا تاریخ مدیون میکند.
ورنه میدانم در احساسات این بی حس نژاد
گفته ها ی من نه چیزی کم نه افزون می کند
ملتی کو مرده در تاریخ و اینش امتیاز
نعش خود با دست خود این مرده مدفون می کند
ملتی کز دادن تن با تمام امتنان:
بر اسارت خصم را از خویش ممنون میکند!
ملتی کو باز قرن بیستم بر درد خود
چاره باختم و دعا و ذکر و افسون میکند
ملتی کالوده ی تریاک باشد صبح و شام

دائم آگنده دماغ، از گند افیون میکند.^۱

چند نفر از مدافعان جمهوری رضا خانی و حامیان رضا شاه مورد هجو شدید عشقی قرار می-گیرند، برخی آن اشخاص عبارتند از: ضیاءالواعظین یا همان چراغ الذاکرین،^۲ وحید دستگردی، خلخال، دیوان بیگی و شیخ ممقانی.^۳

خرنامه یا خر تو خر از هجویات مهم این دوران است که ما در پژوهشی دیگر آنها را مورد مطالعه قرار می دهیم و در اینجا مجال ذکر آن نیست.

۴. دفاع از زرتشت

در اوائل جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی به عبارت دیگر دوره کشمکش سیاست متفقین و دول متحده بود که عشقی به هواخواهی از عثمانی ها پرداخت و زمانی که چند هزار تن مهاجر ایرانی در عبور از غرب ایران به سوی استانبول می رفتند او هم به آنها پیوست و همراه مهاجرین به آنجا رفت. عشقی چند سالی در استانبول بود، در شعبه علوم اجتماعی و فلسفه دارالفنون باب عالی جزء مستمعین آزاد حضور می یافت. حتی "اپرای رستاخیز شهریان ایران" را عشقی در استانبول نوشت. این منظومه اثر مشاهدات او از ویرانه های مدائن هنگام عبور از بغداد و موصل به استانبول بوده است. اما عشقی در استانبول همان موقع که متوجه یاهو گویی های برخی از شعرا و ادبای عثمانی شد لب به اعتراض گشود و شعر ذیل را در برابر پان تورانیست های عثمانی سرود که زرتشت را ترک می دانستند:^۴

^۱ همان، چ ۲ ص ۶۶۰۷-۲

^۲ عشقی این منظومه را بعنوان چراغ الذاکرین گفته که در شماره ی ۸ سال دوم نامه ی صبا بامضاء "احقر سید ضیاء قشقایی" چاپ شده که در حقیقت مخاطب عشقی در این منظومه مرحوم سید ابراهیم ضیاء "ضیاءالواعظین" نماینده ی سابق مجلس از قشقایی هاست. نقل از عین السلطنه، چ ۲ ص ۶۶۰۷-۲

^۳ عشقی درباره ممقانی می گوید: "شیخ اسدالله ممقانی در اوایل انقلاب مشروطیت ایران، برهنه و گرسنه از نجف تا استانبول می رود و در آنجا اول با جنبه زهد و ریا مشغول گول زدن مردم می شود، بعد داخل دسته آزادی خواهان می شود و به این وسیله خود را مستشار سفارت استانبول می کند. در ضمن آشنایی با دسته های عثمانی از راه حقه بازی خود را قاضی کونسولخانه ایرانیان معرفی نموده، با تمام وسائل مشغول کلاه برداری از عمر وزید می گردد: گاهی وصی، زمانی قیم شده اموال این و آن را می رباید. و قتی که به عنوان مهاجر در استانبول بودیم، تمام ایرانیان مقیم استانبول را می دیدم که از دست او به ستوه آمده و وی برای اسکات مهاجرین، ماهی یکی دو بار از رؤسای مهاجرین که آنها هم کمتر از خود او نبودند، مهمانی می کرد. از شخص من، فوق العاده می ترسید و نفرت داشت، چون که شنیده بود که گاهی بنظم معترض اشخاصی مانند او می شوم، اتفاقاً شب عید نوروز (۱۳۳۵ قمری) کتابچه منظوم این گوینده که بمناسبت جنگ بین المللی سروده بودم، چاپ شد، ایشان در هر جایی که نسخه ای از آن را می دید پاره می کرد و هیچ دلیلی از برای این حرکت عقیف ذکر نمی کرد. در قبال این شناخت، قصیده ای را که در واقع وصف الحال اوست سرودم، اگر چه می خواستم این ابیات را مانند سایر هجوایاتی که دارم، در این کتابچه ثبت ننمایم ولی این مسئله را در نظر گرفتم که البته در هر زمانی از این جنس خبیث افرادی خواهند بود که با جنبه مختلف خود را در داخل هر کاری بنمایند و موجبات زحمت مردم را برای راحت خود فراهم سازند. از این رو در کتابچه خود ثبت کردم تا این ابیات در هر موقعی مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد." همان چ ۲ ص ۶۶۱۱-۲

^۴ در پاسخ به جراید ترکیه که زرتشت را ترک می گفتند. رجوع شود به: عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۴-۲

دفاع از زرتشت

ای دختران ترک! خدارا، حیا کنید
باری در این معامله، شرم از خدا کنید!
یا رخ نهان کنید که دل نابرید
یا با عاشقان دلشده کمتر جفا کنید
یا وعده نادهدید که با ما وفا کنید
یا برقرار وعده، خودتان وفا کنید
یغما نموده اید دل و دین مایلی
کی عادت قدیمی خود را رها کنید؟
ترک ختا همیشه به یغما بنام بود
یک چند دهم رواست که ترک خطا کنید
جایی کشید کار ز یغما که این زمان
یغمای شت، پیمبر پیشین ما کنید؟
زرتشت دل نبود که آنرا توان ربود
حاشا قیاس دل، ز چه با انبیا کنید؟
زرتشت بردنی نبود، این طمع چه سود؟
تنها همان، به بردن دل اکتفا کنید!
امروز قصد بردن پیغمبران کنید
فردا بعید نیست که قصد خدا کنید!
(ایام مهاجرت-استانبول-۱۳۳۵)^۱

۵. فریضیه بی پایه بر مبنای تاریخ و ادبیات

^۱ عشقی، سیمای نجیب یک آنارشیست، ص ۹۹

دیدیم که با تمام اعتراضات و هجویات ادبیات ایران و ترکیه پس از مشروطه، باز رضاشاه و آتاتورک تبدیل به دو دیکتاتوری شدند که در مقابل مردم خود قرار گرفته و حامی منافع انگلیس و به طور کلی غرب گردیدند.

پیش از این شاهد مناظرات شدید بین شعرای ایرانی و عثمانی و ادعاهای بی اساس برخی از ادبا و رجال سیاسی مانده سلیمان نظیف بودید، حال طنز و هجو تاریخ را خواهیم دید که چگونه هجو آنها به مناظره دوستانه و دلبرانه تبدیل می‌گردد و باز از شاهنامه فردوسی برای این مناظره دوستانه سیاستمداران سوئی استفاده می‌شود. داستان از این قرار است که در ساعت دو و سی دقیقه بعد از ظهر سه شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۱۳ قطار حامل رضاشاه و ۱۸ نفر از همراهان او متشکل از افسران ارتش و رجال سیاسی که با وی به ترکیه می‌رفتند، به ایستگاه راه آهن آنکارا رسیدند. پرچم‌های ترکیه و ایران از دیوارها و ستون‌های ایستگاه آویخته شده بود و گارد احترام که در مرکز ایستگاه مستقر بود، شروع به نواختن سرودهای ملی دو کشور کرد. استقبال چنان پرشور بود که مطبوعات ایران و ترکیه و جهان به توصیف روابط دوستانه رضاشاه و آتاتورک مشغول شدند و شروع به قلم زنی و تهیه گزارش‌های پر تب و تاب نمودند.

گویی، ایران و ترکیه سالیان درازی است که با یکدیگر نجنگیده‌اند و هرگز اختلافی میان عثمانی و ایران نبوده است و هیچ خصومتی بین صفویان و عثمانیان و قاجارها رخ نداده است و اصلاً کسی پان تورانیست نبوده است! این است طنز تاریخ و هجو روزگار که دوست و دشمن را به بازی در کنار یکدیگر می‌نشانند.

رضا شاه قصد دارد که زود سفرش را پایان دهد ولی آتاتورک مانع می‌شود و اصرار اصرار که باید دوهفته از ترکیه نوین دیدار کند! رضا شاه فرزند عباسقلی خان سواد کوهی در سال ۱۲۵۶ شمسی در الشت مازندران به دنیا آمده است و یک قزاق رند و زبان گشاده و هتاک بود اما حالا با زبان ترکی آذری با آتاتورک دین ستیز گفتگو می‌کرد و از تجدد و پیشرفت سخن می‌گفت و گیلان شراب در دست آنها جای گرفته بود و خود را مدرن و غرب گرا نشان می‌دادند. آتاتورک یا همان مصطفی کمال در سال ۱۸۸۱ در شهر سلانیک که الان جزو یونان است، به دنیا آمده بود و پدرش علی رضا کارمند گمرک محل و مادرش زبیده خانم از خانواده "ساری گولکو حاجی صوفی" بود.^۱ او سرانجام در روز یازدهم ژانویه ۱۹۰۵ از آکادمی نظامی فارغ التحصیل شد و درجه سروانی گرفت. هر دو سرباز، سرمست از پیروزی‌های خود رو به سوی مدرنیسم غربی داشتند و اراده نظامی در آنها بود که "تجدد

^۱ آتاتورک، ترجمه حمید نطقی، موسسه فرهنگی منطقه‌ای، شماره ۱۲، ص ۱

آمرانه" را در ایران و ترکیه جاری و ساری سازند. افشین مرعشی در پژوهشی دیدار این دو دیکتاتور را چنین توصیف می‌کند که وقتی رضاشاه وارد ترکیه شد، از او چنین استقبال گردید:

"...حال، همان صاحبان افکار جدید و غرب زده تغییر موضع داده و در روزنامه‌ها به دوستی ایران و توران اشاره می‌کردند و شاهنامه محل پیوند و دوستی دو ملت شده بود! احمد آقا اوغلو (۱۹۳۹-۱۳۱۸/۱۸۶۹ ه.ش) که یکی از آن پان تورانیست‌های دو آتشه بود، حالا می‌نوشت: "روابط ایران و ترکیه تا قبل از دوره آتاتورک و رضا شاه را می‌توان در چهار کلمه خلاصه کرد: «مبارزه‌ای بیهوده و رقابتی بی‌معنا. اثر تخیلی فردوسی، یادگار زنده این رقابت دیرینه حتی از پیش از اسلام است. شایسته یاد آوریم که به نوشته فردوسی این دو ملت از یک ریشه اند. به گفته ای این نابغه، اولین پادشاه فریدون بود که سه پسر داشت، پسر اول تور، پسر دوم ایرج و پسر سوم سلم نام داشت. او توران را به پسر اول، ایران را به پسر دوم و دره دجله و فرات را به پسر سوم بخشید. پسران دوم و سوم علیه پسر اول همدست شدند و بدین ترتیب کشمکش دیرینه آغاز شد!»^۱.

اعلام علنی دوستی میان دو دولت ضمن نوش باد دو در تمام جراید بازتاب یافت. اشاره به "تاریخ" و "تمدن جهانی" توسط آتاتورک، آنچه را که ماهیت خطیر و حیاتی این دیدار رسمی تفهیم می‌کرد و پیامی را که مخاطبش هم دو ملت و هم جامعه بین‌المللی بود، نمایانتر کرد. پیامهای دوستی این دو در کنار اخبار مشروح مربوط به مراسم ایستگاه قطار آنکارا چاپ شده بود. و این عملیات دوجانبه نمایشی عمومی در شماره ۱۷ ژوئن ۱۹۳۴ (۲۷ خرداد ۱۳۱۳) روزنامه جمهوریت به چاپ رسید. مراسم استقبال در ایستگاه راه آهن یک نمایش عمومی شهری برنامه‌ریزی شده بود تا بر نمادهای ترکی و ایرانی و نیز شرکت انبوه مردم به عنوان مصرف کنندگان این نمادها تاکید ورزد. وجود فراگیر پرچم-های ایران و ترکیه، نواختن سرود ملی دو کشور و حضور علنی رضا شاه و آتاتورک ایستاده یا نشسته در اتومبیل رو باز در کنار هم و عبور از برابر نگاه‌های خیره و پرستایش مردم صف کشیده در خیابان-های پایتخت، همگی نماد و مراسم در یک برنامه ریزی شهری به هم گره می‌زدند تا همکاری دو ملت را به نمایش بگذارند. به علاوه، پخش سراسری مراسم استقبال و ضیافت رسمی به افتخار رضاشاه و نوش بادهای طرفین نیز همگی پیام سیاسی این آیین‌ها را ابلاغ می‌کردند. نمادهای دیداری دوستی که طی مراسم بعد از ظهر ایستگاه بر آنها تاکید شده بود، اینک در کنار سخنان نوش باد طرفین در ضیافت چاپ می‌شد.

^۱ تحقیق ملت، نقل از کتاب رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ص ۱۶۷

رویدادهای مهم دیگر طی اقامت رضاشاه در آنکارا عبارت بودند از ضیافت‌های دیگری که به افتخار او توفیق روشتو(وزیر خارجه)، عصمت اینونو(نخست وزیر) و کاظم پاشا(سخنگوی مجلس) داده شدند. همچنین ضیافتی در سفارت ایران در آنکارا به افتخار مصطفی کمال برگزار شد. رضاشاه و مصطفی کمال در اجرای اپرای مخصوص سفارشی به افتخار ایشان در تالار نوبنیاد اپرای آنکارا شرکت کردند. عنوان این اپرا(اوزسوی) به معنای تبار اصیل بود که به مناسبت دوستی ایران و ترکیه نوین اجرا می‌شد و بر پایه روایتی اسطوره‌ای از شاهنامه فردوسی درباره برادری تور و ایرج ساخته شده بود.

مهم‌ترین رویدادی که از بیشترین پوشش خبری مطبوعات برخوردار شد، بازدید رضاشاه از مجلس ترکیه بود که در آنجا "عصمت اینونو" نخست وزیر وقت به سخنرانی درباره سیاست خارجی عمده ترکیه و روابط ایران با آن کشور پرداخت. درحالی که رضاشاه و آتاتورک در تالار بالای مجلس نشسته بودند. اینونو نیز به بهترین وجه بر روابط دو حکمت جدید پرداخت.

پس از سخنان عصمت اینونو رئیس مجلس ملی پشت تریبون رفت و اعلام کرد مجلس ملی ترکیه هم اکنون مراتب دوستی خود را به مجلس شورای ملی ایران تلگراف کرده است. دیدار از مجلس ترکیه و سخنان عصمت اینونو نیز در تمام مطبوعات بازتاب یافت. روزنامه‌های ترکیه گزیده‌هایی از سخنان ایراد شده را در کنار عکس‌ها و توصیف رویداد چاپ کردند. در این سخنان به نکات سیاسی مهمی اشاره شده بود که در واقع هدف تبلیغاتی این مسافرت رسمی بود. اشاره اینونو به شوق و اشتیاق مردم به دیدار شاه و محبت ایشان نسبت به مردم ایران هم موقعیت شاه را به عنوان نماینده مردم ایران تقویت می‌کرد و هم بار دیگر بر دوستی دوجانبه دو کشور تاکید می‌ورزید. اشاره او به بزرگی و مبارزه ایران برای کسب استقلال تاریخ سیاسی اخیر دو کشور را در یک طرح مشترک "آزادی ملی" به هم گره می‌زد و اشاره به پیمودن راه پیشرفت و معرفت و جامعه بین‌المللی القا می‌کرد که مخاطب این سخنان فقط ترک‌ها و ایرانیان نیستند بلکه نظام سیاسی بین‌المللی هم هست. بار دیگر متن این سخنان پیام دیداری مراسم برگزار شده عمومی را تقویت می‌کرد. در این مورد سخنرانی اینونو به منزله اعلام علنی طرح دوجانبه ایران و ترکیه برای ملی‌گرایی و پذیرش قواعد و معیارهای نظام دولتی بین‌المللی از سوی ایشان و نیز تاکید بر جایگاه ایشان به عنوان عضوی در برابر این نظام بود.

پوشش خبری اکثر مطبوعات ترکیه از این رویدادها، ماهیتی آموزشی و مسلکی نیز داشت. مهمترین آنها سلسله مقالات احمد آقا اوغلو (۱۹۳۹-۱۸۶۹/۱۲۴۸-۱۳۱۸ ه.ش) در روزنامه جمهوریت در طول دیدار رسمی رضاشاه از آن کشور بود. آقا اوغلو در منطقه جنوبی قفقاز زیر سلطه روسیه زاده شده و در طول زندگی خود سراسر قفقاز، امپراتوری عثمانی و اروپا را زیر پا گذارده و در اروپا نزد

زبان‌شناسان مشهور قرن نوزدهم مانند "جیمز دارمستتر" و "ارنست رنان" تحصیل کرده بود. سپس به قفقاز بازگشته و سرانجام مقیم امپراتوری عثمانی و یکی از نظریه پردازان سرشناس ناسیونالیسم ترکی شده بود. او در دوره آتاتورک سرپرست اداره مطبوعات ترکیه و رئیس خبرگزاری آناتولی بود و یکی از چهره‌های اصلی تهیه کننده پیش نویس قانون اساسی ترکیه در ۱۹۲۴ (۱۳۰۳) به شمار میرفت و سرانجام نیز نماینده مجلس ترکیه شد. او در ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) در استانبول بازنشسته شد اما به تدریس و تالیف ادامه داد و واپسین سال‌های عمر خود را از احترام عمومی برخوردار بود. بنابراین سلسله مقالات او در جمهوریت در فاصله ۱۵ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۳۴ (۲۵ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۱۳) نقش مهمی در شکل دادن به رابطه جدید ترکیه با ایران داشت. مقالات مستقیماً به دیدار رضاشاه از ترکیه مربوط نمی‌شدند، بلکه اندیشه‌های گسترده‌تری را درباره پیوندهای تاریخی، فرهنگی و ادبی ترکیه و ایران مطرح می‌کردند. مثلاً مقاله ۲۵ خرداد آقا اوغلو با اشاره به اسطوره تاریخی شاهنامه فردوسی به عنوان منبع درک رابطه میان ایران و ترکیه جدید آغاز شد. او می‌نویسد: "روابط ایران و ترکیه تا قبل از دوره آتاتورک و رضاخان را می‌توان در چهار کلمه خلاصه کرد: "مبارزه‌ای بیهوده و رقابتی بی معنا. اثر تخیلی فردوسی یادگار زنده این رقابت دیرینه حتی پیش از اسلام است. شایسته یادآوری است که به نوشته فردوسی این دو ملت از یک ریشه اند. به گفته این نابغه اولین پادشاه فریدون بود که سه پسر داشت. پسر اول تور، پسر دوم ایرج و پسر سوم سلم نام داشت. او توران را به پسر اول، ایران را به پسر دوم و ده ی دجله را به پسر سوم بخشید. پسران دوم و سوم علیه پسر اول همدست شدند و اینگونه این کشمکش دیرینه آغاز شد."

اسطوره -تاریخ شاهنامه فردوسی از همان آغاز به درونمایه مهم این دیدار رسمی تبدیل شد. به روی صحنه آوردن اپرای نمایشی "اوزسوی" [تبار ناب] با تکیه بر تبارشناسی اسطوره‌ای - تاریخی حماسه فردوسی، یکی از رویدادهای تبلیغاتی سفر آنکارا بود که رضاشاه و آتاتورک در آن حضور یافتند. استفاده آقا اوغلو از شاهنامه برای پی جویی تبار شناسی ترکان و ایرانیان دست کم دو هدف را دنبال می‌کرد. نخست اینکه استفاده از شاهنامه بخشی از برنامه گسترده فرهنگ غیرمذهبی هر دو کشور بود. رجوع به اسطوره و فرهنگ مردمی برای ردیابی خاستگاه‌های هویت نوین میخواست حافظه جمعی رسمی مبتنی بر روایت غیرمذهبی از گذشته ملی را که با تاریخ، فرهنگ و نژاد پیوند یافته بود، جایگزین تبارشناسی سنتی قرآنی-ابراهیمی سازد. دوم و در آن زمان مهمتر، رجوع به تبارشناسی اسطوره‌ای -تاریخی شاهنامه باعث می‌شد که ایران و ترکیه با تاریخ مشترکی به هم پیوند یابند. هدف پیوند دادن دو ملت در درون تاریخی مشترک این بود که میراث جنگ‌ها و رقابت‌هایی را که در سراسر مناسبات سیاسی دو کشور را پر کرده بود بی‌اهمیت و ناچیز جلوه دهد. آقا اوغلو درباره این

میراث پر از کشمکش می‌گوید: "در واقع یگانه علت این [تاریخ پر از کشمکش] گرایش های امپریالستی و کشمکش میان سلسله ها بود. بدین ترتیب دو ملت خواهر [یا برادر] که از یک خون و نژاد بودند قرن‌ها پیکار می‌کردند تا خون یکدیگر را بریزند."

بهره‌گیری آقا اوغلو از تبار شناسی شاهنامه به او امکان می‌دهد داستان ملی یگانه ای برای دو کشور ایران و ترکیه روایت کند. اکنون تبار شناسی اسطوره ای مشترک به جای تکیه بر میراث تاریخی پیکار و جنگ، بر عناصر مشترکی که هر دو ملت در آن سهیم بودند تاکید می‌ورزید. آقا اوغلو به تعبیری پیرو این سخن مشهور استاد خود ارنست رنان بود که گفته بود: "فراموش کردن، و حتی دورتر می‌روم و می‌گویم خطای تاریخی، عامل حیاتی در ایجاد یک ملت است." از این رو آقا اوغلو بار دیگر در قالب این اندیشه به "فراموشی" دچار می‌شود و این "فراموشی" به او امکان می‌دهد که جبهه تاریخی مشترکی برای ترکیه و ایران تصور کند و بنویسد: "ترکیه و ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی بر بیشتر آسیا و اروپا از دیوارهای وین تا دروازه‌های چین، که هند را نیز در بر می‌گرفت، فرمان می‌راندند و بر سراسر این جهان حکومت می‌کرد که از یک نژاد بود!" اشاره به نژاد از آن رو ماهیت دارد که در واقع بازتابی است از بحث‌های حاکم درباره ناسیونالیسم در دوره میان دو جنگ جهانی. اشاره به وسعت جهانی که گویا جبهه ایران و ترکیه آقا اوغلو فتح کرده بود و نیز بازتاب معیار داوری حاکم بر آن دوره است که قدرت هر ملت را در وسعت قلمرو او در دوره پیش از سلطه امپریالیستی جدید بر جهان می‌دانست و متکی بر این فرض بود که در سلسله مراتب پنداری ملت‌ها، آن مللی بالاترند که قبلاً با موفقیت بر ملل دیگر فرمانروایی کرده‌اند. در قرائت آقا اوغلو از تاریخ، میراث نبردهای گذشته ایران و ترکیه فراموش شده و جای آن را روایتی ملی گرفته که هر دو کشور را در چارچوب قالب‌ها و معیارهای جهانی آن زمان قرار دهد.

بنابراین درباره تاریخ جدیدتر نیز آقا اوغلو مراقب است تا بر تجربه مشترک دو کشور تاکید کند. او با ترسیم پیوند نهایی میان مصطفی کمال و رضاشاه، قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس را با عهد نامه ۱۹۲۰ سور [sevr] مقایسه می‌کند و هر دو را همسنگ می‌شمارد زیرا اولی ایران را به دو منطقه نفوذ میان انگلیس و روس تقسیم می‌کرد و دومی می‌خواست در پی جنگ جهانی اول آناتولی را از خاک ترکیه تجزیه کند. بدین گونه تاریخ جدید ترکیه و ایران در قالب مبارزه مشترک برای حاکمیت ملی قرار می‌گرفت. آقا اوغلو می‌نویسد:

"اما در هر دو مورد این آخرین قطره‌ای بود [که کاسه صبر دو ملت را لبریز کرد] و هر دو کشور به مبارزه برای آزادی برخاستند. در ترکیه آتاتورک در رأس این مبارزه قرار گرفت و در ایران رضاشاه پهلوی."

آقا اوغلو که مقاله خود را با تاریخ اسطوره‌ای برادری تور و ایرج آغاز کرده بود، اینک در داستان خود نقش رهبری آتاتورک و رضاشاه را برجسته می‌کند. طرح مشترک ناسیونالیسم و تجدیدی که دو رئیس کشور در آن زمان رهبری آن را بر عهده داشتند اکنون با تاریخ گسترده تر مناسبات ایران و ترکیه توسط آقاوغللو به اوج خود می‌رسد. بدین معنا مقالات آقاوغللو در عامه پسند کردن و مشروعیت بخشیدن به سیاست جدید برادری میان دو کشور اهمیت فراوانی داشتند. آغاز انتشار ۹ مقاله پی در پی، آستانه رسیدن رضاشاه به ایستگاه راه آهن آنکارا بود و تا ده روز از سفر به آنکارا تا دیدار از ازمیز و استانبول ادامه یافت. پوشش خبری دیدار رسمی این دوره حساس شدیدتر از همیشه بود و مقالات تاریخی و اندیشه برانگیز آقا اوغلو درست در کنار اخبار مربوط به مسیر دیدارهای روزانه رضاشاه، ملاقات‌های او با مقامات رسمی و سایر حوادث عمومی، چاپ می‌شد. بدین ترتیب وزنه تاریخی مقاله-های آقاوغللو بر بافت و نیز بر نمادگونی و اهمیت این دیدار رسمی افزود. آقاوغللو پس از آغاز مطلب و گسترش آن با زاده شدن فریدون به عنوان نخستین شاه و برادران اسطوره‌ای ایرج و تور و تاریخ بعدی نبرد و رقابت ایشان، در پایان پیش بینی کرد که عصر جدید نزدیکی و دوستی میان دو ملت پیش خواهد آمد. او در آستانه اولین ملاقات رضاشاه و آتاتورک در ایستگاه راه آهن آنکارا نوشت: "فردا این ملاقات اوج کمال این برادری خواهد بود."^۱

در واقع بعد از این سفر رضا شاه بود که برخی از شعرا ساز آرمانیهای جدیدی را در اشعار وطنی خود نواختند و باز جهت تحقق ایده های سیاسی خود از تاریخ و ادبیات یاری جستند.

اما پایان این سفرنامه رضاشاه به سرزمین عثمانی نوین، پایان این پژوهش است که چگونه طنز تاریخ و هجو روزگار، بزم و رزم شاهنامه را به خدمت می‌گیرد و گه مناظره رزم است و گه مناظره بزم که هم اینک حکایت روزگار نیز می‌باشد.

^۱ رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثابت فر، ص ۱۷۰-۱۶۴

نتیجه گیری



این پژوهش دامن کوشید تا فراز و فرود مناظره و هجو را در بستر تحولات تاریخ ادبی و سیاسی مطالعه نماید. حاصل این تحقیقات برای پژوهشگر هم شگفت انگیز بود.

۱. مناظره به هجو کمک کرد تا طنز متولد شود.

۲. در فراز و فرود تاریخ سیاسی، مناظره نقش مهمی در انتقال اندیشه از عثمانی و غرب به درون تاریخ ادبی و فکری ایران داشته است.

۳. مناظره به نوعی فن دفاعی شعر فارسی در برابر پان عثمانی شد.

۴. هجو و مناظره در درون یکدیگر آمیخته می‌شد تا بتوانند بیانگر انواع تحولات سیاسی - اجتماعی و فکری جامعه ایرانی و عثمانی آن دوران گردند.

۵. مطالعه هجو و مناظره بدون مطالعه تاریخ سیاسی ایران و عثمانی غیر ممکن است.

۶. پیوند ادبیات و سیاست با دو گره هجو و مناظره در هم تنیده شده است و مناظره با ادبیات خارجی ارتباط پیدا می‌کند و هجو به نقد و پاسبانی درونی و بیرونی ادبیات می‌پردازد. مناظره ناقل ادبیات خارجی به ادبیات ملی است و هجو پاسبان و ناقد اندیشه‌های سیاسی و ادبی از درون می‌باشد.

۷. هجو در فرآیند تکاملی خود از "هجو عامیانه" به "هجو اجتماعی" و "هجو سیاسی" مسیری چند صد ساله را طی می‌کند و در بستر سیاست و اجتماع نوین به "طنز" تغییر می‌نماید.

۸. تغییرات هجو، جهت تکامل ادبی بدون تحول فن مناظره غیر ممکن بوده است.

۹. فن مناظره، توانایی ذاتی در مباحث فلسفی و دیالکتیک دارد که مورد توجه شاعران ایران از اسدی توسی تا دهخدا بوده است. این توانایی فلسفی در برابر اخذ تمدن غربی نیز کاربردی می‌گردد. جنبه دیالکتیکی مناظره، شاعر اندیشمند را کمک می‌کند که با آن بیندیشد. شاعر اندیشمند می‌تواند با فن مناظره دفاع، اخذ، مدح، زم و تعلیم دهد که بخصوص در ادبیات مشروطه بسیار کارآمدی خود را نشان داده است. از این روی فن مناظره که در مسیر تکاملی خود از تولد تا استقلال و اوج و گسترش باعث غنای فکری ادبیات شد تغییر فکر در دوره ی مشروطه باعث گردید تا این فن بار دیگر مورد توجه قرار گیرد و شاعران برجسته‌ای در این فن ظهور نمایند.

۱۰. بطور بسیار پیچیده‌ای میان تاریخ تحولات سیاسی و فن مناظره و هجو ارتباط وجود دارد که حتی پا از درون سیاست داخلی بیرون می‌گذارد. و وارد سیاست خارجه می‌شود. این دو فن در سیاست خارجه ایران موثر بوده‌اند و گاه در عرصه روابط بین‌المللی نیز نقش بازی کرده‌اند و یک مورد آن درباره روابط ایران و عثمانی بطور تفصیلی و دقیق مورد مطالعه قرار گرفت و مسلماً این دو فن درباره ارتباط بین ایران و اروپا، روسیه، آسیای مرکزی و ... نیز مهم بوده‌اند که جای مطالعه و تحقیق دارد.

الف) منابع فارسی

- ۱) آبراهیمیان، پرواند، (۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، تهران: نشر نی
- ۲) آجودانی، ماشالله، (۱۳۸۷)، یا مرگ یا تجدد: دفتری در شعر و ادب مشروطه، تهران: اختران
- ۳) آجودانی، ماشالله، (۱۳۸۵)، مشروطه ایرانی، تهران: اختران
- ۴) آدمیت، فریدون، (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوند زاده، خواندی
- ۵) آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، تهران: پیام
- ۶) آدمیت، فریدون، (۱۳۸۵)، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی
- ۷) آدمیت، فریدون، (۱۳۸۵)، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی
- ۸) آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام
- ۹) آراین پور، یحیی، (۱۳۸۲)، از صبا تا نیما، تهران: زوار
- ۱۰) آیدین، شادی، (۱۳۸۵)، عناصر فرهنگ و ادب ایرانی در شعر عثمانی، تهران: امیر کبیر
- ۱۱) آتابکی، تورج، (۱۳۸۹)، ایران و جنگ جهانی اول، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی
- ۱۲) اته، هرمان، (۱۳۳۷)، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۳) اتحادیه، منصوره، (۱۳۶۱)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران: نشر گستره
- ۱۴) ازغندی، علی رضا، (۱۳۸۲)، علم سیاست در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران
- ۱۵) اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت: ظل السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان به کوشش احمد بشیر، پرواز
- ۱۶) اسدی، (۱۳۸۲)، اشعار عامیانه ایران، به اهتمام و مقدمه عبدالحین نوایی، تهران: اساطیر
- ۱۷) اسنادی از فعالیت‌های آزادی خواهان ایران در اروپا و استانبول: مبارزه با محمد علی شاه، پیش گفتار حسین پیرنیا، ه کوشش ایرج افشار، (۱۳۵۹)، تهران: فرهنگ ایران زمین
- ۱۸) الرحمان، منیب، (۱۳۷۸)، شعر دوره ی مشروطه، ترجمه ی یعقوب آژند، تهران: نشر روزگار

۱۹) الگون، ابراهیم، (۱۳۵۷)، تاثیر شاهنامه در ادبیات ترک، شاهنامه شناسی: مجموعه گفتارهای تحقیق مجمع علمی

۲۰) امانت، عباس، قبله عالم، (۱۳۳۸)، ترجمه حسن کاشمر، کارنامه

۲۱) انتخابی، نادر، (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، تهران: نگاره آفتاب

۲۲) ایتسکویتس، نورمن، (۱۳۷۷)، امپراتوری عثمانی، و غنی، سیروس، (۱۳۷۷)، ایران برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر

۲۳) ایگدمیر، اولوغ و دیگران، (۱۳۴۸)، آتاتورک، ترجمه حمید نطقی، تهران: موسسه فرهنگی منطقه‌ای

۲۴) اینا لجیق، خلیل و دانلی اوغلو، محمد سید، (۱۳۹۱)، امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، ترجمه رسول عربخوانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام

۲۵) براون، ادوارد، (۱۳۴۱)، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، تهران: نشر معرفت

۲۶) براون، ادوارد، (۱۳۸۰)، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهری قزوینی، تهران: انتشارات کویر

۲۷) براون، ادوارد، (۱۳۳۳)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح، تهران: امیرکبیر

۲۸) برزگر، هجو، (۱۳۷۶)، دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد

۲۹) بیات، کاوه، (۱۳۸۷)، پان ترکیسم و ایران، تهران: نشر شیرازه

۳۰) پارسی نژاد، ایرج، (۱۳۸۰)، روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، تهران: سخن

۳۱) پاولویچ و تریا، س. ایرانسکی، (۱۳۵۷)، سه مقاله درباره ی انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، تهران: کتاب‌های جیبی

۳۲) ترک چی، فاطمه، بستر مبادلات فرهنگی ایران با روسیه و عثمانی در آستانه انقلاب مشروطیت،

۳۳) ترنزیو، پیو کارلو، (۱۳۵۹)، رقابت روس و اینگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۳۴) ثریا سرما، احسان، (۱۳۸۷)، سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب، ترجمه داوود وفایی، حجت الله جودکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

- ۳۵) جمعی از نویسندگان، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر
- ۳۶) جهانبخش، فرهنگ، (۱۳۸۴)، شعر و شاعران ایرانی، تهران: نسل نیکان
- ۳۷) چارشلی، اوزون، اسماعیل حقی، (۱۳۷۰)، تاریخ عثمانی، ترجمه وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- ۳۸) چوبینه، بهرام، (۲۰۰۶)، مکتوبات آخوند زاده، چاپ آمریکا
- ۳۹) حائری (کورش)، سید هادی، (۱۳۶۴)، عارف قزوینی، شاعر ملی ایران، تهران: جاویدان
- ۴۰) حضرتی، حسن، (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام
- ۴۱) حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۰)، مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران: زوار
- ۴۲) حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۹)، عبید زاکانی، تهران: طرح نو
- ۴۳) خاطرات احتشام السلطنه، (۱۳۶۷)، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: انتشارات زوار
- ۴۴) دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی
- ۴۵) دورودیان، ولی الله، (۱۳۸۳)، دهخدا، مرغ سحر در شب تار، تهران: اختران
- ۴۶) دولت آبادی، یحیی، (۱۳۶۲)، حیات یحیی، تهران: انتشارات فردوسی
- ۴۷) در دیوان سلطان سلیم، (۱۳۶۸)، به کوشش عبدالحسین اسماعیل نسب، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، دفتر گسترش تولید علم
- ۴۸) رایبسنون، ریچارد، جمهوری اول ترکیه، (۱۳۴۷)، ترجمه ایرج امینی، تهران: کتابفروشی تهران
- ۴۹) رنجبر، مقصود، (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، "انقلاب مشروطه در ایران و نقش امپراتور عثمانی"، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۵-۳۶
- ۵۰) رئیس نیا، رحیم، (۱۳۶۶)، کور اوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز: انتشارات نیما
- ۵۱) رئیس نیا، رحیم، ایران و عثمانی، تبریز: انتشارات نیما
- ۵۲) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۴)، نقد ادبی، تهران: امیر کبیر

- ۵۳ ریاحی، محمدامین، (۱۳۹۰)، *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران: اطلاعات
- ۵۴ زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۴)، *روزگاران، تاریخ ایران*، تهران: انتشارات علمی
- ۵۵ ژرمیناس، اوا ام، (۱۳۸۶)، *تاریخ پیوستگی‌های فرهنگ ایران با فرهنگ زبان‌های ترکی در سده‌ها ۱۱-۱۷* ترجمه عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیر کبیر
- ۵۶ رضوانی، اسماعیل، (۱۳۵۲)، *انقلاب مشروطیت*، تهران: ابن سینا
- ۵۷ طباطبایی، محیط، (بی تا)، *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*، تهران: چاپ حیدری
- ۵۸ ساسانی، خان ملک، (۱۳۸۴)، *سیاستگران دوره قاجار*، تهران: طهوری
- ۵۹ ساسانی، خان ملک، (۱۳۸۶)، *یادبودهای سفارت استانبول تهران: اساطیر*
- ۶۰ ساقیان، مرضیه، *جهان ایرانی و توران*، (۱۳۸۱)، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه
- ۶۱ سپانلو، محمدعلی، (۱۳۸۲)، *ملک الشعرای بهار*، تهران: طرح نو
- ۶۲ سلیمانی، بلقیس، (۱۳۷۹)، *زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر*، تهران: ثالث
- ۶۳ شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *زمینه اجتماعی شعر فارسی*، تهران: نشر اختران
- ۶۴ شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، *قلندریه، دگر دیسی‌های یک ایدئولوژی*، تهران: سخن
- ۶۵ صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: امیر کبیر
- ۶۶ عامر پور، گشتال، (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا علی زکی آمادی، تهران: زرین
- ۶۷ فارس ابراهیم حریری، (۱۳۴۶)، *مقاله نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن*، تهران: دانشگاه تهران
- ۶۸ فرمانروایان شاخ زرین: از سلیمان تا آتاتورک، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: نشر گفتار، ص ۱۳۴
- ۶۹ فطوره چی، مینو، (۱۳۸۴)، *سیمای جامعه در آثار سنایی*، تهران: امیر کبیر
- ۷۰ کلیات دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبد الرحمان سیف آزاد (۱۳۴۷)، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر
- ۷۱ قائد، محمد، (۱۳۷۷)، *عشقی سیمای نجیب یک آنارشویست*، تهران: طرح نو

- ۷۲) قاسمی، سید فرید، (۱۳۹۰)، **تاریخ مطبوعات ایران**، تهران: انتشارات ثانیه
- ۷۳) کوپریلی، محمد فواد، (۱۳۸۵)، **صوفیان نخستین در ادبیات ترک**، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- ۷۴) کوپر دلو، والش و دیگران، (۱۳۶۴)، **ادبیات نوین ترکیه**، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر
- ۷۵) گیلانی، سید اشرف الدین، (۱۳۸۵)، **کلیات جاودانه نسیم شمال**، به کوشش حسین یمینی، تهران: اساطیر
- ۷۶) لاندو، جیکوب، (۱۳۸۶)، **پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق گری**، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی
- ۷۷) محبوب، محمد جعفر، (۲۵۳۶)، **ایرج میرزا**، تهران: نشر اندیشه
- ۷۸) محبوب، محمد جعفر، (۱۳۵۳)، **تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا**، تهران: نشر اندیشه
- ۷۹) ملک زاده، مهدی، (۱۳۶۳)، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۸۰) ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد، (۱۳۵۷)، **تاریخ بیداری ایرانیان**، بنیاد فرهنگ ایرانیان
- ۸۱) نجاری، محمد بن محمود بن زنگی، (۱۳۷۲)، **زنگی نامه**، شش مناظره، رساله و مقاله، به کوشش ایرج افشار، تهران: توس
- ۸۲) نجاری، محمد بن محمود بن زنگی، (۱۳۸۷)، **بستان العقول فی ترجمان المنقول**، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۸۳) نور محمدی، مهدی، (۱۳۷۸)، **عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران**، تهران: انتشارات عبیدزاکانی
- ۸۴) نفیسی، سعید، (بی تا)، **دیوان هلالی جفتایی**، انتشارات سنایی
- ۸۵) وثاقتی، صدر، (۱۳۳۵)، **سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت اسلامی**، تهران: پیام
- ۸۶) وامبری، آرمین، (۱۳۸۱)، **زندگی و سفرهای وامبری**، دنباله سیاحت درویش دروغین، ترجمه محمد حسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۸۷) واند، زاره، (۱۳۶۹)، **افسانه پان تورانیسم**، ترجمه محمد رضا زرگر با مقدمه کاوه بیات، تهران: انتشارات بینش

۸۸) والترسی اپللو و استغان.می.روستو، (۱۳۸۹)، ملت-دولت و نظام جهانی، ترجمه پرویز دلیر پور، تهران: کویر

۸۹) هاشمی، محمدصدر، (۱۳۶۳)، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: انتشارات کمال

۹۰) همایون کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه ی حسن افشار، تهران: نشر مرکز

۹۱) هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۸۲)، مجمع الفصحاء به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر

۹۲) هیئت، جواد، (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: نشر پیکان

ب) منابع خارجی

- ۱) Banarlı, Nihat Sami (۲۰۰۱) **Türkçenin Sırları**, İstanbul, Kubealtı Neşriyat.
- ۲) Banarlı, Nihat Sami (۱۹۷۹) **Resimli Türk Edebiyatı Tarihi**, Kubbealtı Neşriyat
- ۳) Bozkurt, Fuat, (۱۹۹۹) **Türklerin Dili**, Türk Tarih Kurumu, Ankara, Basımevi
- ۴) Huyugüzel, Faruk ve Çağın, Şerife, (۲۰۰۶) **Eşref Bütün Eserleri**, İstanbul, Dergah Yayınları
- ۵) Armaoglu, F.H, (۱۹۷۵) **Siyasi Tarih (۱۶۸۹-۱۹۶۰)** Ankara, Ayyıldız Matabaası
- ۶) Jean Paul Roux, (۲۰۰۷) **Türklerin Tarihi**, Kabalcı Yayınları
- ۷) Karpat, Kemal H, (۲۰۰۹) **Osmanlıdan Günümüze Edebiyat ve Toplum** İstanbul, Timaş
- ۸) Köprülü, M.Fuad, (۲۰۰۶) **Osmanlı İmparatorluğu'nun Kuruluşu**, Ankara, Anocag
- ۹) Kudret, Cevdet (۱۹۸۱) **Türk Edebiyatında Hikaye ve Roman**, İstanbul, Varlık Yayınları
- ۱۰) Köprülü, M.Fuad (۲۰۰۴), **Türk Edebiyatı Tarihi**, Ankara, Anocag
- ۱۱) Muzaffer Tasyürek, (۱۹۹۶) **Tarih Dersleri**, Denge Yayınları
- ۱۲) Ortaylı, İlber, (۲۰۰۶) **Discovering the Ottomans**, Translated by Jonathan Ross, Kube Publishing

- ١٣) **Osmanlı Teskilat Tarihi**, (٢٠١٢) El Kitabı, Ankara, Grafiker Yayınları
- ١٤) Özkan, İsa (١٩٩٩) **Nasreddin Hoca Fıkraları**, Ankara, Tika
- ١٥) Ögel, Bahaaddin, (١٩٩٨), **Türk Mitolojisi, Kaynak ve Açıklamalı**, Ankara, K.Y
- ١٦) Gündüz, Tufan (٢٠١٢) **Osmanlı Tarihi El Kitabı**, Ankara, Grafiker Yayınları
- ١٧) Tanpınar, A.H. (١٩٦٩) **Edebiyat Üzerine Makaleler**, İstanbul, Milli Eğitim Basımevi
- ١٨) Tanpınar, A.H. (١٩٥٦) **Türk Edebiyatı Tarihi XIX. Asır**, İstanbul, İbrahim Horoz Basımevi
- ١٩) Yasar Akbıyık, (٢٠١٠) **Geçmişten Geleceğe Türkiye**, İstanbul, Bolu Y.
- ٢٠) Çiftçi, Hasan, (٢٠٠٢) **Klasik Fars Edebiyatında Hiciv ve Sosyal Eleştiri**, Ankara, T.C Kültür Bakanlığı Yayınları
- ٢١) Çağın, Şerife, (٢٠٠٧) **Bir Hiciv Ustası Şair Eşref**, İstanbul, Dergah Yayınları.
- ٢٢) Öngören, Ferit, (١٩٨٣) **Cumhuriyet Dönemi Türk Mizahı ve Hicvi**, Ankara, B.D.
- ٢٣) Özgül, Metin Karahan, (١٩٨٩) **Türk Edebiyatında Siyasi Rüyaalar**, Ankara, B:D
- ٢٤) Varlık, M. Bülent, **Tanzimattan Cumhuriyete Mizah**, Tanzimattan Cumhuriyete Türkiye Ansiklopedisi c. ٤. s. ١٠٩٢-١١١١
- ٢٥) Halman, T. Said, (١٩٨٩) **Türk Edebiyatında Siyasi Eğilimler**, Pdf dosyası. B.D
- ٢٦) Timurtaş, F.K. (١٩٧١) **Şeyhi'nin Harnamesi**, İstanbul, İstanbul Üniversitesi Yayınları
- ٢٧) Tevfik, Neyzen (١٩٨٣) **Azab-ı Mukaddes**, İstanbul, Tunca Yayınları
- ٢٨) Nurullah Çetin, (١٩٩٣) **Süleyman Nazif'in Firak-ı Irak'ı**, Ankara Üniversitesi Türkoloji Dergisi cilt ١١ sayı ١
- ٢٩) M.Akif Ersoy, **Safahat**, (١٩٩٨) Ankara, Milli Eğitim Bakanlığı Yayınları
- ٣٠) Yurdakul, M. Emin, **Turan'a Doğru, Ey Türk Uyan**, (١٩٧٣) Ergenekon Yayınları



Abstract

One of most important ties between Turks and Iranians is the exchange of words and interaction among Persian and Turkish languages. Turks and Iranians have taken many words from each other and used them in their own languages. Hence, we could suggest that Persian is the second language after Arabic which has significantly influenced Turkish language; because the Turks became familiar with Islam through Iran and Iranian culture. One of the ways for any language to influence another language is through its literature. The examples of such influences can be seen in various literary genres on the whole.

In this research we have tried to examine historical relation between the Ottoman Empire and the “Constitutional Period” of Iran and tried to analyze the actions and interactions of the languages of two countries especially the role of Persian language and literature in the ottoman era of Turkey in general and the constitutional period in particular; with regards to the intellectuals and general public and with special focus on poets and writers of both the nations.

Keywords: Persian language and literature, Turkish, Literacy genres, Ottoman, Iran, socio political satires and nazires



Faculty of Persian Language and Literature

University of Tehran

Title:

**Satire and Socio-Political Nazire's
Between Iran and Ottoman in Constitutional Period**

By:

Veysel Başçı

Supervisor:

Dr. Mohammad Hossein Mohammadi

Advisor:

Dr. Manochehr Akbari

**A thesis submitted to the Graduate Studies Office in partial fulfillment of
the requirements for the degree of Ph.D in Persian Language and
Literature**

Spring ۲۰۱۴

